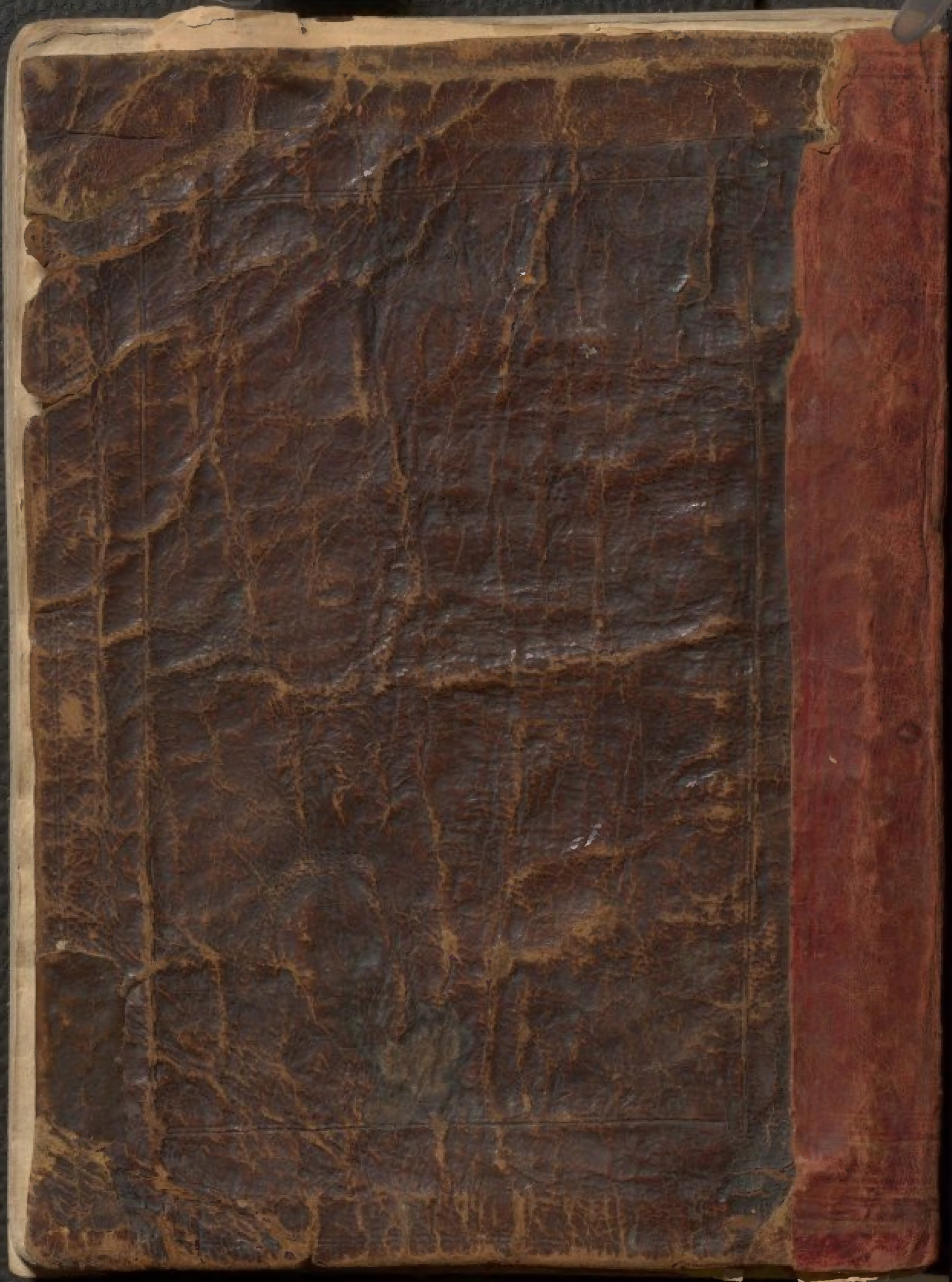


کار را جنب
مسطوره
مفقود دار
و اللّٰه اعلم ... لا
ذالک فی سنه

تاریخ ...

في الطب = فارسي

(٣١)

جراحات العيون ووضع المراهم عليها
وبيان انواع امراض العيون
نقلا عن افلاطون
وغيره



دربیت ... [illegible] ... روزگار ...

... [illegible] ... اکر ... [illegible] ...

... [illegible] ... اکر ... ١٢٢٥ ...

دارد
خرنوب و کلس البیض
سادر

کات هندی	مردار سنگ	زرده چوبه
١٥	١٥	١٥

صمغ زرد	کندر	بذر البنج	دم الاخوین
١٥	١٥	اسپاد بلکون ١٥	٥

پوست هلیله زرد	خرنوب	انزروت
١٥	بار اخلو طبیعی	١٥

روغن گاو	البوم حبشی	هره چوبه	مازو کبیر
سم تزریر	١٥	١٥	١٥

روغن ...	روغن تخم مرغ	روغن منداب
١٥	١ عدد	١ عدد

باسلیقون	...
٢	٥

بجهت قوت و درشتی قضیب

بدانکه جالینوس [illegible] ... ده ماشه و علق که بفارسی زلو

و بنا بعان از حکما [illegible] طول و غلظت و [illegible] گویند ده عدد از ان که طولانی

و درانیکه قضیب را [illegible] بگیرند [illegible] بیشه گرفته خشک نموده با ادویه سابق

و در روغن زیت و [illegible] صلاجه کنند که مانند غبار گردد و از شیر

و هم چنین [illegible] اعضای [illegible] منفعت [illegible] تازه و عسل مساوی از هر دو هشت توله در آن

بنت [illegible] ریخته برت خوب بمالند تا مخلوط شود و بر قضیب طلا

و صلابت قضیب [illegible] نمایند و چون دور کنند بآب گرم شسته انقه رمالش

دهند که سرخ شود دو [illegible] دیگر بگیرد موم سرخ و زفت و ملک

البطم طلایه کرده و خشک سازد

واین را عنزروت مهتر خوانند انگاه موم و زفت را در روغن زیت اندخته

بر بالای اتش گذارند تا حل شود و عنزروت مهتر را داخل نموده بر هم زنند تا مخلوط

شود و بر خرقه ازاین لنجه بر قضیب بمالند و به بندد و یک شب بخوابد و قبل از

بستن ان عضو را بآب گرم مالش دهند تا سرخ شود و هم چنین بعد از گشودن دوا

باید مالید باین نحو مکرر عمل نمایند تا بحدی رسد که خواهد و گفته اند که اگر باین دوا

مداومت نماید بحدی عظیم شود که شبیه بقضیب اولاغ شود

نوع دیگر که از جمله خواص

[illegible] و حکما [illegible] این را [illegible] بسیار [illegible] از زنجان که در [illegible] گرفته و در دو ماه

[illegible] و با [illegible] ان را گرفته [illegible] بر قضیب بمالند

دائمی [illegible] انگاه بر قضیب [illegible] طولانی باشد

[illegible] بجا بند تا [illegible] بالند [illegible] نمایند

نوع دیگر علق که ان زلوی [illegible] در [illegible] بگیرند [illegible] بروغن زنبق بمالند

و چنین [illegible] روغن [illegible] البان با روغن زنبق [illegible] بمالند قبل از [illegible] بمالند

[illegible] با روغن [illegible] بر قضیب بمالند [illegible] سرخ شود

و دوا باید [illegible] انقه ز مالش دهد [illegible] انقه طلا

و چون مداومت نماید [illegible] زن طاقت

[illegible] اورا [illegible] نمانند

نوع دیکر بکیرد شیر کاو تازه که کرم او تازه باشد و اولاد قضیب را بآن کرم بمالند تا سرخ شود

[illegible]

زند تا مخلوط شود انکاه بر داشته در وقت حاجت بکار برد طلا آی دیکر خولنجان را
نرم کوبیده با روغن امیخته بمالند و یک شب بکذارند عظیم کرداند بشیر تازه بمالند
بعد ازان روغن زیت که دران مصطکی حل نموده باشند هر عضوی که در آدمی باشد
بمالد این دوا عظیم کردد نوع دیکر بکیرد پلپه دانه و انرا کوبیده با شیر اولاغ
امیخته طلا نمایند و یکساعت بکذارد انکاه جماع نماید عظیم شود نوع دیکر
بکیرد عاقرقرحا و فرفیون و زنجبیل و بورة ارمنی هریک یکجزو مساوی بکیر بکیر
و عصاره باروج که ریحان کوهیست حل نموده بمالند و یک شب بکذارد عظیم کردد
نوع دیکر بکیرد عاقرقرحا جزو و خولنجان و دارچینی هریک دو جزو و دواها را کوفته
با روغن آمیخته بمالند باه را زیاده کرداند و غلیظ کرداند قضیب را نوع دیکر
بکیرد علق یعنی زلو در آب انبارها بهم میرسد ده عدد در شیشه که نهند روغن
جز البان بران ریزد و یک هفته بکذارد انکاه شیشه را شکسته و ان را بیرون
آورده و شکم او را شکافته انچه بیرون آید بر قضیب طلا نماید طویل

قوت قضیب

وغلیظ گردد نوع دیگر بگیرد بورهٔ ارمنی در نهایت سفیدی صلایه کرده با پارچه پرون

و بسر [illegible] سنجیده [illegible] بجای [illegible]

عسل کف [illegible] و صلیب [illegible] از آن [illegible]

و آب عنب الثعلب [illegible] عظیم [illegible] وغلیظ [illegible] سیاه [illegible]

بر قضیب [illegible] نوع [illegible] بنفعه [illegible] زنجبیل [illegible]

[illegible] نوع [illegible] از [illegible] بنجبیل [illegible]

[illegible] نوع [illegible] بر قضیب [illegible]

ادهان چرب ننمه و دوام را ایران بپاشد بغایت عظیم گردد ۱۲۷۵

بجهت آبستنی

بجهت آبستنی زن بگیرد عنبر و آن را ورق ننمه خشک سازد با زهره گاو امیخته بر قضیب طلا کند و جماع کند باذن الله تعالی آبستن شود نوع دیگر بگیرد سرگین گوسفند و با روغن گل سرخ امیخته طلا کنند نوع دیگر بگیرد بول فیل و بخورد زن دهد بنحوی که اطلاع نه یابد و شوهر با او جماع کند بار گیرد هرگاه سرگین فیل را با قدری عسل آمیخته بر هنه بنحوی که مطلع نه شود بار بگیرد و همچنین با روی صلایه کرده هرگاه زن بیاشامد آبستن نه شود نوع دیگر بگیرد عاقرقرحا و زنجبیل و بکوبد و با عسل کف گرفته سحق نماید و اندکی بر قضیب طلا نموده جماع کند آبستن نه شود

با شرت

نوع دیگر مرجان را صلایه کرده و بقدر ربع درم یعنی بقدر نخود سرخ که از دانه دو سرخ کم است دوای مذکور را که قایفی باشد زن بلیعد هرگز آبستن نه شود هرگاه خواهند که بدانند که حاملگی نه شدن از جانب مرد است یا از زن بگیرند دانه گندم یا جو یا باقلا

و مانند اینها دو شیشه کرده بجهت مرد جدا و زن جدا و هفت روز از هر یک از مرد و زن
هر روز یک مرتبه بول کنند بعد از آن بکار برند از هر یک که سبز شد معلوم است که عقیم نیست
نوع دیگر منی هر یک از مرد و زن در آب اندازند هر کدام بر روی آب بایستد دلیل آنست **بجهت سستی**
که عقیم است جهة سستی باه نخود را با مویز در آب بخیسانند و بجوش دهند و صاف نمایند
باه
چند روز متوالی بیاشامند هیجان باه آورد بقوت تمام بعضی از حکمای هند تجربه کرده اند
که اگر مورچه کلان که آن را مورچه سواری گویند هفت عدد از بسیاری بگیرند و در نسخه دیگر هزار
عدد و او را در روغن زیت اندازند و در نسخه دیگر نیم سیر روغن زیت و او را در شیشه
کرده در آفتاب اندازند یک هفته آنگاه بر قضیب طلا نماید انعاظ قوی آورد
هر قدر خواهد جماع کند نوع دیگر اگر گوشت [illegible] را در روی آجر پخته تا [illegible] که
آب نیز هیچ نماند از جهة بریان کنند و بر آن خردل و نمک بپاشند و از عقب آن
آب مویز بیاشامند انعاظ عظیم و لذت عجیب بخشد خولنجان آنکه از آن
در دهن نگاه دارد انعاظ بیاورد کمر را همیشه بستن انعاظ آورد کسی که
مداومت کند بخوردن گوشت گنجشک و شیر تازه که از پستان بز بیرون آید که گرم
و تازه باشد بخورند دایم در نعوظ باشد و انگور نعوظ عظیم آورد و نیشکر نیز
بیفزاید و چون اندکی مشک با روغن دهن نفع بر قضیب مالند در کثرت
جماع اعانت نماید دانه تمر هندی را سه چهار روز در آب بخیسانند و لیوت

اوبا کرفته یکجز و مغز اورا با دو جزو فته کوبیده بر ساخته دو عدد که لقمه الخوذی باشد

استعمال [illegible]

سکنه و کونیه [illegible] خوردن [illegible]

اثران [illegible] نغف [illegible] عقبه [illegible]

سکنه وانه [illegible] الخشخاش [illegible] نغف [illegible]

و بنفشه [illegible] نعنع [illegible]

نعنع [illegible] اثران [illegible] سرخ [illegible]

[illegible]

دوبلد که بر عضو می مالند اکر غلیظ باشد اثر اخای کوبنده و آنچه رقیق باشد طلا کوبنده

سنه ۱۲۷۵

1275

[illegible] هر کسی [illegible] هر که [illegible] هر که بخورد [illegible] هر که [illegible] هر که [illegible] هر که شراب خورده باشد [illegible]

دفع کنده دهان

دفع بوی شراب

دفع قولنج

بستن خون [illegible]

بجهت حمل

درد معده

[illegible]

بجهت درد

[illegible] بجهت [illegible]

چشم

بجهت [illegible]

زیاد [illegible]

درد [illegible]

با سر [illegible] دفع [illegible] و لادن را از طفل [illegible]

قولنج را [illegible] اگر [illegible] بخورند با [illegible]

اگر شاخ گاو [illegible] آب [illegible] [illegible]

و اگر [illegible] چشم [illegible] [illegible] بپزند [illegible]

زهره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زنان را بخور [illegible] آرند [illegible] مانع [illegible] باشد [illegible] [illegible] فرزند [illegible] مانع [illegible]

ناف [illegible] کنند [illegible] و اگر [illegible] گاو [illegible] بسته [illegible] فرزند [illegible]

گذارند [illegible] اطراف [illegible] [illegible] با [illegible] سکنجبین [illegible]

اگر [illegible] پنجه [illegible] گاو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواب [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] چشم [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

خواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] چشم [illegible] [illegible] [illegible]

حرارت [illegible] روغن [illegible] خون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تمام

پنج مثقال

شب نوبت

باد غصبه

تو سیده ابله

عفونت دماغ

شب نو ...

ورم گوش

با روغن ... آمیخته شود

سنجد بران مالند سبب بالا ... تناول کند ... حجامت کند

و ... آب ... ابرده ... دهرکه ... جانوران ... افزاید

بانعن دو ... دهرکه قولنج ... آب ... بخورد ... دهرکه ... برآید

قولنج پدید آید ... عقلش ... نوبت ... نوبت ... نوبت

و ... اخلاط ... دهرکه ... ورم ... مالند ... نایین

غنه دهرکه ... خانه ... افزاید ... باشد ... خون ... ابله ...

و ... باشد ... کند ... باشد ... باشد ... خورد ...

... اخلاط ... نشود ... باشد ... ابله ...

... شود ... بتشود ... بخورد ... باشد ...

... باشد ... افزاید ... خورده ... بال ...

آب ... ماند ... باشد ... نایین ...

دهرکه ... نخم ... باشد ... دهرکه ... اصحاب ... مالند ...

و آب ... کامل ... باشد ... بخورد ... باب

دهرکه ... نیم ... بخورد ... شود ... آب

و با قند ... و بخورد

جلاب نخم

روی یا او چون ... بیند ... خشک شود و بر روی یا بلد
و هر که ... ببیند ... خشکی دهد ... بگیرد ... جوی ... خوش کند ... بیمار شود
و هر که ... ببیند ... که مو از ... ببیند ... بر سر او ... اندر ... کند
چهارم ... و هر که ... خشم ... ببیند ... بیماری ... و طلاع سیاه
و نوری ... و هر که ... بیند ... از ... خشم ... ببیند ... بیند ... بر پا ... باشد
به کلف ... بالد ... سلیف ... خشم ... بسته ... ببیند ... بیاید ... خوردن
خشم ... لغتار ... بغزایند ... و با ... بیاید ... ببیند ... و هر که ... کند ... نان
... و هر که ... لغتار ... بیاید ... آرد ... حب ... بسیار ... کند ... نان
بر موی ... سبب ... از او کند ... خود ... و هر که ... اخون ... بسیار ... باطلب
موی ... برآورد ... سرخی ... سبب ... کند ... و هر که ... پستان ... بسته
قضیب ... است ... کند ... و ... دندان ... ظاهر شود ... و هر که ... بسته
... بشود ... و هر که ... بگوید ... و ... اندک ... بخورد ... نبود و هر که ... قرار
بر پشتی ... بسته ... ابلد ... بشود ... ببیند ... بماند ... معده ... ظاهر شود ... بخورد
بر چشم بسته ابلد ... بیان کند ... و بادام ... و ... سبب ... نفع
... روغن ... بیان ... بیاید ... سبب ... قی ... اسهال ... طرف ...

خشکی صورت
فوت باه

فوت نور
چشم
دفع ریختن
...

درد معده
دفع اسهال

کن دن حیض

دارد حیض بستن بسته بانگه و دید و دارکسی

سی بستنه بابت را بستن و دیگر ابر خوردن آب نماید بخورد سنگ ... را

و علامت سریان کند و بخورد از شکستن و ابر نکند دیده دانستن بعد ... تعال بخورد

بشکند بستنه باشد سیاه آب باروغن بالان کند و ابر را خوردن زیادتی بخورد ... جان وفرزند

سوده کاکا کمانه و هر که تخم سیاه آب ... و هر که بود بستنه با سنگ تخم ... بسنه

و هر که سیاه آب دلخسته و خشیم بستنه ... بخورد و جان و فرشته بخورد و ...

و هر که تخم کتک ... نه باشد که را بستنه باکتک بیندازد آب دهان با بستنه و هر که ... آرد

و ریتق با کسه با فتح باشه و هر که بستنه با کلک بستنه که ... ... بخشیم زر ... ... بخورد

و اگر شیشا اقلنج باشه و رحال بکلید ابنه ... سیرتاف کند درد ... باکس شود و هر که ... ... سپید ... ... لعزانه

پرخشیم خلایا عویکود و هر که خون ترقال بخورد ... زاهر وی کار بکند و هر که ... ... شرشی ابران

دیا سیفا کاکا و ابر حرب حبت ... بنود ... بستان ... آب ... ... کنند ... انارکا

بخانه بکسر بنده و هر که آب برابی ... با سیاه ... و در بره وی ... و دو کنند ... ... بخیم

جه ... انشدند ... سرکلی با دو کا با و با زهره کا و ... در حمام را اعضای خود زنند

طلسق گوید بدن ... سنگ ... با ... حکم ... شناسیت ... هر که

... بطرف ... ... بستن ... ...

شکم ... ... بسنه ... ...

وازآن آب برد و دریغ

باد برطرف کند و دوستی افزاید [illegible] خشخاش [illegible]

دوم آنکه بسم الله بکوید و آب ابر [illegible] [illegible]

دوم آنکه تخم ترب را کوفته [illegible] بخورد [illegible] کار کنند [illegible]

در بلوغ شانزده [illegible] سیاه شود دوم آنکه [illegible] بخورد [illegible] حیض [illegible]

در علاج بستن ذکر [illegible] حیض [illegible] کرده [illegible] روغن [illegible] عسل [illegible]

[illegible] و بردارد از حیض پاک شود اگر حیض [illegible] بخورد [illegible]

پنج برنج بریان کرده [illegible] یازده تخم مرغ [illegible] بخورد [illegible]

اگر فرزند نمی آرد آنکه رحم [illegible] فرزند [illegible] افتد

[illegible] آنست که [illegible] رحم عورت [illegible] زیاده [illegible]

[illegible] آنست که رحم [illegible] افتاده [illegible] مقام [illegible]

آنست که رحم عورت [illegible] ششم آنست

[illegible] بخورد [illegible]

سکنجبین [illegible] مجرب دارد

آلو بخارا [illegible] عسل درد دندان و درمان منی از رحم خصوصاً [illegible] نهم نسخت

بیاورند ده مثقال [illegible] گفت [illegible] اسهال [illegible] بلیله و نخه [illegible]

نخود [illegible] بلیله [illegible] آلو [illegible] سلطان [illegible] علاج آنکه رحم [illegible] خارج [illegible] کنندگان را

بسکوفت [illegible] ابجیت [illegible] علاج [illegible] آنکه [illegible] زیاده ها

مرغ [illegible] کند و بعد از حیض [illegible] باید [illegible] خالص [illegible] آب انگور [illegible]

[illegible] دوم آنکه رحم [illegible] گرفته باشد بیاورد [illegible] کند [illegible] آنکه رحم [illegible] کند

شکم [illegible] هر روز [illegible] کند و بعد از آن [illegible] کند بعد از حیض [illegible] روز [illegible] و آب

[illegible] روغن [illegible] کند [illegible] فیل [illegible] باشد [illegible] بیاورد [illegible] رحم [illegible]

مجرب دارد [illegible] آنکه رحم [illegible] قبل از [illegible] باشد [illegible] پنجم [illegible]

[illegible] سفید و قدری [illegible] چهارم [illegible] خود [illegible] حیض [illegible]

[illegible] بلیله [illegible] کند [illegible] بعد از حیض [illegible] روز بعد از [illegible] سیاه [illegible]

بلیله و بلیله بوزن برابر بعد از [illegible] و قدری [illegible] سیاه دانه و زیره [illegible] حیض

[illegible] قدر روغن [illegible] تخم [illegible] بیاورد [illegible] شیر [illegible] و بعد از [illegible]

باشد بیاورد [illegible] سرد [illegible] باشد [illegible] آنکه [illegible]

[illegible] نسخت [illegible] روغن [illegible] آمده [illegible] و در [illegible]

برابر [illegible] ام الصبیان [illegible] نمک [illegible] و روغن [illegible]

[illegible] روز [illegible] دارد [illegible]

باشد [illegible] دارد

[illegible]

سلمان

سمها ابا [illegible] نخورد حلوا [illegible] نبود

و این بیت نه [illegible] جوان [illegible] مستان عامل [illegible]

[illegible] جوان [illegible] اگر گوید [illegible] سکنه [illegible] دارد

بپزان لعنت [illegible] ان ان [illegible] اگر گوید [illegible] جماع

به بیند که عادت [illegible] سکنه [illegible] و اگر گوید [illegible] خفت [illegible] زیانه

قوت باه

و اگر گوید [illegible] اندازه [illegible] و اگر گوید [illegible] ان دیده [illegible] غم [illegible] سخن [illegible]

درد چشم

درد سینه [illegible] علامت [illegible] خروس [illegible] اورا

درد [illegible]

و اگر گوید [illegible] از [illegible] نیکو [illegible] درمیان

درد [illegible]

درد گوش

راقوت [illegible] و اگر [illegible] آب [illegible] بلغم [illegible] دندان [illegible]

علاج

حقنه [illegible] در گوش [illegible] تخم مرغ [illegible] دندان [illegible]

درد دندان

[illegible] تریاق [illegible] جبه [illegible] کفاه [illegible]

[illegible] اگر [illegible] سرکه [illegible]

[illegible] دندان [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible]

نسخه حب آزار کوفت

قلیان — سیماب ۲ م — شنجرف ۲ م — زنگار ۲ م — سرنج ۱ م — تریاک ۴ نخود

برگ بزرر ۱ م — مازو ۳ دانه — تخم گشنیز ۱ م

حب حلهك — دار شکنی ۳ نخود — سیماب ۲ م — بلادر ۴ م — غوزانه ۱ م

شکر سفید ۳ م

اول کلاه بلادر بگیرند بعد از دو را ساده نرم بکوبد

بعد بلادر را نرم بکوبد و دو ها را داخل کند و خوب

بکوبد و حب به زرد و شش قسمت کند شش روز

صبح با شیر گاو بخورد و شام قلیان بکشد و غذای بی‌نمک

تا دوازده روز بعد هم نمک تا بیست روز و ترشی پرهیز کند

روز هشتم پاچه بخورد و بحمام برود برای درد گلو مقدمه

تخم گشنیز و دو مثقال برگ حنا را شب خیس بکند و صبح

صاف کند و آبش را بخورد باه حقیر محمد حسین کرمانی

نسخه حب مسهل

عصاره ریوند	مغل ازرق	صمغ زرد	مصطکی	هلیله زرد	ریوند چینی
م ٢	م ٢	م ٢	م ٢	م ٤	م ١

پوست هلیله کابلی	صمغ عربی	کتیرا سفید	سنا مکی	تربد	غاریقون
م ٤	م ٢	م ٢	م ٤	م ٢	م ١

تخم حنظل [illegible] و غاریقون را در بالای غربال مالیده و گرد [illegible]
داخل ادویه نموده و سلفش را [illegible] بیدازد و با شکر سرخ را اب کرده [illegible]
شکر حب ساخته بقدر فلفل و بیست دانه بخورد [illegible] بخورد [illegible]

لقمان حکیم گوید که هر کس غذا بسیار بخورد معده اش تباه شود و درد ضعف

ودرد [illegible] درد بلغم اعضا [illegible] زید سخته سیاه

جلو و درد [illegible] پشت را سیاه خوف [illegible] ازنان صحبت [illegible] ان بکلی دور و هر [illegible] عوده [illegible]

و درد کوده [illegible] و هر که [illegible] بسر بازنان [illegible] و هر [illegible] باسمن [illegible]

وناخنلیبا بلید اید [illegible] بید آیند و هر که [illegible] انکه بخورد [illegible] بود و در غن [illegible]

در شقیقه اورد و [illegible] نماید [illegible] نخورده صالح [illegible] از روغن [illegible]

کوده اثنی صعیف شود و هر که [illegible] باشد [illegible] ناسوده فتیله [illegible] بعد [illegible]

درد گوش کسی استعمال نماید باکو باشتر [illegible] بکنند [illegible] باشد و بعده بجال [illegible]

داینه حال [illegible] بخورد [illegible] بناشتا بخورد [illegible] بدام [illegible] جال [illegible] باعسل

درد گوش [illegible] درد [illegible] بیه خوش باروغن [illegible] بگیرد و هر که [illegible] و هر که [illegible] بکلی [illegible] بخورد و هر که [illegible]

شکم [illegible] کو داند و هر کس [illegible] با [illegible] کهنه [illegible] بخورد [illegible] ان [illegible] کس [illegible] و غایت

بهت [illegible] و هر کس [illegible] بنفشه [illegible] نماید [illegible] حکما گوید [illegible] و درد دل [illegible]

بخورد [illegible] اورد و [illegible] بود و هر کس [illegible] نخود [illegible] و بعده [illegible]

بخورد [illegible] باخود [illegible] کوداند [illegible] است

کوه [illegible] در اول [illegible] و کرده [illegible] اضعلین [illegible] بخون باشد

نگاه دارد [illegible] بید آیند و [illegible]

بید آید و هر کس [illegible] نماید

٥	٧	٨	٩
٨	٦	٥	٧
٦	٩	٧	٢
٧	٣	٥	٨

معالجه ضیق النفس

بولاردی [illegible] یمان سنگ دال هوره [illegible] نمود

با هوای [illegible] سنگ کوبیده [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کرم [illegible] هاشا بدو بعنه [illegible]

باکس کوشت [illegible] باهم

[illegible] اکوشت [illegible] باهم

معالجه بواسیر [illegible] رادر باخ [illegible]

که [illegible] ایران [illegible]

بنمک بادام [illegible] مرزنج

بقدر [illegible] مثل خورده [illegible] سیماب

[illegible]

در هاون [illegible]

استعمال [illegible]

سنگ [illegible]	بارود	کات کبود
۴	۱	۲
نوکرد قلمی	حنا	روغن گاو
۲	[illegible]	۵

حب الصابر

موم [illegible]	سوخته تنباکو	[illegible]
۵	۱۵	[illegible]
سنگ کبود	نوکر فارسی	زاج سفید
۳	۵	۲
[illegible]	کوبیده [illegible]	
۱۵		

سرخ شده [illegible]

[illegible]	دار فلفل	[illegible]
۱	۱	۱
[illegible]	[illegible]	
۲	۱	

حب [illegible] کوکی [illegible] سیماب

۲ | ۲ | ۱ | ۲

[illegible] حب

شاه [illegible] اکر دو [illegible]

۲

[illegible] نماید واز بال [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰	۳	۲
آمله [illegible]	بلیله	[illegible]
۳	۳	۳
بلیله زرد	[illegible]	پودنه
۳		۴

باد [illegible] آب [illegible] دوا [illegible] واب [illegible]

۲ بالعاب [illegible]

فلوس
بشیان ومغز مونبج — خطمی ۳م — شیاف دبغ مونبج — متقل ازرق — خوخ ۲م
عنضوت ۲م — بنفشه ۲م — زینیابه — سیاه و ... ۲م
سیناپی مکی ۵م — تخم هندی — تک — لوزه ارمنی — نبات ۲م — مغز ... الو ...
عنضوت — زنکار ۲م — لوفال پس ۲م — قند ۲م — ... الو ...
کور سیاه ۲م — تخم سبید ۲م — مغز بادام ارمنی ... ۲م
کوهان شتر ۲م — مغز دنبه ... الو ۲م — وشیاف بمعوده ... مبیار
خوبان خوک ۲م — مجموع الو ... وبلیغه ۲م — نابستان — لیجو با ... بیست ...
کنجش ۲م — نانخواه ... ۲م — حب کا ... — صل ابابیل — دو ... الو ...
دانه الو بالو ۲م
بسیار و سفید و مجرب است
هلیله سیاه — هشت سعل — جهات سعل — و ... نانکو ... — ... ناشته ... اینه
شکر قوم ... مویز منقی — هشت سعل — کوچک و خرد کرده — آنرا ... شفا است ومجرب
هشت سعل ... بند ... کوچک ... اند انشا الله
حب ساخته بند ... بعده بخورد ... بالغ ... اند
بندر ... عده بخورد ...

دربند بعد از اشتغال دماغ است و بعد اعضای دیگر
مسهل باید داد و ادویه گرم اعضا خون مسهل
بدارو مسهل و سنبل و سکبینج که است و جمع که ادویه اند مصطکی غوایت
بند گرم و سرد و آن غوایط بین لعاب اشیا و خاص
گرم سرد اندر سکنجبین بسیار باشد خیلی بد خورد و ان اطفال
خشک و بسیار دیگر باشد و بیماران از بدن ابدان باشد
ادویه بسیار گرم باشد را داخل بدن گرد و دیگر را از بعد ورت باشد
بنگر اندک زیاده از اندازه فصل و بلیت الا از نورت نباید کرد
در بیان ان و تیز اندر شرب و بیخ جانب و نباید بود از
نت باید خوردن بیش از فصد باید کرد و از اندرونی اشیا بسیار
بلیت روز بیش و فصد و احتیاط از ماه نموده و بسیار خوردن آن دارو مسهل
دارو مسهل باید خورد و خون از روز باید خورد و سیاه خوردن و از موده طبیب
انگاه فصد کنند و اگر ادویه داده باید باشد و از آلوچه و غیره
خوابیده در ایام باشد انشته باشد داروی باید نماید
خوابیده در انشته بسیار دیگر اندر مسهل معالجه نماید از ان
بسیار باید عین بلند و کبیر و لعس و اند بلغم و بلغمی
مزاج از عین بلند و بیابد بغضا و داروی باید زیر و اسهال
انزاد داروی باید بدهد دهد و بجز داروی شربت خاص شربت روز از
باشد داروی لطیف دهد در دارو دهد تا شنفعد و خاص چند ضعیف
اسهال او و بخورد تا شعف باشد خیلی بجنسی
بجهه بخورده

دفع
بوزنک
واسهال

و بعد ازان ... و کوفت ... از نرم ... بخورد ... طعام باید ... و اگر دارو ... اگر ... باشد
هر اعانت کند و طبیخ ... مسهل بخورد طعام ابلیش است و اگر درد ... با ملکی باشد
با شد ... اگر ... مسهل بخورد باشد باطل شود ... اکنند ... معده
کند و خلط ... منفعت ... طعام ... بد فعل ... داده باشد باطل ... خلش ... عسل ... بخورد
و ... است ... شهوت ... و اگر بخورد ... بکار باشد ... دارو ... و از ... بخورد
بلغم شده باد ... نباید ... آنکه دارو ... عین شد ... بیکو ... از ... باشد
آنکه دارو ... خاص ... بلغمی ... نباید ... و بدهد ... سکنت ... ملکی ... و اگر ... سنگ ...
نرم و ... بود ... مطبوخ ... و اگر ... نباید ... اب ... با اب ... نقعد
معده ... اب ... گرم ... خوردن ... باشد ... بکار ... تمام ... خوب ... نیست ... تا ۲۳
خلاف ... اب ... گرم ... نرم کنند ... قدر ... اگر ... مسهل ... کار ... که ... بودن ه ... با
بارت تمام ... بد ... و ... آنکه ... بجا ... نگاه باید ... و اگر ... سیر ... ومغل ... شکر
بعد ازانکه ... صبر ... کند ... عاجت باشد ... باید ... مستلب ... باد و ... و اگر ... کند ... عنبی
عنار ... و اگر ... نفعد ... اسهال ... نفت ... مسهل ... مثال ... کنند و اگر ... از دارو باید
باید گردد و اگر ... بلغمیت ... بکار ... بود ... اطیب ... باغضب ... که ازان
بار ... و ... ابلد ... بیند ... اثر ... باشد ... و دارو ... و ... خواب ... و ... باید
اب گرم باید ... تا ... راحت ... و ... باید ... و ... باشد ... تیغ ... عمل ... ازان ... مقصود
باغه ... گردد ... چشم ... بیرون ... خوب ... کند ... باشد ... ازان ... که مقصود ...
دلیل کند ... و دارو ... در کار ... باشد ... اگر ... و ... تا ... عرق آوردن
اگر ... حمام ... بود ... تا ... چنین ... و ... میل نکرده
یا ... شود ... حمام ... بجانب ... و ...
ماده ... بجانب ...
و بجانب ...

بی باید

[illegible] داشتن است بعرق

مع شغل باید متخصص سوی [illegible] کرد اگر از حمام [illegible] تدبیر باید

[illegible] تا سه روز [illegible] پدید آید [illegible] وقطرات مناسب باید مثل نار رب

[illegible] با که احوال الحص اسکنه باید و طعام اندک باید خورد

از همه چیز خوف تیزی دو باید داشت [illegible] باید اجتناب غالب باشد

دو چون از دارو فارق شوط [illegible] و جماع و خشم عظیم ازین فارق شوند [illegible] حرارت غالب [illegible] آورد

[illegible] و [illegible] تا اثر دارو که [illegible] بیند و ازین فارق سفر [illegible] و اضطراب [illegible]

[illegible] و معتدل امتلا را علم و اهمه تا [illegible] برده ها باز [illegible]

لطیف بالبعض [illegible] اگر [illegible] ازدارو قوة و ادویه بانداسقول

[illegible] جلاب [illegible] کنند و [illegible] تا [illegible] و اگر تب آید و باشد تریاق

دفع زرد اسهال

جلاب [illegible] با جب [illegible] کنند [illegible] دهند در حال باز دارد و [illegible] و تریاق فاروق

اسقول [illegible] روغن [illegible] از انداز [illegible] دهند در حال [illegible] بده [illegible] اسقول

واگر دارو و اسهال زیاد [illegible] کنند و [illegible] آبی [illegible] ساق [illegible] آید و قلونیا

وانکه لسان الحمل [illegible] حب [illegible] چندان [illegible] و عطسه آرند [illegible]

[illegible] عرق [illegible] روغن [illegible] اسهال [illegible] بندد و [illegible] خرد [illegible]

وکا [illegible] اسهال باز دارد [illegible] دهند و اطراف به بندند [illegible]

وفلونیا اسهال باز [illegible] و [illegible] اجوانی [illegible] حاجت [illegible]

جب [illegible] روغن [illegible] و ملوک و [illegible] صعیف [illegible] آب [illegible]

[illegible] دهند و اهل [illegible] و ملوک [illegible] اند جلاب خام [illegible] کنند و آب [illegible] کنند و اند

لطیف باید داد [illegible] شربت [illegible] اند جلاب [illegible] کنند و [illegible] پاره کنند و اند

سعوف [illegible] و شیرین باشد کنند و [illegible]

جلاب انداز اند

سکنجبین بازه جلاب [illegible] بخورد و [illegible]

و بامداد ان آب [illegible] بشوید [illegible] جلاب [illegible] و [illegible] بار

و ان [illegible] بگیرند [illegible] استفراغ [illegible] و [illegible] تب

[illegible] و طبیخ [illegible] قوت [illegible] هلیله [illegible] و قدری [illegible] خوار [illegible]

[illegible] سوخته [illegible] مقصود حاصل شود

حاجت باشد [illegible] آب [illegible] تا [illegible] سبب [illegible] واصل [illegible] حل کنند و بیالایند

اندر صد درم آب بجوشانند و بامداد [illegible] بنفشه ده درم [illegible] اندر [illegible] یک درم و [illegible]

افکنند و [illegible] بیالایند [illegible] شش درم [illegible] بریان [illegible]

دفع نزله

صفت [illegible] تا [illegible] شود [illegible] ماء الحیات [illegible] باشد

[illegible] صفت حب [illegible] ربع [illegible] و ترنجبین [illegible] بیرون اورده

ان [illegible] باشد [illegible] میکنند [illegible] بیالایند [illegible] اشتها

و خیار [illegible] نیکو [illegible] نشاسته [illegible] ان شاء الله

[illegible] ان [illegible] بستانند [illegible] بعد [illegible] تخم [illegible]

و دو حصه انیسان کرده [illegible] تا [illegible]

حلق یا شیاف [illegible] باید

اولور پارلر ناکام ... وردی وندرند و ... تخم
سبب بخورده ... رنگ ... آکر ... باشند و ... تاب ... بنفشه
تشنجه اولور و بلغم ... وبعد ... بلعنند ... واکر ... مقرد ... علاج
دوا ... وآکر ... وباید ... تخم ... ایله ... سر آنکوش
بناسنا بخور ... ایله ... بنفشه ... وبلغم ... بلور
کمانزده بمالند ... به ... وروغن ... بنفشه ... آکر ... وخیار
آکر بلغم باکر ... سکوراند ... واکر تخم ... سبب خانه
زنب بخورده ... بجال ... و ... نند ... کند واز
جیاء ... باشند ... طبیخ ... ان ... آکر ... کلنی
وآکر کل ... ان ... بیت ... سود ... مالند
ویو ... بیده بمالند
ان بلد ... ایلغو ... بیند ... بیعت
بدخیار ... نه ... عفو ... آکر ... علاج
... ابیبی
... وتخم ... وآکر ... ایله ... باشند
... تمام ... بنده ... زنان
دودکند ... جوبان کرده ... باشد ... بنو
وآکر ... بوده آکر ... خوده ... کرده ... وآکر
... ده ... ان
... کند ... ب ... باز ... در

کند زن باشد

اگر ان دهنی زن دو شیزه باشد و اگر مالنده بخورد ... نوشته

بوی نیاید زن دو شیزه باشد و بحه ... مالنده بح ... اوف و خشنه شود ... سنغار

و اگر بوی نیاید زن ... ب بند و بو ... بکشند و بو سنغا ایلیج ... اوف و ... ما ... ک

بمانز و خطمی با ... خانه ... بکشند و دو بنت جو جواع و ان بلیجه و اگر ... نشین د

از اتش و اگر دود و هوش ... بحه ... ان جواع ... کو ... ان بمالند و اگر

سوده بمالند و سنغا ... بلیجه ... ان ... ان د ... بدن ... و سفید ... و اگر دل

و جوانی و بو سنغار ... اوف و خشنه ... سنبل ... شود و اگر خطمی ... بند ... ابل و اگر

بر کوکرد مالیده اند ... بد ... اوف و ... جشم ... اند و ... مو ... طلل آمیخته

ان ... جانشیند ... و جشم ... بند ... ایه بود ... و اگر ... شنبد ... و بو ... بند و

... نبند ... و اگر ... فقاع در ... بعد ... شبد ... سر که ... انگو ... بند

... اسبو بند و ... بعوشه ... ننها ... و ... باشند ... ابد ... بنعنا بند تملحه باشد و ال

بلوط ... بیخ ... بیاشد و ... بنعد ... بود ... نشا ... اخشه و ... بخ

بر پان اکند و بخور ... و اگر زنی ... اوف ... اگر بمو ... سنبل ... دیده بلکی کند

خرد ... و بلیج بماند و اگر ... بند ... باانلیس ... با ... دیده ... کرید ... سیاه

بان بنج ... د ... بخود و دو ... بند ... سفید بوده ... وحید ... بار ... کرید ...

... و اگر بخور ... ابلد زود ... آر ... برده دو ... تعم ... نا ۳ روز ... و ... بند ...

... بکو ... و سلیجه ... با ... بو ... اسل ... روز ... ب ...

... سنبل ... و اگر ... بخور ... اخشک کرده و بابد و ...

... بار بیوم و ... سیاه ... اسل ... روز ... بنفشه و اگر

... زده ... بجیمند ... سبز ... اسل ... ربع ... بار

بجم ... تجوبت ... انصو

ه

علاج
[illegible] ادویه اسبغول [illegible] نافع [illegible] با [illegible] بخورند و [illegible] ٢ درم [illegible]
[illegible] زنان دو دو بنند [illegible]
[illegible] کوزا بر حاف شود و اگر [illegible] ادم گرده با [illegible] کاو [illegible] بنند و اگر [illegible] آش
دفع
[illegible] اسب [illegible] خانه [illegible] بنند [illegible] ان [illegible] بحال [illegible]
[illegible] دو دو بنند و [illegible] خورد [illegible] ال ان [illegible] ٢ درم با
دفع
[illegible] کاغذ [illegible] بنند بکوب تا غلیظ شود و [illegible] و [illegible]
[illegible] ٢ مثقال [illegible] بخور
حبس
کوفته سیاه دانه و [illegible] و [illegible] بنند و [illegible] دو [illegible] تا [illegible] شود [illegible]
سند سیاه [illegible] و [illegible] بخورند [illegible] بخورد [illegible] علاج [illegible] بند [illegible]
[illegible] حبس [illegible] اطبا [illegible]
نجره تخم [illegible] باصواب [illegible] و [illegible] اضافه نموده [illegible] بنند
[illegible] خلیفه [illegible] والله اعلم [illegible] بخورند دفع [illegible]
و [illegible] نافع بود و [illegible] که [illegible] شود [illegible] باشد.
دیا [illegible] نافع [illegible] ده [illegible] کل [illegible] باشد تخم [illegible]
[illegible] و [illegible] روغن [illegible]
کل کاجیره [illegible] نافع است [illegible] روغن [illegible] نافع است
[illegible] درمیان [illegible] روغن [illegible] ان شاء الله

اگر استخوان در گلوی کسی بنده باشد یک سکنجبین دهنی اندازد

ودیگر مانوره را یک سیر آب او در گوشته دهنی سک ... ابد

ودیگر سر آبها در دهنی پزیز بحکم خدا باشد کر زهای استخوان

آب میشود و بحال برآید بجهت حبس بودن شکم و قبض

شدن سنا مکی دو مثقال هلیله سیاه یک مثقال تمر

بلور یک مثقال درمیان آب جوش داده وصاف کرده میل

نماید نافع است بجهت ترشی معده و ناهنجی نمک باور

یک مثقال و تنباکو یک مثقال نرم کوبیده و در وقت خواب

بخورد تا هفت شب نافع است بجهت سودی و درد پهلو

که بسیار شدید باشد تخم شلجم صبح بر ناشتا دو مثقال بخو

بخورد انشاء الله دفع شود بجهت دفع سپرز پلیه خورد

سوا قدر آب کرده و باعسل قاتر نمود میل نماید خدا

فعم انشاء الله شفا یابد اگر کسی باران بوسیده باشد یا

خود را در میدان

بود
چون آب نبند و بر ورمها کذارند تحلیل خاصه درد حنیه و سکره را و قرقره کردن حلوق را نافع
و زخمی که سر نکشاده و ورم دارد خوب بپزد و چرک را جذب کند تا بعد از ان خلاص شود و بخبث
و بر مقعد کذاشتن خارش مقعد را نافع بود لقاریثی فندق چون ازان روغن بکیرند و داخل
رحم نمایند زخم را فراهم آورد و چون آلات بزرهای داده بوکسی زنند ازان مرهم سازند زهر را
ازان زخم دفع کند و اکر کسی بدهن فندق در حقه مالد از ضرر باد سموم ایمن باشد و چون پوست تحلیل
مالند بر و بازو چرک و ریم بهتر کند انواع آن بسیار است بهترین آن بوره ارمنی باشد چون زلو در حلق کسی شده

دفع زلو

باشد قرقره کند بیرون آید و چون موضعی که کرم در آن افتاده زخم را با آب آن بشویند کرم را دور کند چون
بر موضع ورم مالند دفع ورم کند و چون زخمهای پلید را بان بشویند دفع پلیدی کند
و چون ازان روغن سازند و بر برص و جرب مالند دفع شود بواسیر و ناسور نافع باشد والله اعلم
کل آدم چون با خاکستر چرب بزند بر موضعی بندند که خون روان باشد دفع ان کند دمکه و جرب و ضعف
نافع بود چون بو کنند و طلا کنند ان شخص از مردن ایمن شود و جمیع کزیدهها و زهرها را دفع کند
و کفی که ازان بر می آید چون بر ثآلیل طلا کنند بر طرف کند کمیز کودک چون در ظرف مسین بکیرند و آب
لیمون بر ریزند و در دان با روغن حنا سحق کرده با آلت بنده بو کنند که ماده فی کذارند درد را تسکین
دهد دفع مضرت زهر او کند و زهر عقرب صحرایی و بومی و سک دیوانه را با بوره ارمنی طلا کردن
بغایت نافع بود چون کمیز شتر بکیرند و بر خراز مالند دفع کند و ورم بس کوش را بان طلا
کردن ورم نشاند کیر سک چون خشک کرده موی را بدان بشوید سیاه شود و بر ثآلیل طلا
کردن قطع کند ادرار و بانر بنشاند و هر زخمی که بر پشت بینی برآید مثل حبه و بادام مکرر بران
بشوید هر روز نافع بود و قطع بواسیر کند و بهق و خراز را نافع بود خاصه اکر پشت دست و کف دار
انکشتان که خشکی بهم رسانیده چون بان بشوید بهتر شود و زخمها مالند رطوبت را زایل کند
و ورم بن کوش و زخمهای خنازیر را با عسل بنشاند و زخم پستان و خصیه و قضیب و مقعد را

خارش پوست را بندار

نافع بود چون باب واسفکتا کو بر ورمهای بزرگ وجاییکه درد کنند طلا بطرف نفع تمام

صفت سفید کشنیز تر یا خشک ۲ مثقال مغز ... بادزنک یک مثقال برگ چقندر ده مثقال برگ
لسان الحمل دو مثقال سکنکوره مثقال زرد چوبه کاکنج ضد این هر یک ۲ مثقال گل ارمنی ۳ مثقال
بسرکه کهنه و گلاب بسحیه بوقت حاجت بکار برند مرهم چون از ان مقدار بوی و بجوشانند
وصاف کرده با پنج استار روغن کنجد بجوشانند تا بقوام اید بر سر زخمها موضعی که ورم
ابتدا کرده باشد طلا کنند از عمق الحوان وگوشت ورم ظاهر گردد

بهترین تخم ها تخم مرغ باشد

چون بسوختگی اتش واب و روغن جوشیده طلا کنند درد وحرارت را بهتر کند و دفع ورمها
کنند و جهت جراحت خصیه و قضیب و مفصل بسیار نافع بود

بیکر ماهی روغن بیضه

علاوه زدعلاء جراح بغدادی
اورده که بهترین دوای جراحت روغن تخم مرغ باشد بجهت زخمهای تازه و کهنه خصوصا که بدترین زخمها
خاصه چون بموضعی از مواضع عصب افتاده باشد در مرهم که باشد ان زخم را بهبود
و ناسور شدن ایمن سازد گوید خلیفه را زخمی واقع شده سال جمیع جراحان عاجز
شدند اخر الامر سلطان نورالدین از مصر به بغداد امده درشش ماه ان زخم را بو طرف کرد

صفت مرهم او کند جراحت ساییده ۵ مثقال کافور قیصوری ... سفید روغن زیتون کهنه
زرده بلوس روغن تخم مرغ همه را داخل کرده مرهم نمود روغن تخم بگیرند چند زرده تخم مرغ را
از سفیده جدا کنند وبدست مالند واندکی نمک در ان حل کرده مرهم کنند و کعب کیه راسوراخ
کرده اندکی لیف خرما در ته کوزه گذارند وزرده های تخم مرغ را در ان کوزه ریزند واتش
سوخته در او کوره گذاشته تا روغنی که از ان در کاسه جمع باشد وان روغنی بغایت در عنایت
لطافت وپاکیزه کی داخل مرهم کنند وبکار میدارند وهر زخمی که استادان خواهند در دو روز
بهتر شود مثل زخم گلوله و خنجر و شمشیر وکارد و زخم ناسور واتشک و زخم پستان و زخم شکم که
بشکافند و بروده نرسد و زخم پوست ... که سوزن زده باشند باید ان گذارند در روز

بهتر کند

در رفع بهتر کنند خاصه زخم و قضیب که عمیق شده باشد داخل گوشت تازه برآورد و اگر کسی دسته
باشد صعب و بسیج و تسکین یابد علی الصباح دوازده تخم مرغ را همچنان عوض نمک فلفل سابیده
بران پاشیده بخورد در زمان فی الحال دفع آن شود و اگر کسی را مار زده باشد فی الحال زهر نیم سبته پاشند دفع
ضرر مار و عقرب کنند بدترین زهرها باشد اگر شربه بدون آب داده باشند فی الحال بکشد و اگر
بماند آزار رساند و ملتهم زخم آن بهتر نشود مگر آنکه مرهمی از جدوار خطائی گذارند و به آبی که جدوار
دران جوشیده باشند در زخم شویند و جدوار داخل مرهم صفائی که شهود آکرده میگذارند و در شهر به
طین مختوم داخل کرده میخورند تا دفع مضرت زخم کند ملک طغان جراح گوید که صفت آنست که اول
زخم را خوب پاک سازد با جدوار خطائی پس از آن مرهم که عوض روغن و یک روغن تخم مرغ باشد
جدوار خطائی اضافه کرده بگذارند زر مس مصری نغبی ... مصری گویند نافع بود جهت برص و
ریش و گزیدن سگ دیوانه و ضماد زیرو آتش فارسی را نافع بود و چون بکوبند و ضماد کنند بر ورمی
که خواهند تحلیل دهند نافع بود بگیرند لعاب دانه توتیا جهت ریش چشم و بیرون آورد صدقه
و میل کشیدن بر زخم ناسور نافع بود توتیا بانواع آمده بهترین آن هندی است در مرهم جهت ریش قضیب
و خصیه نهایت بود و هر ریشکه صدید یا لدید خشک کند و اسبیج ... انقلد خشک نیست که در توتیا خصوصیت
معمولان و طریق مغسول نمودن آن آنست که بگیرند توتیا و در آب بسایند و در ظرفها میکنند و ازین ظرف
دران ظرف زلال میکنند و میگذارند تا خوب ته نشیند پس از آن خشک کرده بر سنگ سماق
حل کرده نمایند ... باش در علاجی معقول ... خشک دارو باشد و در مرهم اهل موضع که دیر
خشک شود در مرهم سازند نافع بود خاصه با روغن تخم مرغ که خشک کننده باشد و روایت ابوالقاسم
نقاش کرده از حبر حال سوزن ... آورده که بگیرند توتیا در ظرفی از کرباس بپیچند و آب باران در آن ریزند
و بمالند در آن تا آنچه دقیق باشد بیرون آید و آنچه غلیظ و رمیل بود بماند پس زایل کنند و باز سایند

ومشغول شود با ان آب ان در ظرفها کرده بگیرند وانچه در ته ظرف نشیند در سایه خشک
کرده از گرد وغبار نگاه دارد وخشک دارو بکشد اما ان نوع بهتر بود ... وان شود بود
که چغندر مکی نامند میگویند بریز دو آن باید سوخت بنابت خشک کننده بود واول در اب بسته
حل کرده پس از ان بسوزانند بنابت لطیف بود بهترین توبالها باشد چون آهن ناکنند از ان میلاد خشک
وبیرون دور کرده بسوزانند وخوب مشغول شود در سایه خشک کرده که بی نظیر باشد
جهت ریشهای بد نافع بود ... رطب وخشک الجبر بود چون بپزند وبر زخمها گذارند نافع بود
بخته شود وتحلیل ورمها طلب کنند وشیره ورکه خام باشد که برنا بیل طلا کنند نافع بود بنفشه با ...
وچغندر الجبیر خشک در سرکه حل کرده بپزند وبر ورم گذارند نافع بود وچون ورم درد کند بپزند
وبکار آرند رد نماند ... رخبانه بشد فیلان نوید جراح گوید که چغندر بنداد را درد آتشک زخم
انکه بهتر شده در اعضا بشد در آب طبیخ روباشیند نافع بود خاصه جوپا زند بود ... چین
در مرحم جذام عوض موم حل کنند جذام نافع بود وچون بود زخم اعضا که بتیغ یا چوب
زده باشند مرهم از بیه وریکذارند زخم خشک کرده خاصه با روغن کهنه بگذارند ... بپارسی
سرکو بیند چون بسوزانند وخاکستر وی بر داء الثعلب با عسل طلا کنند سود دارد
جاوشیر ... گویند در دماغ نشتر کنند چون داخل مرحم کنند وبر زخم گذارند در زخم ...
ریه نافع بود چون ... بر ورمها مالند دفع درد کند وچون بر دماغ دارند بوز دلنا از زخم باز
دارد ... روغن افن ... بود دارد وازروغن زیتون زیتون وان روغن
سازند دفع ... کند ... نام زمین گویند ابو عثمال ... گویند دفع جمیع
زهرها ... وچون آلتی بزهر آب داده باشند وبر عضوی زده دفع مضرت ان
کنند چون ... چوش ... بگویند وچنین سازند جراحان ... انکه الکی برکی زده
باشند

باشند هر روز یکی ازان بایخورند دفع ضرر از زخم سگ کند ضرب جنبا بگیرند حبه واخطائی نیم مثقال
طین مختوم و مثقال زعفران فرنگی حلاوه کرده بلعاب به وانه عسل قرص نشابوری حبها کرده
هر روز یکی بدهند زخم زهر به بیرون دهد در مرهم نیز داخل کردن زهر را از عمق استخوان و رگها
و گوشت باز دارد و خنق خنازیر و ورم پستان و ریشهای بلغم و گوشت مرده را بخورد و ورم
حلق و ملازه را نافع بود بایستی غرغره کردن و چینی چوبی یا صربتی بموضع خود و پیاله نقره
یا در دکنند بگذارند و بمالند اماس و سیاهی نشانند و سوزش باز دارد و بر بهق و برص مالند زایل گرداند
ملح بارو خوانند چون بکوبند و بر موی صنع سبز زیند تا دفع سرکند و چون با سرکه بکنند بهتر بود
و بر گزندگی ریلا نهند سود دارد جنطیانا افلاطون بر زخم نهد گوید عجب بود که گیاه آن به برگ سیر سی
مانند و راول طلوع شعر پمانی بیرون آید در سر رود بلند شود و سه روز بیخ کند و چون شش روز دیگر ماند
مردم و هر چه ازان بکنند در روز هفتم هلاک شود چون از زمینی بر آرند بیخ آن ضربتو بشتو ماند
و سالها بماند و تریاق گزیدن مار و افعی و همه جانوران بکند و از هر موضع که خون روان باشد چون
بران پاشند خون بایستد و چون زنی را خون حیض بسیار آید بطانی هم از تست بندد خون بسته
حیض کم شود خایف سگ آبی را گویند چون اندکی ازان بخورند بوعلی از ادرکش گوید که خرم
رنج از بدن باز دارد و چون روغن آن بر اورام بلغمی مالند ورم و درد را ساکن کند جلبر
نفلدین گوید که مغز جوز چون با مویز دهان ناشتا بخایند و بر ورم سولک نهند دفع ورم کند
و چون با روغن زیت و پیاز و عسل نشابوری اندکی نمک در اول بار بر گزیدن سگ دیوانه نهند بود بهتر
شود جعد چون سر و پاشی بخاکان و زیر آب کشیز طلا کنند خلیفه مصری گوید دفع فتق
اطفال کرد زین زر و زیرین بهر سیاه باشد و همانین با اناناک سر شیشه حل کرده بر خصیه طلا کنند به بندند
و بیاشوا و ابو سهل ساری جرح گوید چون زخمهای بینی و دهان و دیگر که خوره شده باشد
انجیر و جوز سرو بهم کوفته بطریق فتیله کذارند گوشت زیاده را بخورد البته

میرزا ادریس استنبلی گوید که گیاهی است مثل پودینه برادرام بلقیس ضماد نمایند نافع بود و ثآلیل
و کلف و غش را نافع بود و چون بکوبند و ... نوبت بر سرطان طلا کنند تحلیل دهد
چشیدن تا حد گوید چون سمن کسی از سر ویش در مجلس یافته بود داین روغن زیت بر رخسار زیر
طلا کنند صحت یابد [red: illegible] سخنی چون بسوزانند و بر رخسار بر طلا کنند بهتر کند چها
حب بسایند و بمرهم داخل کرده بر شقاق کف دست و انگشتان پای گذارند دفع شقاق
کند مسیح الزمان جراح گوید که شخصی را از بلاد مصر شقاق در دست حادث شده بود و پوست
برانداخت و گاهی زرد آب میل اللحم بعزه از نفرت داشت ابو شاکر دمشقی و برادر فاعل
دست او مرهم نموده بر ساق پا و در دانه چند ریزه مثل جاورس سرخ در زیر پوست پدید بود چند سوزن
طلب نمود و بران موضع بر روی پوست تا هر جا که بر وی نقط سوزن نمایان بود از هر یک قطره
زرد آب بیرون آمد پس چند سوزن بران زدند اندک هندی در بیرون بگذاشت بعد از یکروز کشید
چون چند روز بر آمد از آن بلیه بصعب خلاص شد و یقین شخص را در سالیکه بمشهد مقدس
رفته بودم بدین طریق ازین بلیه خلاص دادم و هیچ علاجی در شقاق بهتر ازین نیست [red: illegible]
تخم ریحان مفرح باشد ابو حیرنی جراح گوید چون بکوبند بهتر ناید کسیکه زخم در درون شکم
دارد در آب ان نشینند نافع بود [red: illegible] لعاب به دانه بگیرند و بر ورم حار گرم گذارند تحلیل
یابد جمله با روغن بادام غرغره کنند او ورم حلق و ملازه را نافع بود ابو حیرنی جراح گوید
که زخم چشم که از ضرب و سقط برسد یا چیزی به چشم خورد که خون روان باشد یا حدقه بیرون
آورد لعاب به دانه غلیظ گرفته بروغن بادام مرهم نموده بر چشم گذارند چند روز بهتر شود
مانند بوده الجبر بوجا بوعمال هر دو گوید چون روغن از دغل مرهم کرده بر موضعی که جانور
زبان کار ... باشد طلا کنند بهتر شود خاصه زخم زهردار یا مرهم زهردار بزهر آب داده باشند

حامد لجار

بیل تا

ب شوجل

ب الغار

البحر الکبار

[illegible]

مسیح الزمان جراح گوید که جراح حافظ پادشاه بودم در بغداد و چند وقت مرا در قلعه دلت و نبات
ماه بودم که هرچند کلوله از موضع بیرون آمده زیرا که زخم جلغوزه بران گذاشتم در روز بهتر شد و هیچ چیز در
رویانیدن گوشت آدم انقدر موافقت ندارد که روغن جلغوزه و روغن آن جهت گزیدن افعی و عقرب بالخیر
و مرهم این قصیب بر زخم کرده بالای زخم گذارند درد و ورم آن برطرف شود و اهن شور از مرهم و زخم شمشیر و کارد
و خنجر در بغایت نافع **حجر الحیه** یا زهرا گویند اگر غش بود بعد شونیز سرخ کنند در آتش و بر او فروزند بر زند اگر درد
سیاه آمد خوبست و اگر نباشد چون باب باب دریان ب باشد در کنز بابچه که طلا کنند درد راساکن بوده و از مردن
خلاص شود و سمیه گزیدن جانوران را سود دارد و دفع ضرر ها کند و اگر آلتی بران زخم زده باشند یا زهر
آب داده باشند چون زخم را بان آلوده سازند و تا داخل مرهم کنند و بر زخم گذارند از زهر خلاص شود
مهره مار بلند پرداز ادریس رستکی گوید چون در میان آب لیمو اندازد فی الحال بجه کنده در اید چون بر زخم
مار افعی و سگ دیوانه و جمیع حیوانات موذی طلا کنند سود دارد حجر داخل مرهم کنند به شود
اگرچه ده سال بران زخم گذاشته باشند زخم زنبور و عقرب و حیوانات کوچک در حال برطرف شود
سهیل عروس گوید که هر که خنازیر داشته باشد بدانم کار بشود من هرچند کسی را دیدم که خنازیر داشت
امین سنگ حجر البار را سائیده و مشغول نموده بر زخم خنازیر باشند در ده روز خشک
شد و هرگز معاودت نکرد و بر هر ریشی و هر دنبلی که باشند بهتر باشند **حجر البلسان** ملک
طوفان جراح گوید سنگی بود که در دیگ حمام ده سال باید سال بهم رسد چون بر سرطان طلا
کنند در حال بهتر شود ابو مریح گوید که غلط کرده سنگی باشد که چند سال در دیگ حمام ده سال که بهم
رسد یا سه سال بمقدار خود بغداد لیز کار نمی فرمایند **حجر ...** سنگی بود مصری زرد و دراب
حل شود و کارزاران مصری کتان بران زنند جراحت که بر ساق پا و دست رسد یا دنبل و ریشها آب

بسیار دهند بعد از آنکه مغسول کرده باشند طلا کنند خشک کند و زود بهتر کند و لون آن
سبز رنگ باشد علاقه زنگار گویند مشهور است میان حکیمان که چون کسی را دیک مثانه باشد
بنم ورم باشد گرم بخورد در حال خلاص شود چون کرده بر زخم سراف اسنا خشک شود
چون مغسول کنند زخم دندان آدم و میمون را نافع بود مهور است
بر هر جراحت که باشد یا زخم سوخته بگذارند در سه روز بهتر میشود آهن ربا بود مغسول کرده
گویند هر چه سبز و خوب شفاف باشد بهتر بود مؤلف کتاب گوید در اردوی حافظ پاشا [illegible] چندان افلاطون زخم بند
زخم دار بود همه بهتر شدند و اکثر جراحان گفتند تیغ را بزهر آب داده اند نوزده جراح همراه
وی بودند لشکر ایشان همه روز تیغ بزهر آب میدادند جراحان از آن منع می نمودند سودی
نمیکرد و بر هر زخمی که بیرون ضرر کردی چون میل یابند [illegible] اکثر مردم [illegible] گفتند و اهالی مردم
نمی نهادند به جلد هزار زخم دار در میان ایشان بود چهار هزار بمردند سنگی بود سفید و آنکه
آن گشنه بود مؤلف گوید که همه مرحوم رحم تیغ را بآب میدادند دفع ضرر آن زخم
مقناطیس کنند در مصر بسیار باشد چون مغسول کنند و بر ورم زخم پستان داخل مرهم کرده
بورنیشان بگذارند [illegible] کند زود باصلاح آورد و خشک کند طلا بود در ورم بسیار باشد
بزور آب پیراسته چون بگزند عقرب و جمیع حیوانات موذیه بپاشند نافع بود
آهن را گویند چون سرخ کرده در آب سیر اندازند و از آن آب گزنده سگ دیوانه
و زخم زهر دار را بشویند به شود چون بکوبند و بر مفاصل طلا کنند درد بر طرف شود
حرشف چون بکوبند و بورهها حب طلا کنند بگذارد و چون بپزند و بر بوق
مالند دفع برص ماننده یکان از جمله کوهات بود تیغ را بدان زهر آب داده
کنند چون بورنیشا و مایل گذارند خشک کند و غرغره کردن خناق را نافع بود
چون بر سر گذارند منع آن کنند و ورم حلق و ملازه را تحلیل دهد و بر زخم طلا کردن

ورم درد

ورم و درد بنشاند و بر گزیدن سگ دیوانه طلا کردن سود دارد و کلف را
نافع بود و چون غرغره کردن از کوفته که به سبب آن سگ گرفته بکشاید و چون
از آن مرهمی بر نیمه مرغ بر شقاق کف دست یا اعضای دیگر گذارند بهتر شود و بر موضعی
که آبله بر آب زده به هم رسد بر آن مالند قطع آبله و درد آن کند شملیک گویند
همه ورمها را تحلیل کند و ورمهای صلب و نرم بسایند ... سازند و چون خواهند دنامیل
یا زخمی را پخته کنند و سر گشاید با دیگر ورمهای دیگر مثل آرد باقلا و خطمی و خبازی به پزند زخم را
پخته کند و سر گشاید و لعاب وی با مرغ موم روغن کرده بر سوختگی آتش گذارند با شقاق
نافع و کلف را سود دهد حمام کبوتر را گویند چون پیکان تیر در اعضای ناپدید باشد شکم
کبوتر را بشکافند و بر زخم بگذارند پیکان را بیرون آورد و چون بر زخم مار و عقرب و سگ
دیوانه گذارند نافع بود بعضی مرهم حربه را بان آب دهند زخم را ناسور کند و بهتر
نقره مکی از بیخ ایمان مرهم میسازند و آب بیخ وی بشویند نافع بود و سهل ... رومی گوید
مرهم آن با کتیرا باید دفع ... از زخم کند کنار را گویند علاء از جراح گوید چون برگ آن بجایند
و بر زخم انگشت گذارند که درد کند سود دارد کنار و آرد و شیر زنان را بر زخم گذارند سود دهد و بر
گزندگی سگ دیوانه نهند نافع بود و چون بپزند و با روغن گاو بر دمل نهند از عمق گوشت
جذب کند و چون روغن آن بگیرند و بر کوه مالند دفع آن کند و چون کنار را با رشق
بکوبند و در آب حل کرده بر دمل نهند هر آن روز سر وا کرده و به مرهم دیگر خشک کند
چون بر ورمها عظیم نهند درد تسکین دهد دفع ورم کند
چون بر زخم زنبور نهند درد آن برطرف ... سفید و بر زخم کژدم و مگس نیز نافع بود
که سر وا کرده ... سر وا کند و درد
روغن بید انجیر را چون داخل مرهم کند

مفاصل و نقرس و درد انگشتان نافع باشد **خراطین** کرم سرخی بود در زمین نمناک چون
خشک کرده بر جراحتی که پی شده کرده باشند بخصوص پا زخمی بود بر روی که بهاباشد داخل
بر زخم کرده زود خشک کند **حناء** چون از حمام بیرون اید اگر پنج درم را بکوبند و برگ
مانند دفع کند و دو مثقال بر سر طلا کند دفع برص کند اما مکرر باید کرد و چون بر ورم سر
نهند دفع ورم کند و از تحلیل دهد **حنظل** چون بکوبند و بر قوباء کرم طلا کنند نافع بود
چیزی که بولا دری گویند و اوجرح الامعا از به نهایت دانستار این کار در عوض دوغ کنجد خنجاشی
جلد راختی و زخم سینه را و حیضه و مقعد را نافع بود و شقاق دست و پای سرما زده را و باد
کمر را و خانه ساخته در جنبه تخمینا هزار تومان خرج ان عمارت کرده بود و نوبت سلطان مراد
پادشاه او را باستنبول طلب کرده بود یک نوبت بجهة زخم دستی که از خواتین حرم داد در ده روز بهتر کرده
بود و پانصد تومان انعام بوی داده بودند بار دیگر بخصوص اطبا هرچه ماه ماه افتاده گرفته بود
طلب نمودند و این نوبت در سرما اسباب و اموال بسیار از استنبول به بغداد آورد مردم بسیار
نزد وی میامدند و منصب میدادند مگر بیک که او را کشت و اموال وی را تلف نمود
و بسر داد هرچه بود بر داشته از بغداد باستنبول امدند **حمار ... کویند** بوخنای ایلدر شش
کویند چون خاکستر وی با کرم بر روی زخم تازه افشانند خشک بند کند و زخمی از چرک دور
نگاه دارد و چون سوخته کی روغن کرم دابسکر ورم دور نگاه دارد و شمه وی را خشک کرده بر
زخمی با سبزی با سپه که بر اندرون چشم خورده باشد و چون تا اینکه ساینند و طلا کنند
ایمن باشد **حرز** کویند چون تر کرده را با روغن گل بسرشند و برکوش چکانند کرم و زیاده
حیوان دیگر رفته باشد او را بکشد و با صدا حا کوش را بهتر کند و چون بو کنند هر جانور بماند

احوال

بطرف شود حبیبی بغدادی گوید شخصی را دیدم زنبور بسر آن مسلم در سبب شیر زده
بود زخم جنانک از بیخه او جراحت بر بناگاه بر دو به تمیشد و امیر روغن و سرکه بیختم چون
دو نوبت کذاشتم بهتر شد و اگر زلو در حلق کسی چسبیده باشد سرکه کهنه غرغره کنند فرو افتد
بیرون آید و خناق را غرغره کردن سود دارد بیمار سیر سرکه گویند که از عنصیل گیرند
ابو جریح گوید چون درد زانو کهنه شده باشد روغن زنبق با به پزند و طلا کنند سود دارد
و داعی این نمود که هرچه مالیدند دیگر روز ندیدند شفا آن بود که بکر بندند سرکه اسقیل با کره و خک
کرده در سر بزنند و در آفتاب جمله تابستان کذارند و چون زمان با آرد برنج بر روی طلا کنند
بلکه از این طرف کنند جمیع که آتشک دارند میخورند تا زخم زرد نکنند چون کسی در
حالت مستی زخم خورده باشد البته بمیرد بانجهته که همه اخلاط بحرکت آید و حرارت غریزی
بیرون کنند چون آن شراب بر وجع باد دریا درمی بیابند در رگ تسکین دهد چون
خمیر کنند بوجع بیابند در درد بر طرف شود و زخم چشم و پشت پا و دماغ و ران و سینه و هرچه بدین
ماند ورم نشاند چون به پزند و بوخارش طلا کنند سود دارد و چون بجوشانند
جا نعمان کذارند ورم بنشاند خاصه چون داخل حمام کنند و غرغره کردن آب آن اماس
حلق دمیر و حنجره را سود دارد و اگر حلق به سبب ورم یا زخم تنگ شده باشد کشاده گردد
مغز دانه شفتالو چون روغن گرفته داخل حمام کنند الات که بزهر آلود داده باشند دفع ضرر
آن کنند و تا صد روز نافع بود چون مغز آن بکوبند و بر زخم زنند سر زخم بکشاید و در این
کار قوی بعد از بهر دمل و زخم که خواهند سر گشایند و زخم اندرون و دماغ پاک سازند

دم ان حفر بن کویند چون چکیده بود و در ریشهای [illegible] بالش کنند و مغسول کرده خشک
کنند بود از جهت زخمهای تازه که خون روان بود صفت غسل آن است که بکیرند و بسایند در
آب حل کنند مثل آب باران پس از این حرف در آن ظرف بکنند و بگذارند تا در ته آب نشیند
پس از آن خشک کرده با توتیا و شادنج و طین مختوم خشک دارو بکنند و داخل مرهمها
کردن در دو یک روز کوشت تازه برویانند و هم زخم را فربه کند و اگر زخمی بیش داده باشند و
از این مرهم نیز فتیله کرده بکار دارند بهتر بود خاصه زخمی که جای کوشت پاک باشد فیلان
یوز جرح کوید چون دانه خیار چنبر بکیرند و بکوبند و او را با جوشش دهان و حلق درد
کلو را غرغره کند نافع بود خاصه چون آب کشنیز و آب کوکنار در حل آن کرده باشند و خناق را
نافع بود بار افکند [illegible] چون [illegible] کرده برکزند [illegible] طلا کنند
نافع بود و اگر سوختگی آتش و آب گرم و روغن داغ باشد یا با روغن گل بر آن مالند زود بهتر شود
اگر بر بثورها که پا و روی اطفال باشد خشک کرداند و اگر سرکه [illegible] سعوط کنند و بر آن باشند
نافع بود و جوشش دهان و قلاع با شراب و دانه خیار چنبر بپزند و غرغره کنند زایل شود
چون [illegible] و دردهای سر را بلادن شوید تحلیل دهد و جهت گزیدن مار افعی و عقرب
نافع [illegible] چون بار که برموتا [illegible] زایل شود و [illegible] و برکز بیدان
حیوانات کذارند خاصه ستور [illegible] نافع بود و گزیدن افعی و عقرب که
با عسل [illegible] روز زبان مالند پاک سازد [illegible] موی جرح بود و [illegible] کویند ملک طوفان
جراح کوید که چون [illegible] ناخن [illegible] زخمی [illegible] قطع کند [illegible]
بر ناخن [illegible] شده چون موی جرح داخل به مرغ کرده بران کذارند ناخن برآورد
و چون موی جرح و [illegible] زخم [illegible] که بجای جراحت شده باشد بگذارند

ورق ابنجار شار

خیار چنبر

[illegible]

منقل

جنیس

فی الحال جراحت را خشک کند و جمیع ریشهای کهنه و ناصور و سپیده را برطرف
سازد و زخمهایی که بر هر موضع از اعضا افتاده باشد خاصه زخم عصبها نافع بود و زخم شمشیر و خنجر و هرچه
بر جوارح رسیده و استخوان شکسته رسیده باشد نافع بود [illegible] هزارزور گویند و چون ورق وی بکوبند
و بر دمهای صلب کنند نرم کند و چون آب ورق وی در حرب بمالند و حکه و جرب را نافع بود و روغن
آن خارش بدن را ببرد و چون آب او را بگیرند و بجوشانند ساخته بر زخم نرم شده نهند [illegible]
[illegible] به شرط آنکه [illegible] باشد مقابل بخورد درخت حنا الگویند چون ورق وی بکوبند
و بر دمهای صلب [illegible] ورق آن کوفته بر ریشها افشانند ریش را
خشک کند و سوختگی آتش را نافع بود و چون زرده تخم مرغ و برگ [illegible] بر آن گذارند نافع بود
و بر [illegible] بسوزانند و بر روی [illegible] طلا کنند اورام را نافع بود و لکه آن را برطرف کند [illegible]
جیبی بغدادی گوید که زنان بغداد بیخ آن را [illegible] گویند ابوالحسن [illegible] گوید جراحت زخم
تازه چون بغسول آن خشک شود و بر جراحت چرکین و ریم بندند جمیع زخمهای نافع
بود خاصه مثقال او و طریق غسل آن [illegible] چوب از چوب پاک کرده و آب [illegible] که ده گز در
ظرفها که ده بگذارند تا صاف شود پس از آن آب بریزند و در چوب سنگ و خاک جدا شده خشک
کرده و [illegible] بنموده بپاشند و زخم را ببندند دانهای آتشک و دمل و ریشها را نافع
بود [illegible] خون انسان که بفصد یا حجامت گیرند آن خون باید که هنوز [illegible] را
داشته باشد که فصد میکنند [illegible] دمشقی گوید چون [illegible] بر هر جراحت
ساق پای که [illegible] و ریم آلوده باشند طلا کنند [illegible] روز سه نوبت
خشک [illegible] همه این خونها چون بر جراحت چشم ریزند نافع بود خاصه چون [illegible]
یا [illegible] خود و خون بال وی بهتر شود [illegible] بو [illegible] گوید چون بود [illegible]

حلب مثل پشت دماغ و پشت دست و جایکه ورم حلب شده عیب دانند و خواهند پخته سازند و هر
روغن خون کرم تازه بران باید نهاد تا نرم شود پس ازان مرهم پخته نهند یا نیش دهند تا آن زاید شود

روغن صنوبر

ابو عمال هروی گوید و آن در زمان سلطان حسین میرزا بایقره بود در نهایت و کامل بوده
زخمهای بد را بسیار علاج کرده در صفت زخم شکافتن و زخمی که حاجت شکافتن دارد و بریدن باید
چون از درخت صنوبر را بگیرند و بکوبند و کلوله سازند بمقدار نخودی و این بغایت در روغن بود بر سر
زخم هر جا که گذارند و مرهم پخته بالای آن ببندند اما بشرطیکه از انجا لغزیدن یا لغزا پوست و گوشت درست را
در ساعت سوراخ کنند زخم و دمل را در ساعت سوراخ کنند و این از اسرار جراحات اگر بر موضع دیگر گذارند
گوشت و پوست را تباه کند و تا روی استخوان برود ابو عمال گوید در یک شبانروز روی سینه و از پشت گذارده
عاند شد اما بشرطیکه درخت صنوبر جوان بوده باشد که کرم آن بگیرند

دهن

روغن کنجد

گویند افلاطون زخم بند گوید چند عضو است از اعضای حسی که خواهند قطع کنند از انجا که ببرند
یک قطره خون بیرون نیاید و اگر همچنان قطع کنند که ببرد فی الحال روغن کنجد خوب داغ کرده
چنانچه بجوشد و موضع بریده را دران گذارند نافع بود بمیزد و روغن ادده بهتر بود پس
ازان کاجره اما انها بهتر آید و در زخم بهتر شود پس ازان مرهم صفار بگذارند و افلاطون زخم
بخشکی دارو بستی که یکقطره خون و چرکش و هیچ چیز بالا نیاید و این کمال صنعت باشد
در روغن کندی بجهه مرهم خشک کنند بهتر از همه روغنها باشد

دهن البلسان

سهل ابن عروی گوید
در زخم شکافتن و زخم چشم و میکشیدن و بیرون آوردن و مجل کردن استخوان
و شکستن چیزی بهتر از این روغن نباشد و در مرهم که جهت زخم گلوله و پیکان تیر در
در زخم مالند بهتر شود امتحان ویرا انستکه بر صفحه چکانند و بشویند اثر آن نماند
از معجزه موسی که این درخت بلسان در روضه که خانه فرعون انجا بود در مصر و بیرون از...

گوید

گویند که در آن روزها که نزدیک بامداد حافظ پادشاه بر سر نخله بود جنی در مصر بود هم
که درانی که خانهٔ فرعون بود این درخت آنجا بسیار است اما اکنون روغن نمیدهند مگر دو
درخت وان یکی که در همان زمان او بود خشک شده واز باری نوع شیلی مثل درخت سرو باشد
و هیچ فرق نیست و هر سال قریب سی صد مثقال روغن از آن گرفته شود اما در آن خفیه بود
که بر هر زخم که تا الحال از اول بهتر شد و در راه مکه و مصر و حلب مریان بسیار بیکرند و میگویند روغن
بلسان است و حقیقت آن بلسان آن درخت بود و باقی میماند اما نیست در مصر نیز بسیار است اما آن
دو درخت این منافع دارد آنجا شیشه است که ابتدا ما فیله دارد غالبا آن از بیخ حضرت
موسی است و خاصیت در همان دو درخت است و پادشاه ضابطی بر سر دو درخت قرار داده و جمع
میکنند آن روغن ها را در دو رهای نقره و هر سال بحضور خاقان میبرند بجز اجان و
حکیمان خوب میدهند و هر سال آنچه که در خزانه بود به بر حرم میدهند و از سال تازه را نگاه
میدارند واگر زخم مار و افعی و عقرب و جمیع جانوران زهردار مانند زنبور به بیرون آلود
و چون کسی را زهر دهند این روغن را با جلد وار خطائی بدهند دفع مضرت زخم کند و بر هر زخمی
که همان روز خورده باشد از هر جنس که بود و گلوله که بیرون آورند چون داخل مرهم صفا کرده
بر زخم گذارند در دو روز بهتر شود و زخمی که شکافند و ختنه شود و علاوه بیرون آورند و دفع
کند با سوزن زنند و بالای آن از این مرهم گذارند زود بهتر شود و زخمان تنگ بدو بخار دارد
افلاطون زخم بدکاریله بر زخم شیر و پلنگ و هر حیوان موذی که باشد چون مرهم کنند و بگذارند
نافع بود و جرب را خشک کند و روغن زیت کهنه مانند آن باشد در زخم کچل و شپشه

جون بمالند سفالی او در دابر و حلیل را خشک کند و بر بوی اطفال را جون با قنبیل
طلا کنند دفع ان کنند و جون جانوری زهرناک بر موضعی زده باشد از اعضا و از مضرت
ان بدل کنند یک مثقال ان خواه را نیز بکیرند و دو سه قطره از ان روغن بران جکانند
و بخورند مضرت زهر باز دارد و اگر کسی را زهر داده باشند بر شیر گاو جکانند و اورد دفع
مضرت ان شعله اگرچه ملاقی بود که کسی دارویی بی داده باشند جون ببلعند از ان ایمن شود
و زهر از اعضا باز دارد **دیودار** شجره الجن گویند و صنوبر هندی خواهند است جای مقعد را نافع
بود **دم الاخوین** علاد رنکاء جراحی گوید دار از من جا هست که از انها پر ریلد و نوعی دیگر از سی میگویند
جهت انستی که بر کوشه لب رود دهان ببب اشک و انواع زخمی دیگر امتن نافع بود جو قنبار کشیر
حل کرده بر خارش بعضی از اعضا مالند بهتر شود **دیک** فردوس گویند جون زنده شکم او را
شکافته و بر زخم کلوله و پیکان تیر کذارند بیرون اورد و بر زخم مار و افعی و عقرب
و همه حیوانات موذیه بجهت زخمهای کرم خورده نافع بود **دیک سلند** لذبح مصعد باشد
و از سموم و قاتل بود ههله در یش دهان را نافع بود قطع بواسیر کند **فرفیه** و باب افلاطون
زخم بیلد کویله درسوره شبل بکسی الون را بایی نام کویند جون زنبعد نخل بکر ز دالها
بران مالند درد ساکن و کویند این ان از نجاست حیوانات وان ای بهر سد و جون با بلد خشک
کرده باشند بر جای مالند که مو ریخته بر اورد **رخام** از حجرت آتش سوزانند و بر جراحتی که خون
از وی روان باشد طلا کنند منقطع خون رفتن و زخمی که ورم بسیار دارد عوض سرکین شتر
دود کنند و ورم را بنشانند درد ساکن سازد و اگر دنبلها دود کنند باز دارد **رصاص** جون
از قلعی پارچه تنک کرده بر ورزخم بندد تا که خون لحمل بیرون اید جون در ابتدا بران بیلد ندیده
شیند اگر خلط لحمل بود نقد از جراحت خالی شده و خشک کرده و جوها بر خیزد و بیلد اول

ازم

ورم اورا تحلیل دهد و باشد که اگر ابتدا بود بر زخم و دنبل باز گردد و هیچ داروی این خاصیت
ندارد و اگر صفحه تنک ساخته از سرب و بر خانه بندند تا کمر که منع احتلام کند و چون بعد
از جهت مرهم داخل کرده جمیع ریشها را خشک کند و ورم زخم را تحلیل دهد و چون داخل فتیله کرده بگذارند
زخم را به کند [illegible] چون بادام و [illegible] به بندد و بر موضع ورم بگذارند بهتر [illegible] حاصله ورم
شکستگی اعضا و اگر سیخی یا چوبی یا پیکانی در جایی رفته باشد و چون از مفصل کردن و [illegible]
نافع بود [illegible] بهتر از بزرگ باشد در زخم [illegible] خوردن دل را قوت دهد پوست آن را
در آب کنند ده روز و آب آن تازه میل میکنند پس [illegible] و از آن چیزی گرد [illegible] چون
گرد یا غبار بر زخم پاشند بهتر شود اگر زخم و جراحت خشک سازد و [illegible] چون بسوزانند
و بر جراحات نهند سود دارد [illegible] پوست آن خشک کننده باشد چون بکوبند در آب کنند ده
روز آب تازه میکرده باشند بعد از آن ساییده چون غبار سازند جراحت و ریشها را
نافع و خون باز دارد از همه زخمها [illegible] بغایت از [illegible] چون [illegible] را چون بسوزند
و خاکستر آن بگیرد بار که ضماد کرده بر گزنده کی سگ دیوانه و بر گزیدن جمیع جانوران را
نافع بود چون برگ آن را بر [illegible] بگذارند برگ تازه باشد ورم را تحلیل دهد
و خاکستر آن را با آب باران [illegible] کرده [illegible] نافع بود بجهت زخمها بلکه خون از آن روان
باشد و گوشت زیاده را بخورد و ناصور را بهتر کند و [illegible] زخمها را سود دارد [illegible]
خاکستر [illegible] را چون در کوزه نهند و در گل حکمت گیرند و در تنور نهند بر زخمی که ابتدا
ورم دارد مثل دنبل و جایی که ورم دارد چون بمالند بهتر شود و بر گزیده کی زنبور و مگس [illegible]
و حیوانات کوچک بمالند درد را برطرف نماید [illegible] خاکستر گاه باقلا چون بسوزانند

رطب
رمان حلو
حامض رمان
رماد الکرم
رماد الحلزون
رماد الباقلاء

در حمام بر جرب سیاه و کلف سیاه که بر روی و گردن بود طلا نمایند زایل کند سرکین

خر سرشته و ناسوخته بر گزیدگی عقرب و زنبور گذارند درد بر طرف کند ... آورده را

گویند چون کسی را باد سرما کرده بود آرد به مالند جهت رفع آن بهتر از مرهمهای دیگر باشد و روغن

آن بجهت ... زخم نافع بود جهت عضوی که قطع کرده اند اگر بکار کرده بود یا داغ کرده

ملان گذارند ... پارچه شش گویند چون در سرکه بخیسانند و در آب گرم آورده به

پرورند و بریان کرده بر ثالیل و قوبا مالند نافع بود ... شش خوک را گویند ملک

طوفان گوید چون بسوزانند و خاکستر آن گرم بر ورم و آبله ها گذارند که از سبب موزه و

کفش تنگ شده باشد فی الحال دفع آن نماید خاصه چون بر آن موضع ببندند و اگر خاکستر

شش خوک نباشد خاکستر شش شتر بدل آن باشد و دفع جمیع ورمها ...

نماید ... چون بسوزانند و بر شقاق دست و پا گذارند که به سبب سرما باشد دفع آن کند

... شامغرم گوید لعاب آن چون بگیرند با لعاب دانه به و خطمی و روغن بادام

سالم نمود و بر جشم که از حدقه بیرون آورده باشند نافع بود جهت بالسر که بر ورمها طلا کنند

منع ورم کند و بر نقرس و بواسیر و بر هر زخم گذارند و گزیدن سگ دیوانه را نافع بود هر که زخم

دارد علی الصباح با شراب بهی بلهند و دفع ضعف دل بکند ... یوحنا بن ماسویه گوید چون

بسوزانند و بر جراحت ریش ها خشک کند و در علاج سرطان بینی نافع بود خاصه چون

مرهم بدان موضع گذارند زاج انواع بود منافع آن بسیار است جهت درد ... زخمی که

ورم طغیان دارد چون با کندر بطریق سفوف بر روی زخمها بپاشند نافع بود چون

زاج سفید و کندر حل کرده بر ورمهای صعب ... گذارند فی الحال دفع آن کند ...

روشنکار

... اتش

... ربه

... بنه الحجر

... رمه حمار وحشی

... رکی ان

... بلبش

حرق الورد

که در دندان

زبیب

که در دندان و بلغم ... نیز دارد سیاه کرما بود زبیب به پارسی مویز گویند افلاطون
زخم بند گوید چون با آرد باقلا و زیره بکوبند و بر ورم گرم نهند سود دارد و چون با تخم حنظل زبیب

زبد البحر

با روغن گذارند نافع بود زبد البحر چون بسوزانند و بر زخم گذارند دفع رطوبات کند و چون با روغن
گل استعمال کنند بشره را صاف کند چون خواهند بپزند اندر دیگ گذارند که پخته و سر وی
بپوشند و در میان آتش سوخته گذارند بعد از آنکه در خمیر گرفته باشند تا خمیر پخته شود بعد از آن برآورند

زبد الحجر

سنگ کمان حلاجی کرده و داخل رحم‌ها کردن بغایت خشک کننده باشد زبد الحجر در دریا باشد شبیه
و در میان نیزار و گیاه نیز باشد بشکل زبد البحر شود بسیار سوراخ تنها استعمال نباید کردن اما

زباد

نیز بسوزانند و بساید و به آب بر ورم [illegible] در طلا کنند سود دارد زباد مسکه تازه بود ابو جمال
هروی گوید چون بر جراحت اعصاب طلا کنند سود دارد و ورم گوش را نافع بود چون با [illegible] گوشت دندان مالند
[illegible] دندان برآورد و چون در رحم‌ها کنند ریشها برآید و ورم ذات الجنب را [illegible] مالیدن نافع
بود و چون بخورند دفع زهرها و ریشهای اندرونی کند و چون برگ [illegible] طلا کنند نافع بود

زبل الاطفال

و بر ورم [illegible] طلا کنند زرد آب و ورم آن خشک کند زبل حیوانی کوچک بود و مثال
[illegible] از میان [illegible] بگیرند چون با زعفران بر زخم بالند درد ساکن کند [illegible] الحجر در
اول بار که اطفال از شکم متولد شوند از وی جدا شود هر جای طلا کنند که پیکان تیر که زهر دار دیده
پیکان او بیرون آید و خناق و ورم حلق با شیاف [illegible] طلا کنی سود دارد رجعت با سرگین

زبل الکلب

سگ که استخوان خورده باشد با عسل حل کرده بر ریشهای کهنه گذارند ریشی برطرف کند زبل الکلب چون

زبل الحمام

سرگین وی با لعاب دهان ناشتا حل کرده بر کلف و ورم روی زنان مالند زایل شود
[illegible] گوید که سرگین کبوتر بر ورم سرد که طلا کنند ورم نشاند خاصه با آرد جو و سرکه

وجهت بوخنازیر طلا کنند با لعاب کتان نافع بود و جهت با عسل و لعاب تخم کتان ناسور و مهای

صلبه که از آن زهره کنند بر هر موضع از اعضا که بشد خاصه جهت چند قطره روغن کنند با کل مرخ بانی

داخل کنند جهت باکو زیت بر سوختگی آتش که طلا کنند سود دارد جهت ناسور سرگین کبوتر کلیه کرده بکرم

شعر آلوده و خشک کرده جهت خلاند [illegible] سود لخ کنند یا مرهم پخته که از آن جهت

داخل رحم کنند جهت جذام نافع بود و درد و زخم به [illegible] و طرف سازند البعمال [illegible]

کرم که جهت مرهم [illegible] بسته باشند و بر کسی زنند اول مرتبه سرگین مرغ در زیر آن زخم دود کنند

زخم ایمن شود از آنکه شخص را بکنند و به شود آبگینه را کنند جهت سوزانند مسحوق کرده با

سرگین کبوتر و کرم چوب صنوبر خمیر کرده [illegible] سازند به زخم که گذارند [illegible] سوراخ کنند

سوختن آبگینه آنست که در کوره آهنگران گذارند تا نزدیک کند [illegible] بیرون آورند و در

آب نشادر اندازند و بعد از آن بیرون بکوبند و نوع دیگر آنکه آبگینه را در تابه آهنی گذارند و آتش

در زیر آن افروزند و تا سه ساعت از حرکت [illegible] پس از آن مسحوق جهت درد [illegible]

گزیدگی جانوران را نافع بود و مرهم تازه بود خاصیت آن [illegible] نزدیک بود جهت

سایند و بر ورم طلا کنند ورم بنشاند و درد تسکین دهد جهت بو [illegible] کودکان و [illegible]

الشعا طلا کنند سود دارد در [illegible] آن بسیار بود و [illegible] بود جهت [illegible] طلا

کنند [illegible] از [illegible] بکند [illegible] جانوران مانند در [illegible]

جهت بکوبند و داخل [illegible] ریشها را خشک کند و گوشت تازه برویاند و روغن

آن درد پهلو و درد سینه و زخمهای [illegible] و ریشهای بد را با صلاح آورد و با سرکه بر سر طلا نمایند

ورم را تحلیل دهد و بواسیر و [illegible] نافع بود و روغن آن درد باو [illegible] و درد پشت [illegible] و درد

زنجبیل

زنبل الدجاج

زجاج

صفت

زر [illegible]

زر ورد

زراوند

سکم را نافع بود بگیرند روغن زیت وآن را بطریق روغن شرح ضماد کنند وبه بزنند بانواع
بسیار بوده باشند ودر مرهم روغن آن خاصیت بسیار است الا بشرطیکه خوب مغسول کرده باشد
صفت عمل مغسول کردن آنست زنجار در توبره بسته بیاویزند وبه حریر بیرون کنند
ودر آب باران حل کرده دهر روزه ورتازه میکنند تا بیست بلکه بعضی تا چهل روز گفته اند پس از آن
نرمه را ... باز در آب باران حل کرده در ظرفها میکنند والحق ای نعود رکنند والحق در ظرفها
~~میکنند میکنند~~ میشود به بنهند تا خوب به نشیند بعد از آن در سایه خشک کرده مانند توتیا
صلایه کنند ونگاه میدارند وبکار میدارند وچون داخل مرهم کنند گوشت زیادی بخورد وباز نیت
بر موضع کرمی تا مرهم باشند طلا کنند سود دارد ورزنجار بجهت آنکه تا مغسول بر زخم وجراحت
کنند واین نوع بسوزانند بعد از آن مغسول کنند ریشها زود تر خشک کند وبهتر باشد که
زنجار دارد ریگ نعکذارد که هنوز تلعی نکرده باشند تا رنگ آن تغیر کند پس از آن بایند چنانکه گفته
شد مغسول کنند روغن آن چون کسی را بواسطهٔ زخم خاب شاید بر سر وی مالند خود بیاورد
وروغن آن داخل مرهمها کرده ریشها را خشک کند بسیار وی خون بحسته بر کلف وفتق مالند
موی بیاورد چون با مغز بکوبند وبر بغل وریش حلب کذارند نرم شود چون به
بزنند سر زخم بکند آلوچه بکوبند وبر موضعی کذارند که ورم دارد بکشاید وورم حلق وکلو
را غرغره کردن نافع بوده بر طرف سازد زنگ آهن بکوبند چون بسوزانند ونرم بسایند ریشهای
بد را خشک کند وقطع خون کند وچون بسوزانند وبند در طریق سوختن آنست که هر روز
صفحه کنند ونرم کنند وبر آتش بنهند تا بسوزد وچند نوبت نرم میکنند ومیسوزد تا خاکستر شود یکبار
دار زنت انواعست چون بدرد مطلا باحلاوکشند وبنهند در دست سکین یابد وطریق آنست که حل
کرده بر پارچه کرباسی اسبند مالند چون حبوب بر کسی که زده باشد وموضعی فرود یا بشکند

بلند کنند تا استخوان بجا اورد و هرگاه بندی از موضع خود بیرون رود طلا کنند سود دارد
و داخل مرهمها کردن گوشت بد را بخورد و گوشت تازه برویاند و گزنده که جمیع جانوران را نافع بود
چون در میان سرکه کوبیده بعد از آن و درکرده باشند طلا کنند زالو در حلق وی بود بیرون
اورد و این مجربست و همه شکستها درست سازد و در دردها و ورمها تحلیل دهد و زخم
چشم و در حدقه را بسیار نافع بود خلیفه مصری گوید که چون کسی را زهر دهند که بخشی
از آن زهر سائیده بخورد از مرد ایمن شود و قنا بسایند و بعد در ورم طلا کنند تسکین
یابد و داخل مرهم کردن و بر زخم گذاشتن زود خشک کند و گوشت نو بار اورد و زخم جانور را
نافع بود جرم غوکوبند و با او حسید کنند سرکه این و پی ظلف و نیش مالند سود دارد
چون بجوشانند و بار کوفته در آب کنند مغسول کنند چنانچه بوی و طعم خاک
گرد اصلا نیاید و بعد از آن چون بر زخمها افشانند خشک کند و بر ورمها طلا کردن تحلیل دهد
و روغن آن کر را زایل کند ریزه و بسیار باشد گل خوش بوی دارد و نافع گوید که روغن چون بر
دردها و ورمها مالند نافع بود و کلف و بهق برد و هر کس که هر صباح روغن از آن در روی مالند بر خصم غالب
آید و دشمنان دست کرد و داخل مرهمها کردن زخم انگشت را داخل را نافع بود و بر بن گوش اطفال
مالند که زخم گوش بهتر کند و بر کودک خرد اسهال و پیچ کنند از صرع و برص و قوبنج
ایمن باشد النوع آ بهترین آن تند بود و زخمهای بد را خشک کند مغسول آن جهت
بالیدن نافع بود و در زخم آتشک که نامغسول را داخل مرهم کنند دیگر در مرهم زخمی مغسول بکار دارند
صفت مغسول کردن اول بار زنگار قرحها نافع بود و در زخم آتشک که نامغسول داخل
کنند دیگر در مرهم زخمی بکار دارند صفت مغسول کردن اول زنگار را در آب شخ حل کرده یکشب بگذارد

بزر

بنج

...بیل

زنبق

زنجار

و ابار انیدرن

وآب آن بپزند و باز بر آتش نهند و آب یخ داخل کرده بعد از آن با آب باران بشویند و بعد از آن بگویند
آب از آن بریزند تا طعم آن خوب پاک شود و چنان باشد طعم خاک بعد از آن سائیده مثل
غبار داخل مرهمها کنند و خشک نماید و زخمها را در حال خشک کند **زفت** چون نشره آن کوفته و
نقره کنند ریش حلق و ورم آن را نافع بود و چون با انجیر و کرنب و عسل بر سر زخم طلا کنند ورم آن را تحلیل
دهد و چون با عسل بر گزیدگی جانوران گذارند نافع بود و چون داخل مرهم ریش و جراحت کنند ریشهم را
نافع بود و چون با پیه مرغابی و اسب گرده زخم عصب و خصیه و مقعد را نافع بود و بر سر کچل طلا
کردن سود دارد **زبیب** چون بکوبند و بعد از آنکه سوخته باشند بر سوختن آتش طلا کنند سود دارد
و مغز استخوان و بیخ چوب بکوبند و داخل مرهم کنند زخم را زود به بهبود آورد و چون با پیه مرغابی بر زخم
ناخن گذارند ناخن افتاده بیرون آورد و گزیدن جانوران را نافع بود و روغن وی خاصیت بسیار دارد
زیت انفاق از او طبان زخم بلکه گوید که بهترین روغنها روغن زیت آن باشد که از زیتون نارسیده
گیرند هرچند کهنه تر شود نفعش بهتر دهد و روغن آن داخل مرهمها نمودن زخم را زود خشک سازد
و ورم بنشاند و ناسور را نافع بود و زخم خصیه و پستان و قضیب که ریش شده باشد نافع
بود و زخمی که سنان آن زهر آب داده باشند نافع بود و گزندگی جمله حیوانات را فایده دهد و درد
ساکن سازد و بجهت زخم هیچ روغن بهتر نباشد الا مگر روغن بلسان و روغن جلغوزه
به همه حال بدانست و زخم سر مار سیاه را بغایت نافع بود **زیبق** سیماب را گویند و بشیرازی جیوه را
گویند چون خواهند جیوه را بکشند با بوی حلبی (؟) بگیرند و بکار دربنه کنند و جیوه را در میان
اندازند و بجوشانند جیوه کشته شود پس از آن مرهم سازند زخم کارد و خنجر و شمشیر و همه جراحتها
و زخم آتشک و آبله فرنگی را در ده روز بهتر کند و زخم ناسور را بغایت نفع کند **حرف السین**

زیت

حرف السین

یوحنای ابن ذکری گوید درخت این در هندوستان و در بنگاله بیشتر بسیار است چون بسوزند
خاکستر آن ورم اجفان و زخم را تسکین دهد که ورم کند و درد او مالند ورم باز دارد و بر
پاشنه طلا کردن و درد بهای چشم و درد چشم را تسکین دهد بهترین آن بود که در بوستان
ها بود چون شکم وی بشکافند و بر زخم عقرب گذارند فی الحال درد را برطرف سازد و روغن آن
فلق را نافع بود کنار اگر بیاید چون بپزند و بر ورمهای صلب بنهند نرم کند چون بکوبند
و بپزند بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و سایل را قطع کنند و درد مفاصل را نافع بود چون
با الخیر و مغز جوز کوفته بر زخم سموم مطاله نهند دفع ضرر سم آن کنند خصوصا سگ دیوانه و افعی
و زنبور و نحل و رتیلا و یوج و روغن آن موئیه شال باشد که ریخته باشد بر رویانند و این
مخصوص اورام سرد بلغمی باشد ملک طوفان جراح گوید که خاکستر وی خوب سایند با بیه
مرغ مرهم نموده شقاق پا و دست که در سرما رسیده بود دفع کند و بر بهق و کلف طلا کنند
نافع بود و جمیع زخم جانوران زمان کار را سود دارد و شقاق مقعد را نافع بود خاصه
بواسیر و ناصور و بیرون آمدن مقعد را نافع خواه اطفال و خواه دیگران را دیگ مس
بر سر آتش نهند و چند سرطان زنده را درون اندازند و آتش برافروزند تا سوخته شود مثل
خاکستر و باید که باسش بود بعد از طلوع شمس یعنی چون آفتاب به اسد بود و درون
حقه بوده باشند چون سرکه بسیار آن که در سایه خشک ساخته بسوزانند و بر ورمهای صلب ضماد نمایند
بنشیند و اگر سر خواهد گشت زنم شقه چون ناسوخته آن بر مقعد اطفال یا ترب بیندازد
عرب و آتش بچکان طلا نافع بود و در مرهم ریشهای بلید نافع و خوش کند سارد
غدروزی گوید چون مغسول کرده مثل شادنه داخل مرهم کنند گوشت تازه برویاند و بار و عل

بجد

بار روغن گل با بر زخم آتش سوخته فایده کرده و روغن کرمه جوشانیده طلا کنند سود دارد
و زخم تازه را خشک کردن سود دارد و مرهم سرگین و شیر بینه چون زراین ساز ... شیر
بوستان ... بسوزانند و خاکستر آن مرهم سوده زخم کرده لب را چون بکلانند خشک
کند و در زالبشاند و در هر زخمی که ضربان درد بسیار بوده چون داخل مرهم کنند درد
باز دارد یوحنا بوزاری گوید نافع بود ... و چون با روغن زیت حل کرده
بر سرطان طلا کنند ریش و ریم از آن پاک سازد و گوشت تازه برویاند و دیگر عود نکند
و سوختگی آتش را زایل کند و چون سنگ پشت را بسوزانند و خاکستر آن با سفیدهٔ
تخم مرغ بر شقاق کف ... طلا کنند و کودکی را باد فتق ... و اگر طلا کنند با
ابنات ... و اندکی بود ... فتق ... شود و چون کودک را در آبی که در او سنگ پشت را
سوزانند و خاکستر آن با سفیدهٔ در آن جوشانیده باشند تا کمرگاه چند بار بگذرانند سود دهد
ورق درخت آن ... کنند چون ورق ... بکوبند و شیرهٔ آن بگیرند و بجوشانند
تا غلیظ شود بجهت تسکین ... و شکستن و طلا کردن ... باشد و چون
شیرهٔ وی را اندکی آب ... داخل کرده اند که صمغ عربی داخل کنند قائم مقام ... رود بی
باشد و چون آب ... در چشم چکانند ... اشک از چشم باز دارد ... کنجد
باشد چون بکوبند و گرم کرده بر موضعی بندند که از شراب یا ضربه کبود شده باشد چون
در آن نمود ... جهت شقاق ... و با چیزی با بیضهٔ مرغ طلا کنند دفع آن کند و روغن

سمن

ان جمیع مرضها و زخمها را نافع بود روغن گاو باشد هرچند کهنه‌تر باشد بهتر بود
منع سم افعی و از زهر حیوانات کند و نگذارد که بدل رسد و چون شخصی را زخم زده باشند در سینه
که جرب به را بزهر آب داده اند و ترسیدن آن بدل نقصان خواهد کرد شوربا پسازند یا از آرد و زرد چوبه
داخل کنند و روغن آن از روغن گاو باشد که کهنه شده باشد ضبط داغ کرده بران نفر با بریزند و بجوشانند
و هرکه را زخم زده باشند او را ابسند هند و شوربای جریب دهند خاصه اگر زخم کاری باشد و حربه بزهر آب
داده باشند و فی الحال فتیله سفیدان هم سایشان مانند طوطیا پر کنند و بلد و زند اگر زخم گشاده بود سوزنه
ابریشمان پنبه درشت کرایی باشد و زود تر پوسیده شود بعد از ان فرمود که زنان میر سیند از پنبه
درشت سوخته نیم گرم بران چپ سند و بر فاده محکم به بندند و زخم دار را خوب به پوشانند
و اگر زخم کم بود مقدار یک قد انگشت سوزن زنند و شکاف زخم بدین قدر ببر دوزند و اگر
خواهند سوزن زنند پوست بگیرند نه گوشت پس از ان فتیله سفید پر کنند بعد از ان پس از ان
سوخته بالای آن بگذارند و به بندند و بیمار اگر هم بپوشانند و ابسند هند مگر شوربای
جرب گرم گفته شد از روغن گوسفند هم بهتر بود و بجهت آنکه صفرا دارد اگر خواهند
سر جراحت گشاده سازند روغن با آب سالم داخل کرده سر زخم گشاده سازند مثل عسل و انجیر
بدان مانند و مرهم صلبت نرم کنند دمل کرد اگر مرهم کند از روغن گاو بهتر بود
تا جو سبحری را پاک کند و سر زخم گشاده کند پیه مار سیاه جهت بیرون زخمها نهند که گزنده
جانوران بود نافع بود و ورم ملازه و شقاق اعضا درست و بار را نافع بود و تازه بر شقاق مقعد
نهادن سود دارد و زخم شکم و سینه زود به بندد بوستان افروز و چرخ درستان
مرهم زخم ما را به پوشند زود بهتر شود و چون بلرچه بجا زخم نهند خاصه که بسر مار زده باشند

مور

بهز

اینز نوداز زخم چون آب او بجوشانند دبابه مرغ خانگی با بیه بنفشه مرهم سازند باندکی
طوطیای مغسول وش وانچ عدسی شقاق رست ویارا نافع بود ولب رکه از سبب اشتک دابله
شدتها مانده باشد خاصه کوشت لب خشک کنند واکر جراحتی به پشت دماغ وبینی بر آید
زود خشک سازد [illegible] روغن جوز بوزخ تا صور مالند برطرف شود سنجاب افلاطون
زخم بنا کرید چون کجی نزاب جنده بود واورا زخمی رسد سنجاب بوشد زخم آن را زود بهتر کند
خاصه در زمستان [illegible] کربه را کوسیند چون بکذد کزیلتا او را نحنت باشد پیه مرغ کرم
طلا کنند وپس از آن سک کرجک اهم رساند تا او را زخم بلیله زود در رود به شود وزخم آن
بغایت درد کنند زهرمار را آب کشنیز بدو بر آن زخم کنند باندکی شب یمانی در بن [illegible] بر کذارند
[illegible] که کزیدن را اکر مهره سفیده بود موم سفیده نقره نقره مردارسنگ زرد چوبه کوفته و
پخته بر روغن زیت حل کرده بکذارند نافع بود اکر درد بسیار کند لعاب لوتاری ولعاب حضض کرفته
با روغن گاو که کهنه باشد بهم زند وطلا کنند نافع بود [illegible] که درد را بنشاند و جراحت تسکین
بدهد موم زرد روغن کل سرخ وسفیداب جوب چهار مثقال کافوری تنوصدیت [illegible] دلحال مرهم
با تش هموار سرشته نافع بود واکر کربه را همچنان در دیکی نهند وسر آن بکیرند چون خاکستر شود
دبابه مرغ سوخته مرهم سائیده بار که بر شقاق ذفت وکف دست ومیان انکشتان حادث
کشتند سود دارد [illegible] بو علی از آزار کویند چون نیم ورم سعد بیخ کوفته با پیه وروغن
کوسفند با پنبه پاره بجود بر کیرند زود معتدل دشتر را نافع بود وچون سورنجان را بالک[illegible]
کوفته مرهم سازند وبروزها نهند درد را بنشاند [illegible] مسیح الزمان کوید هر کاه باشد
[illegible] سرغر مثل خانه زنبور یکی کبود رنگ و بتنهایی تر باشد وانچه سرخ بود بند الی بود بهتر

سنبل الطیب

انواع باشد جمیع اورام و طاعون و وبا را طلا کردن نافع بود و در زخمهای کهنه و ریشهای مزمن
بر طرف سازد و مغسول ناکرده چون بر پشت عانه طلا کنند فی الحال بول گرفته بگشاید و قدم پهلو را
نافع بود چون کسی با خود دارد حیوانات موذیه او را نگزند مثل مار و عقرب و چون کسی در پشت گیرد
خصیه فربه باشد اگر بر شیر و پلنگ و حیوانات صحرایی بشد و چون بر دردها مالند مغسول کرده
فی الحال درد برطرف شود چون روغن آن بر سر اطفال مالند حصبه و جدری از اطفال باز دارد و چون
ورم کلمه با کشنیز طلا کنند در دوا شکیبند دها چون مغسول کرده بر زخم ناسور پاشند خشک کند و آبله
فرنگ و آتشک را چون داخل مرهم کرده بگذارند خشک سازد و چون بر ریش قضیب و خصیه و گوشه
لب پاشند و زخم پستان در یک روز بهتر شود طریق مغسول کردن بگیرند و بر سنگ سماق حلاوه کنند
و داخل آب باران کنند و از نیز ظروف در آن فرو میکنند و آن آب را میریزند و چند بار این
مکرر کنند غبار گردد و آنرا این خاصیت باشد با نیز سنگ سماق بکار دارند و چون در خانه باشد طاعون
و وبا و حصبه و جدری و جذام و صرع نباشد سنگ سماق سنگی باشد سرخ رنگ و سفید رنگ و بنفش و سیاه
و در میان آن سنگ ریزه سفید باشد مثل دانه برنج سفید کرده بهترین آن سرخ باشد و آنچه در میان
آن دانه کم باشد بجهت سایش آن جدرات و در جبه بر آن آب بیند تفریح و قوت دل آن بربایی باشد بجهت
آنکه از خاصیت بسیار دارد اگر سرخ آن صوبه دارد بنا بر مبارک باشد و در خانه که باشد از جمله صاحب
آنخانه را سختی و خطر و بد نباشد و هیچ دشمن را بر دوستان او و تحت او و همه اوقات در راه جا
افضل باشد و از درد و صداع آن طریق در آن مقام ایمن باشد در هر راه که باشد آن قافله بصحت و سلامت
بمنزل خود رسند در زمان خلیفه و دمان که براه مکه میرفتند سنگی از آن خلیفه با خود میبردند از خوف

مغسول کردن
سنگ احت

سنگ سماق

راه ایمن بود و اجزای هر معجونی که بران سنگ سایند شود صاحب آن معجون از زهر در
امان باشد چون میگویند که چون حضرت امام حسین را بران سنگ زهر داده شد و بعضی گویند
چنان نیست اما آن سنگ نیز چنین است که خلفا بران ریخته و در خزانه پادشاهان روم
باشد و آن سنگ با شراب خواره و عقیق باشد [illegible] عدسی باشد و عرضی باشد بهترین
آن عدسی باشد مانند عدس بهمن باشد و از امتحان باید کردن و طریقان آنست که بکوبند و بیز
سماق خوب صلایه کنند و آب بران میریزند و بیایند پس در آب بریزند و در ظرف دیگر
کنند هر چه مانند غبار کرده دران ظرف زود خوب بماند و آنچه بماند باز صلایه کنند باز آب
آب کنند آنچه بر روی خوب باشد و آنچه بماند و آن آبها را بگذارند تا آرام شود و بته نشیند و بعد از آن
بریزند و در آفتاب بنهند و لازم گرد غبار نگاه دارند پس چون در آن ظرف خشک کرده نگاه دارند و جمع
کنند و باز بر سنگ [illegible] صلایه کنند نافع بود اگر خواهد کسی که زخم را خشک بند کند فی الحال
بان بر کنند بعد از ان بلوز با عرق [illegible] و سوخته بالایان گذارد و به بندند و دیگر خون نیاید
و مرهم از ان کنداشتن دفع ورم و زهر و زخم شمشیر و [illegible] کند و در ان نافع بود [illegible]
هر جا زخم نو و کهنه باشد و داخل کنند زود خشک سازد و شقاق پا و دست و گوشه لب [illegible]
آن سنگ را نافع بود خاصه چون نیز [illegible] و [illegible] ناف و پستان و کشدان و بغل
و [illegible] مقعد و شقاق و بر هر جا زخم باشد نافع بود یوحنا [illegible] گوید در ملک
هند هر که را خواجه [illegible] اول [illegible] طرف جنین [illegible] و [illegible] جلد
باید که بر روی سوخته نگاه دارند و فی الحال بران گذارند و ایشان را [illegible] دهند و این

حرف الشین شاه

کار بکنند تا بند سفره خون بچکد اما دستبران دارند تا یکروز دوازده روز بهتر شود علاج
ایشان شعر باید بطلا نار آرد برنج و روغن گاو بفشانند و تخم مرغ در آن میشکنند که چون گرم میزنند
و میخورند ایشان را آب ندهند تا سه روز بعد از آن آب بخورند با عرق چوب گز بطریق
گلاب کنند و بدهند و درد اروی چشم نیز نافع بود و غبار چشم ... اوره
اگر بسازند نافع بود و سوخته کند از زخم خون بند شود شوره گویند چون بسوزند و
آن را بر ریشهای کهنه بگذارند خشک شود و در زخم بد را که دوران فرو شود نافع بود و در بهار
زهد به بزرد و عمل او را هم باشد زرنیخ بود شب گویند چون بسوزند شود بحکم دردمند
بلند رفع درد و ناصور زخم ... و چون بر جدور زخم با انگشت طلا کنند
فی الحال از درم برطرف کنند اگر استسقا باشد و بیر جرب و کلف و شقاق ما ... نافع
بود و سوختن آتش و آبله را نافع و ... زخم ... چون بپاشند و چون ...
... براند بپاشند خون باز ایستد شعر چون موی سر انسان ... بسوزند تا خاکستر
شود و سوختن ... بود که دیگی بر بار کنند و سر آن محکم کنند و آتش در زیر آن کنند
تا بسوزد یعنی در حجم ... بسوزد شقایق النعمان در بیان کنند بهتر ... مثقال ...
... چون ... شقایق ... بادام ... و یکمثقال روی سوخته با آن حل کنند
چهل روز در شیشه کرده در زیر سرگین اسب دفن کنند چون بیرون آورند خضاب ...
و موی ... دارد و چون ... مانند موی سیاه شقاقل چون ...
و ساییده کرده ... طلا کنند سود دارد ... داروی ... چون ...

نفت
شب
شعر
شقایق النعمان
شقاقل
شک

اوردند

زهر نهند زخم را درمان باشد جهان را بعینه زخم را از همه [illegible] و روغن زیت کهنه
بپیه بگذارند اگر خون نرود و اگر خون رود بر شاخ [illegible] کشته با قند سوخته بران گذارند و محکم

شل

و محکم به بندند و این زخم کشنده بود **شل** در هندوستان نیزه بود مانند زوبین و آن را
که آن را شل گویند چون با مغز وی آب [illegible] با قلا کوفته بر ورمهای بد گذارند با صلاح آرد و روغن
آن در مفاصل را سود دارد و درد زانو و پا را به سازد

شمع

شمع باریک سوم گویند بهترین آن سوم مصری بود
سفید و پاکیزه و در رنگ [illegible] در اسم زخمی نافع بود و لیکن [illegible] ان [illegible] سخت و
جذب سموم از زخمها بکند و از جراحتها که پیکان آن بزهر آب داده باشند و چون
بر روی زنان طلا کنند [illegible] نافع بود

شنج

شنج کوچک گویند و بنیاد [illegible]
و عطاران [illegible] گویند انزاد [illegible] گیرند و در میان آتش گذارند چنانکه
اگر سفید شده باشد سوخته و الا نسوخته باشد یکبار در [illegible] بسوزند و اثر بعد از سوختن
مغسول باید کرد پس آن را داخل مرهم [illegible] سوختن ز آب گرم و آبله و ریشهای نافع بود

شونیز

سیاه دانه باشد چون بر ورمهای صلب گذارند طلا کنند نرم سازد و چون با سوزند [illegible]
[illegible] بر سر کل طلا کنند موی بر ویاند و بیرهق [illegible] نافع بود

شیطرج

شیطرج بهتران بود که چون بمالند آبله زند [illegible] طلا کنند تا مغسول [illegible] صفت مغسول
[illegible] آن باشد که در آب حل کنند [illegible] هر روز آب آن را تازه میکنند پس بجوشانند

شیخ

و بریزند چنانچه بر جای نشیند اگر آبله تر باشد و بر دارو بهلا استعمال کنند بر سر زخم نهادن
ورم را تحلیل دهد ... ترکیب را کوبند چون سوزانند دخان آن بر جراحتهای
کرم‌دار بگذارند و آن سخت نافع بود خاصه جذام و اطله چون با روغن بادام بر جای مالند که موی

فوائد صابون

که موی ریخته باشد بر رویاند و بهتر از پیاز عسل باشد بهترین آن جدید است
و چون داخل مرهم کنند زخم کهنه و آبله و آتشک را بهتر بود و صابون گرم و خشک است
و ورمهای را تحلیل دهد و کرم را بیرون آورد و رفع گری نماید و اگر صابون و حنا را با هم بکوبند
و بر زانو ببندند درد زانو را برطرف سازد و چون خواهند زخم بکشایند صابون و سرگین
کبوتر و اصل فشاء الحمار با هم کوفته گلوله‌های کوچک سازند چون خواهند زخم را بر کنند
مرهم بجنبه بالای آن بگذارند و آن گلوله را بر آن موضع گذارند و مرهم بجنبه بر آن ببندند

صبر سقوطری

از سر زخم گشاده شود هر چند سخت باشد انواع آن اما جگر آن بهتر است و در
زخمها طلا کنند ورم را بنشاند با آب کشنیز و چون صبر مغسول کرده بر جراحت ذکر و مقعد
و خصیه و پستان و زخم چشم طلا کنند یا مرهم خوشه بگذارند در روز بهتر شود و هیچ زخم
را که آن لتات دیگر درد آن نیابد و صبر جهت زخم آب خالص مغسول کنند و حکیمان با صلح آن

مغسول کردن صبر

جهت آنکه جگر را کرده و زهره را نقصان دهد بگیرند از صبر سه مثقال بهار بکوبند
و آب آن بریزند و در دیگ کنند بار در هاون کرده صلایه کنند و آب در آن ریزند و باز
در ظرفی کنند بس از آن آب بر سیاه رند و میریزند تا پنج روز دو ده آب میکنند و در اول که شد
میریزند تا چنان شود و طعم خالی بردارد و چون در مرهم کنند امروز ان حنظل یک دانگ

صندل

کرده بکشند بهتر است بهترین آن بود که در آبهای شیرین بود جمیع زخمها را خشک سازد

ورمهارا

و در مرهمها کردن نافع است جهت ریشها که صلابت بالاید و ریش قصبت و زخم آتش و زخم
خصیه و پستان و پس گوش را صدف سوخته و مغسول بوده استعمال کنند و بگیرند صدف و بر روی
آتش سوخته گذارند تا سوخته شود و در جمیع داروهای چشم و زخمها و ریشها نافع بود و بعضی در خمیر کنند و بگیرند
و در زیر آتش گذارند چون پخته شود از هم باز کنند صدف پخته شده باشد چون بر ورمها
طلا کنند و چون بر درد گلو طلا کنند نافع جهت ورم و زخم ناصور نافع بود به پارسی شیشه
گویند چون بسوزند و بر ریشها طلا کنند با صلاح آورد سوختن آن بود در آتش بنهند و خشک
کنند و در دیگی نهند تا بسوزد و بکوبند و زخم را طلا کنند گوشت زیادی را بخورد و چون بر موضع جرب طلا کنند
سود دارد چون چوب او را در آب بیندازند و بر سوختگی آتش و آب گرم طلا کنند نافع بود و در مرهمها
کرم سود دارد و در مرهم کردن خون از زخم باز دارد ضبع گفته است چون زهره وی بگذارند
و با مثقالی روغن الخولان در ظرف مسین و سه روز در آفتاب نهند پس از آن طلا کنند بر چشمی که دانه
داشته باشد در هر ماهی چند بار بکشند سفیدی از چشم زایل کند و چون با پیه شیر و کلف طلا کنند
کلف را ببرد و پیه وی داخل مرهمها کردن زخمها را بهتر کند خاصه زخمی که در آفتاب رسیده و سوخته
شده باشد و زخم کهنه مثل کون در روی و لثت بینی خصوصا اگر خارش کند در کوهستان
یمن بسیار بود مثل درخت بلوط و او را بنار کیسه بود یوحنا رحمه می گوید که روغن دانه وی تحلیل ورم
کند در حال محو شنش دهان نافع بود و ورم زبان سود دارد و با آب غرغره کردن با دانه تمر هندی و فلفل

و چهار چنبر غرغره کنند خناق را نافع بود و داخل مرهم کردن بهتر است که زخم خورده باشد یا تازه
یا بریده شده باشند نافع بود   ابو عمال هروی گوید که ورا غار پشت گویند چون آدمی را به بلغم خود را بالکس
بر آن کس زند و تیرها دارد و رنج زند و بکوبند و بمقدار یک سبع جو آن را بجوشانند بجای آن زنده و در آب آن
نشینند کسی که نقرس و عرق النسا داشته باشد و درد اعضا داشته باشد بغایت نافع بود هم ابو عمال
هروی گوید در زمان سلطان حسین میرزا وزیر او را درد مفاصل و اعضا بود که شب و روز خواب نمیکرد در دو
نوبت برطرف شد و درد عانه و زهار را نیز نافع بود خصوصا که گوشت زخم را دیده اند و بعضی ها که در حجم
و اورام رودی زنان را نیز بغایت نافع بود   بفارسی وزغ گویند [illegible] زخم بند گویند [illegible] حافظ
پارسی تیر از غلامان شاه عباس بر روی شخص زده بود که خانه کار فرما میگفتند و جمعیت بسیار داشت و جهان
زده بودند که از اعتبار کرده در گذشته بود قبل از آن استخوان خورده و کناره شده هفت شبانه روز تا جراح
درضمه میکردند و فریاد میکرد و هر چند تیرها میگذاشتیم سودی نداشت آخر الامر [illegible] غیر از آنکه گرفته شکم او را
شکافتیم و شب بر روی پیکان نهادیم و صحرای پیکان کشیدیم بهتر شد و انعقاد [illegible] از آن
بتر بر آن استیلا یافته بود که حافظ ایمان تیر از رو [illegible] روان کوه [illegible] تیر بر شانه
زده بودند که پیکان از چهار آیه بیرون آمده بود نتوانستیم کشید تا اندر بر بالش خود را بکشت و [illegible]
کسی را یک روز زخم خورده بودند چهارده کس زنده ماندند و اکثر تیر بر جایی خورده بود که از درد خود را بکشند
بدترین زخمها زخم تیر است خصوصا تیر که پیکان او چهار سو دارد از زخم [illegible] که با استخوان
رسیده باشد چون مفلوج را بکوبند و خشک کرده بار کردن کبوتر که تازه باشد با هم زنند و کلوله
کرده بر سر جراحت که پوشاند و محکم بود مثل سرو کردن و دست و انگشتان و هر جا که پوست آن سفت بود
بر آنجا گذارند که خواهد سر بگشاید و مرهم بجنبد یا روی آن گذارند فی الحال سر بگشاید و بعضی [illegible]
که کژدمه گویند گذارند و از شدت بار کژدم قلم و استخوان بیرون آید   در قانون زنبور
هندی گویند منافع آن این بود که چون اطفال جوش در دهان شود مادر ایشان غرغره کنند قلاع از حلق [illegible]

خود

[illegible]
وزغ
علاج کشیدن
تیر و پیکان

علاج [illegible]
زخم تیر
[illegible]
باشد

[illegible]

بولد

بر لب کودک هر روز او را اندکی باشیره تبهال بدولم جراح در اندرون بهتر شود و کم تبهال
برطرف شده اکها که هر روز چند مرتبه آید و کسی هید الست و مختلف و بدبوی جوشش
دهان از شیره به طباشیر کنند نافع بود و چون با تخم خیار و گل ارمنی برور بهار گرم طلا کنند نافع
بود و چون کسی را دندان بکنند و طباشیر و طین مختوم بران گذارند نافع بود و بکو درد ناکید
چون بکوبند و بر موضعی بپاشند که خون ازوی روان بود خون باز ایستد اندراوس
خوانند سفید و تبقش باخود و جرم بیان او زرد و بیخ او به بیخ بنفشه ماند کر از آنکه میاورند
در قان چون بر پشت ظهار مالند که بولش از سبب آبله وارتشک یا دیگر گرفته باشند نافع بود
و چون مرهم کنند درد را برطرف کند و بیخ آن بسایند و بر گزیدن زنبور و عقرب و هر جانوری
که بگزد طلا کنند درد نکند و گل آن چون خشک کرده بر زخم خام گذارند بجهة ثمر و در حبیبه بسی
بلد از گل خطمی سفید
زنهوار را گویند کسی که گوشت او را در زخم بجورد و درد را بنشاند
چون برادر مرهم حل کرده بر زخم گذارند زخم را خشک سازد و زهره او بر در رهم خنازیر مالند
نافع بود وکوکب الارض گویند چون حلول کرده با سپال بحل بر ورم خصیه و ذکر که سنگ شده باشد
مالند نافع بود جمیع زخمها را نافع بود که خون ازوی باید چون از موضعی خون روان باشد
بران خون پاشند و چون داخل مرهم کرده بر زخم گذارند نافع بود و دفع مضرت حشرات از
بزه آب داده اگرچه الماس بوده باشد و چون بر شقاق مقعد و قضیب و پستان و خصیه و هر زخمی
که ناسور شده باشد و زرد آب دهد نافع بود خاصه زخم که دست را و زخم اندرون شکم و زخمیکه
بر پوست شکم رسد و بشکافد و روده را ضرر بکند و اگر روده را ضرر رسانیده باشد بگیرند چو عدد
مورچه ریزد دهان او را بر زخم روده بنهند تا محکم بگیرد و جا بر جا و هر چه جز او از این گل بانگ ناتج

وطین مختوم گرم کرده بران افشانند و محکم به بندند و امیر ابو مسلم را سر از شکم شکافته

واندکی از روده را و بعضی گویند دو جای روده را گرفته بود و امیر احمد ابن محمد بخیی که در جراحی کامل

بوده بدین نوع علاج نمود تا چهل روز امیر آب نداد و حرکت نکرد و زخم وی درست و بر روز مرهم از این

صفت گذاشت اما پنج روز او را غذا نداد و در روز هفتم تا سوخته گذاشت و درون ان الحاح زخم

کرم و طین مختوم بران پراکنده کرده به بست و جراحان بسیار بوده اند که روده و موضعی را از زده

تا بجد شکافته درست کرده چون سنگ امغیر را بار که طلا کنند نافع بود و چون در زخم کسی را بد مهلک زخم

اوراکنند امیر ابو مسلم را او یک مثقال از این طین نوم دران زخم میریزند بجهة برایه مقعد

نافع بود خاصه مغسول کرده و شستن وی صاف باشد شادیح عدس مغسول کنند در زخمها طلا کنند دفع

ورم کنند خاصه اگر گرم بود و بر ورم حلق بجهة در گلو یا ضاریس نافع بود و با روغن گنجد بر زخم آتش

داب گرم و روغن گرم جو شیده طلا کنند سود دارد چون با سرکه حل کرده بر اورام زده و حلق

طلا کنند نافع بود و چون بر ورم خصیه که بسیار بزرگ شده باشد طلا کنند سود دارد و چون با روغن

گل بر ورم خصیه و ذکر مالند دفع درد کنند و چون با شراب گل سرشور را گویند چون دندان

درد کنند بر روی طلا کنند درد بر طرف شود و چون بر درد سر از راه سفر طلا کنند درد بر طرف شود خاصه

با لعاب اسبغول و چون دندان بکنند و از بیرون بر جای ان طلا کنند درد را تسکین دهد و چون

به بند و بر درد هر موضع که ورم دارد و یا شکسته باشد طلا کنند درد را تسکین دهد

گل زرد باشد میان قسطنطنیه والجائه گل بود طلسم دگر بدانند که ان کجاست اما میل ندارد در انا وادی

طلسم چون خون از موضعی بند شود بران موضع اش تند خون باز دارد طین مصطکی دران

جزیره بود که مستکی بسیار بود ان گل زرد بر نجلای تمام دارد و مجموع بلایا را نافع بود

كلامت الكلام

کل البسته خام و بریان خورند و بیشتر از کل سفید خوانند و بر ورمها طلا کنند سود دارد
طین مصری بر ورمهای گرم طلا کردن سود دارد طین ارمنی گل سرخ را کوبند چون نرم کرده با روغن
گنجد بر شنند و بر سوختن آتش طلا کنند نافع بود حرف الطاء طیان با ماش بر بر اکوبند چون با سرکه
بر کلف و برص طلا کنند سود دارد و روغن او مرض های سر را نافع بود حرف العین عاقرقرحا چون با سرکه
بپزند و مضمضه کنند درد دندان و ورم آن نافع بود و چون بکوبند با سرگین کبوتر و خاکستر
زجاج گلوله کرده بر موضع زخم نهند بر گشاید و روغن آن درد زانو را نافع بود عدس چون
بکوبند و بپزند و بر ریشهای بد طلا کنند با صلاح آورد عسل چون بر گزنده که جانوران طلا کنند نافع
بود و چون آتش بار زده با انزروت حل کرده در فتیله کرده اند در گوش نهند ورم اندرون گوش را
نافع بود و چون بر ریشهای بلغمی طلا کنند مجموع ریشها را نافع بود و چون بر ریشهای کهنه
نهند رفد بر گشاید عصاء الراعی بیشتر از کسنه خوانند و بعضی گویند جوی جوجه بود امنع خون رفتن
بکند از هر موضعی که بمالند و داخل مرهمها نمودن زخمها را نافع بود و صفت آن یاد کرده شد عصاره [illegible]
بهترین آن تازه بود جمیع زخمها را نافع بود طلا کردن او و داخل مرهم نمودن عظام استخوان
آدمی که کهنه شده باشد چون سائیده بعد از آنکه سوخته باشند داخل مرهم کرده یا پاشیده
دفع ناصور کند و زخمهای صدقه را نافع بود و مرهم زخمهای بهتر کند چون بپاشند افلاطون
زخم بند گوید چون عوض سوخته و نوره بالای زخم پاشند زود تر بهتر کند و روی همان آورد
به پارسی مازر اکوبند چون عضوی آبله زده باشد از آتش یا آب گرم یا روغن جوشیده یا طعام
خون آبله بیرون داده باشد روی و [illegible] دماغ طلا کنند بر آن آبله های بعد از آنکه سائیده
باشند بر روی آهن دفع آبله کند و درد نکنند و مکرر طلا کنند در هر ورم که هنوز [illegible] درد
نکند و اگر [illegible] بر موضعی نهند که خون از آن آید دفع آن خون بکند و چون

طین مصری
طین حر
حرف الطا طیان
عاقرقرحا
عدس
عسل
عصاء الراعی
عصاره
عظام
نفط

بکوبند و در آب نمایند از آن میریزند و تازه میکنند تا تنند و تیز از وی برطرف شود مزه خاک
دهد بعد از آن دماغ باشنند خوبی از وی باز دارد و چون بر زخمی پاشند خشک دارد و ببندد و چون
کسی در دمان البحان ناشسته مرحها بدرد دماغ بهم رساند مثل اختلال ذهن و درد سر و استسقا
و مصلح آن روغن بادام باشد و زنهار مبادا کسی جهت لعاف ناشسته در دماغ باشد که عقل ها
ورم بهم رساند و جرک کرده باشد که زخم پستان اسینه بهم رسد و بکشد بعضی گفته اند تا چهل
روز هر روز آب او را تازه باید کرد پس از آن شویند و مغسول کرده بکار برند زرنیخ موش اگر بیابد
چون شکم وی بشکافند و بر تائیل که بر دست و یا پدید آید حمار کنند قطع او کنند و بر پیکان کذارند
که جا کرفته باشد و بیرون نیاید چون بشکافند و بر خنازیر نهند رفع خنازیر کنند و چون بر زخم عقرب
کثر پیله کذارند درد و ورم را بنشاند و چون چیزی در در کوشت یا استخوان ناپدید شده باشد شکم
موش را بشکافند و بر انجا بندند از انجا بیرون آید در جه باشد تربد بکوبند چون آب وی بر کزندگی
عقرب چکانند و بارکه ایکبین غرغره کنند خناق و درد گلو را نافع بود و چون بر بدن طلا کنند دفع
کزندگی جانوران کند و چون تخم وی با سرکه بکوبند و بر بهق و برص طلا کنند نافع بود
کنند بارکو سرکه بکوبند چون با عسل بر ورم رخصو کذارند نافع بود و چون ورم پشت زنهار روغنه بهم رساند
طلا از دو برطرف شود کبوتر بچه را کویند معتدل و در پشت را سود دارد و به وی بر زخم ناصور
نهادن نافع بود روغن فتق چون بگیرند و بر کزندگی جانوران کذارند درد را بنشاند
و ورم تحلیل دهد سابیده بر ورم ها طلا کنند نافع بود زخم دهان را سود دارد فوه رونامس
را کویند چون بکوبند و با جو و زمه بلود و سفیده تخم مرغ و کرابی طلا کرده بر موضع فرو رفته باشد
یا مرتب یا روری ریکیله باشد یا زفت و ابریشم و صمغ عربی دار چوب و تخم مرغ و کرابی طلا کنند دماند کی بوجر

کاه کند

زرچوبه اضافه کنند و بر فرو رفته کذارند نافع بود. اکر استخوان بسوزانند و خاکستر اورا
بر زخم باشند زود خشک شود. زیت کدو را کوبیده جون روغن آن بکیرند جهت ریشها و زخمها
نافع بود و جون با روغن زیت و داخل مرهم کنند در تابستان بسیار نافع جون بر شقاق که دست
وانکشتان نو باشند طلا کنند بامراد از سنک و عصص شسته نافع بود و جون روی و لب آبله زده
باشند روغن کدو مالند رفع آبله کنند و جون لب ورم کرده باشند پوست کدوی تازه بر آن در جکانند
نافع بود جون روغن او بر کزیدن جانوران زهردار مالند درد تسکین دهد در درد پشت و زانو را
نافع بود روغن آن و جمیع بهار نافع بود و خاصه در درد دست و پا و کردن و کزیدن جانوران را
و جذام بر مجذوم مالند رفع جذام کنند روغن عرعر که از درخت عرعر کیرند جون بر شیء مرده
مالند رفع عفونت کنند در زردار مومیای کرنید و بر ورمها و دردها طلا کنند نافع بود
و جون کسی را هولناک رسیده باشد از داخل مزور او کرده بخورد دل او قوی کردد در هر زخم از اول او باز
دارد و جون با زرنت در دو ناس و سفیده تخم مرغ طلا کنند بر شکستکی خاصه اکر دماغ یا سر بود نفاست
نافع باشد از همه انواع کیرند از زر سرخ و نقره و حال جراحات بیشتری ورق عمل میکنند
و بهتر است و جون زخم کهنه و ریش شده باشد خوب پاک کنند و جند ورق نقره یا طلا داخل آن
مرهم کرده زخم شکستکی استخوان دماغ و کتف و شقیقه و سینه و قضیب جمیع
ریشها و شکستکی و کوفته شدن خاصه استخوان یا ناخن کند نافع بود و خون باز دارد و زخم را
به کنند و این جراحان در آردوی حافظ پا اشیاء بجهت زخم شمشیر و تیر و پیکان و کشیدن
نیزه و زخم خنجر و کلوله این مرهم کذارند کوشت در یک روز بالا آورد خاصه قضیب و خصیه و مقعد
و قضا زیر خشک سازد بکیرند زرد چوبه خوب نرم صلایه کرده شب مومیا شادنج عدسی شسته
موم نقره روغن زیتون کهنه و اکر نباشد روغن کنجد خالص و اکر نباشد روغن بلسان دکذر

مرهم سازد و جغن و وزو کرده ده عدد ورق نقره در آن حل کرده خوب برهم زند و بر کاغذ نهاده
گذاشته بر زخم گذارند و چون زخم فتیله خورد فتیله را بدان آلوده کرده بر زخم گذارند و بالای فتیله
مشما گذارند صفت مرهم ... زخم بند گوید این مرهم نافع بود زخم آتشک را بدبیر کنند و بهتر
نشود و زخمهای کهنه را و خورده شدن زخم و چرک دادن و هر جا که عضیب باشد و زخمهای ده
ساله و بیشتر از آن او جراحان را دعوی نموده اند که بهتر کنند در ده روز افلاطون زخم بند
گفت سیزده سال شخصی آتشک داشت بر پشت دست که بهتر نشد او را چهل روز معدوم
که دست در گردن آویخته حرکت نکند تا بو نزند و کار نکند و از جای خود نشود و این مرهم گذاشتم
چنان شد که بیلا انشتی هرگز نبوده صفت آن روغن زیت انفاق ۸ ای موم مکرر و این مرهم گذاشتم
چنان شد که مصری گویند ۵ ای مومیائی ... دنج عدس شسته ۳ ای مردار سنگ شسته ۱ ای زنگ
بار و ۳ ای صابون حلبی ۳ ای کندر خوب سائیده ۳ همه را کوفته و بیخته مرهم نموده و اگر عوض
روغن زیت انفاق روغن کنجد باشد نقصی ندارد ... کورک گویند پوست بیخ وی را بگیرند
و در آفتاب خشک کنند و بر ناصور قدیم مالند گوشت تازه برویاند و چون دود کنند بواسیر را نافع
بود و برص را مایلان سود دارد به پارسی ... کورک گویند پوست بیخ وی را بگیرند
در آفتاب کنند و بر ناصور قدیم مالند گوشت تازه برویاند و چون دود کنند بواسیر را نافع بود و برص
را مایلان سود دارد به پارسی گوکرد را گویند چون بر حکه و جرب مالند با ماست نافع
بود و روغن آن نیز بر حکه و جرب مایلان سود دارد ... نافع بود جهت ریشها و دملها
و جمیع زخمهای تازه و زخمی که درد کند و موضعی که قطع کنند مثل دست یا پرون اورند حلقه لعاب
او را گرفته با لعاب دانه بهی و لعاب اسبغول و روغن بادام مرهم نموده بگذارند دفع درد کند و در
هر دو زخم در جا نشین پاک کرده ... لعاب آن و تخم آن جمیع زخمها را نافع بود و جهت پخته

کردن زخمها

کباب

کباب شنیده

کندر

سرشیر

گرزه کرده

بکو

گاورز

کردن زخمها نافع بود گوشت بره لایق باشد در هر زخم توان داد بشرطیکه در جای دیگر کباب کرده باشند
و بیاورند که بوی نزند نافع بود نافع بود از جهت جمیع زخمهائی که از آتش بود ناصور و غیر آتش بود
نافع بود و خشک دارد با شلیل نافع بود موضعی که خون بیرون آید و بیخ دندان محکم کند و زخم ملازه
و حلق را نافع بود و زخمهای صعب که بسیار خورده باشند و محکم شده باشد نرم کنند و چرک از آن بیاورد
و چرک را خشک کند نافع بود بجهت جمیع زخمها و ریشهای عفن بود خورده خون به بندد و منع
ریشهای بد کند و ریشهای که از سرما شقاق شده بر طرف سازد و زخمهای بد را باصلاح آورد و چون
با عسل طلا کنند سود دارد و اگر کنند برگ کهنه طریقه آنست که در سرکه کهنه اندازند تا حل شود سه
شبانه روز پس خشک کرده چون داخل زخمها کنند گوشت مرده را بخورد و مصلح آن روغن
زیت است و زخمی که از ضرب سنگ یا چوب بود روغن کنجد نافع بود و منع ورم زخمها بکند و زخم شمشیر
و خنجر و گلوله که از موضع بدر آورده باشند نافع بود شکنبه گوسفند را کوبند چون گرم بر دل
آورده بر ورم موضعی ریزند رفع ورم بکند کندر بکوبند بر ورمها و زخمها کنند نافع
بود و خشک کرداند و چون داخل مرهم کنند که درد بسیار میکند رفع بکند و چون بر ورمها ضماد
کنند تحلیل ورم بکند و چون با شیر زنان و زرده بور بر موضعی طلا کنند که درد بسیار کند رفع درد
بکند و چون بر ورم خصیه طلا کنند تا نفارسی نافع بود و چون آرد باقلا بر خنازیر طلا کنند
نافع بود و چون باسکه در سفیداج و روغن بر اورام حاره طلا کنند نافع باشد و چون بر زخم
جانوران طلا کنند رفع زخم ایشان کنند زیره را کوبند و چون بکوبند و با نمک و عسل بر ورم
خصیه طلا کنند نافع بود و جمیع دردها را تحلیل دهد و نرم کند چون بر ورمهای گرم طلا
کنند قطع ورم کند و بواسیر را قطع کند و چون داخل مرهمها کرده بر زخمها گذارند زود خشک

کند روباه چون با پیه خوک بر ورم مقعد کنند و بواسیر ~~اقطع کنند~~ کذارند و درد ساکن
کند و چون با روغن کل حل کرده بر ورم بلغمی اندایند ورم را تحلیل دهد لاجورد چون مغسول
کرده باشند و داخل سرمهها کرده ریشها که بهم شده باشد بر صلابت و رشد مژه افزاید و خشک کرداند
و بحال خود آورد و چون سرمه او بر زخم قضیب و خصیه و سینه و پستان و مقعد و ران
و کش ران و بغل و زخمی که از شمشیر و خنجر و کارد و هرچه که زده باشند نافع باشد و خشک کند
بان چون با شیر بر شته و بر روی نهند که دیر پخته می شود و در یک روز پخته شود شیر ازین
کوبند اما شیر کاو بهتر باشد چون سهم بان پخته کرده بگذارند زخم را خوب کنند و چرک را
خوب بیاورد و درد را بر طرف سازد و ورم صلبت نرم کند چون کسی را اعضا بیا
برود و غذای آن شیر برنج بشرطیکه زخم نخورده باشد و خود سر واکرده باشد و خون رود بهترین
شیرها شیر آدم بود پس از آن شیر خر پس از آن شیر کاو پس از آن شیر کاو و چون با شیر زنان با کندم
به ورم ناخن بگذارند دفع ورم کنند و بکشاید بادنجان چون حل و روغن آن بر زخم کذارند
زخم را زود بهتر کند و چون به برند بر ورمها کذارند تحلیل دهد چون بر قضیب طلا
کنند دفع آن کند و ورمهای کرم را نافع بود و سوختگی آتش را سود دارد و کزیدن سک
دیوانه را و بوسیر زخمها دفع بیرز کند بادنجان الشور کاوزبان را کوبند چون بجوشانند
غرغره کنند جوشش دهان را نافع بود بادام تلخ را کوبند چون بسوزانند و بوسیر کحل طلا
کنند پاک سازد و موی برآورد بادام شیرین را کوبند چون بکوبند بکوبند که سد دیوانه
کذارند نافع بود و روغن آن جمیع مرضهای شاید چون حلقه بیرون آورند کرم کرده دراو چکانند
دار و بند کنند نافع بود بودار بدر را کوبند ناسفته هرچند بکر باشد چون نرم سا پیدا بود ریشها
مالند نافع بود و ریشهای چشم و همه زخم را خشک سازد خاصه خصیه و قضیب و ناف و زخمیکه
از کارد و شمشیر باشد مامیثا کل باشد در ورمهای کرم طلا کرده سود دارد خصوصا در اعضای

بزرالوم
لاجورد
بان
بادنجان الحل
بادنجان الشور
بادام
بادام حلو
بودر
مامیثا

ریشه چون کوفته بر ورمهای بد ضماد کنند از تحلیل دهد و خوردن وی زخمها را
نافع بود چون بر زخم کنند تا باشد جرک را بکند و بر اعضای که کوفته باشد دفع مضرت کوفتگی
بکند داخل مرهمها کنند زنجار از آن باز دارد و زخم را خشک کند چون بر زخم خبیث و زخم آتشک
و آبله فرنگ و ناصور مقعد و اندام زنان را نافع بود اگر آتشک از اندرون اندام زنان برآید این
مرهم بگذارند سه روز گوشت تازه برویاند مامیران چینی دو مثقال زرچوبه یکمثقال شادنج
عدسی یکمثقال روغن بادام موم نقره چندانکه کفاف باشد وزن نقره ده عدد کتیرا دو مثقال زرنیخ
بلور دو مثقال همه را کوفته و بیخته با آتش هموار بقوام آورده بکار برند چنانکه از درد کش کوبیده
زخمهای پلید و بد را که در دو سه روز بهتر کردم بسبب این و این را از اسرار جراحات و کسی
این را نسخه نکرده و ندانسته چیزی عجیب در ضمن این مرهم و این بیت اگر کسی دانسته شود بجراح
احتیاج نباشد چون بکوبند و داخل مرهم کنند زهر زخم و حربه و جانوران زیان کار را فی الحال باز دارد
چون نیم کوفته بر زخم مالند زود بهتر کند و سعه زخم و الم آن بنشانند و اگر کسی زهر داده باشند چون آب
آن بخورد و زهر بیرون کار نکند و اگر داخل مرهم کرده بر شقاق و بواسیر و ناصور گذارند نافع بود و زخم آتشک
را زود بهتر کند و چون دانه آن بر گوشه لب مالند باشد بگزند توتیای سفاله و مردار سنگ و سفیداج
الرصاص و بیه بز آب مخلصه بگدازند و مرهم کرده بر گوشه لب و کات نیز داخل کرده بگذارند
فادزهر را غذای مخلصه باشد که آن کوسفنجرا کند و چنان دارویی نباشد که هیچ دارو و نزد این
باید زدوده کار باشد که زخم گوشه لب چهار سال یا پنج سال بماند بطریق گوشت سرخ بماند
حجر النورد و شادنه کوبیده در مرهمها داخل کردن محلل و قاطع ورمها و بازدارنده زهرها از زخم
و خشک کننده ریشها باشد خاصه گوشه چشم را چون باها بخورده و بیه بز مخلوط کرده بگذارند گوشت

مردارسنج

عسل مردارسنگ اگر مرهم به زیبا که بخورد و خارش از زخمها باز دارد منع نوم کند
در آتش نهال سرخ نموده در آب اندازند و بعد از آن عسل نمایند تا شاید ته بماند خشک
ترین داروها و نافع ترین آنها باشد چون مغسول کرده بجای توتیای شادنج عدسی مغسول کنند
خشک کننده ترین جمله چیزها باشد و کلف و غش آبله و ورم را نافع بود و زخم آتش و زخم
آبله فرنگ و ناصور را نافع بود و در زخمهای غایره مندمل نشده و سالها بر آن گذشته چون این را
نشسته با مرهم ماميران چنین داخل کرده بگذارند خشک و گوشت تازه بالا آورد نوعی از رخام است
چون بسوزند و سایند به عمل سوختن آتش ... شد خشک کنند چون با رقت رومی و نانخواه
گذارند نافع بود بهترین زهره مرغان زهره دراج و طیهوج و کبک بشد داخل رحم ... گوشت
مرده بخورد زهره گاو چون جهت گزیدن جانوران طلا کنند درد و ورم آن تسکین دهد چرک
و حلیله پالودن را چون داخل مرهم کرده گذارند خشک با جلاح آورد زهره مرغ ... گویند چون
طلا کنند جهت زخم کژدم و مار و زنبور نافع بود خاصه چون روغن گل با آن ضم کرده نهند سنگ
ایندی بود که کار در آن کنند چون بسایند بر پستان دختران مانند الم و ورم آن بر طرف شود و پستان
بزرگ نشود چون بر خصیه ... شد طلا کنند با سرکه باد فتیق بهم رسد چون بر جایی مالند که موی
ریخته باشد موی بروید چون با سرکه بر ورم سرد طلا کنند ورم را تحلیل دهد چون در
زیر آتش کنند تا سوخته شود با سرکه و نطرون و بر قابو ... خنازیر و سرطان و آکله نهند نافع بود
و بر سوختن آتش و جوشش ... طلا کردن سود دارد خاصه اطفال را زردآلو گویند
چون مغز آن با زردآلو با هم کوفته بر دنبل گذارند بیرون کشد چون با بوره ... حلق و ... طلا
کنند نافع بود و آب آن غرغره کردن درد گلو و ورم زبان را نافع بود و روغن دانه آن شقاق لب
و کدورت ... با وبای سرزو ... مردارسنج طلا کردن نافع بود چون کوفته داخل مرهم کنند

...رات
...ة البقر
...ه الحجر
شهشش
طلکی

زخم قضیب و ریش خصیه و پستانها نافع بود و زخم آبله و آتشک را نافع بود و هم صمغ
آن و هم روغن آن جمیع ریشها را که بر اعضای لطیف افتاده باشد خشک کند و بر جرک و قوبا
و کریون و جذام مالیدن سود دارد و زخم خنازیر خاصه که بر سینه و پستان افتاده باشد نافع
بود و زخم گوشه لب و ناصور و گوشه چشم و ورم خیمسی و ملازه و پس گوش را نافع بود
و بیرون شدن پیوندهای دست و ساعد و جمیع اطراف را نافع بود مقل بهترین آن نیلگونی
باشد ضماد کردن بر شکستگی و کوفتگی و الم نقرس را سود دارد مرتک در رنگ باشد بهترین
آن روغن آن باشد جمیع اورام بلغمی را تسکین دهد نافع بود سهم آن بجهة بواسیر
و ناصور و ریشهای مقعد و باز کردن آن و روغن داخل سهمها کردن ریشهای بدر را سود دارد و خنازیر را
تحلیل دهد چون با بوسعفه و کرطلا کنند نافع باشد و دود آن در پهلو و درد عصبها را نافع باشد
و عرق النسا و ورم زانو را سود دارد ملح نمک را که بپاشند زخمی که گوشت در آن افتاده باشد چون آب که
آن را بشوید منع آن کند و چون با عسل حل کرده بر ورمهای صلب ضماد کنند ورم را تحلیل دهد
و چون بو کوبند که مسک دیوانه و افیر طلا کنند سود دارد و چون با لعاب کتان و قطران و عسل
بر زخم زنبور و نحل و زنبار با طلا کنند سود دهد [illegible] گفته شده [illegible] چون روغن آن بکیرند و بر ریشها
و صدیدها مالند نافع باشد و چون داخل سهم کنند و بر زخم گذارند آبله فرنگ و آتشک را نافع
باشد و زخم کارد و شمشیر و جمیع حیوانات موذی را نافع بود و ریش گوش که صدید بالاید
چون با پیه بر نمک بشد و بو کنند که جانوران زهند نافع باشد و چون داخل سهمها کرده ورم
پخته کنند [illegible] ابو عمال گوید روغن آن داخل سهمها نمودن ریش باید را بخورد و زخم را

مقل
مرتکیه
مقل ازرق
ملح
مو
ناخو
حرف النون
نار دیو

باصلاح آورد و زرداب و صدید را خشک کند و زخم گزیدن جانوران نافع باشد

چون پیاز نرگس پخته بر روی دمل گذارند نافع بود و گوشت را بموضع [illegible] درست سازد و بر کشاید

و هر موضعی که خواهند سر بکشاید مگر پخته بگذارند سر بکشاید | طلا بود مرکب از صندل سرخ

و حضض مکی و شیاف مامیثا و پوست [illegible] بر ورمها مالند حرارت آن بنشاند و تسکین دهد

مثل [illegible] روی و درد دندان و اورام حلق و اورام ساق پای مالند و بر هر جا که دیر بوده باشد

چون با زعفران بر کلف روی طلا کنند نافع بود و چون بر ریشها که صدید بالد و [illegible] شود چون

بر آن طلا کنند ریش را خشک کند و زرداب بر طرف سازد چون از آن غذا سازند مثل پالوده صاحب زخم را

نافع باشد | چون بر گزیدگی عقرب و جمیع جانوران طلا کنند سود دارد | پیاز سپید که بنک گویند خون

وی چون بر کلف طلا کنند سود دارد | چون با روغن گل بر برص مالند نافع بود | فلان

[illegible] جراح گوید که چون نیل خام روغن بادنجان بر برص مالند رنگ شود و چند روز بمانند رنگ آن نیکو شود

چون پشم سوخته آن با حبر شسته و دقاق [illegible] زنند و سفیده تخم مرغ طلا کنند بر جایی

که خون نه ایستد باز دارد زخمها را از چرک و عفونت پاک سازد و گوشت تازه برویاند

پشم شتر را گویند چون بسوزانند و بر جراحت افشانند خون باز دارد | گویند چون با [illegible] و برص

و [illegible] گذارند بمالند نافع بود | چون بکوبند و بر جراحت پاشند گوشت بر رویاند چون کسی

بخورد که زلو فرو برده باشد بیرون آید | برگ [illegible] تازه چون بر جراحت گذارند بالای مرهم نافع بود

چون از [illegible] | چون بکوبند و بر جراحت گذارند گوشت کهنه بخورد و گوشت تازه برویاند و هر

ریشهای بد را باصلاح آورد | برگ آلوسیاه چون بکوبند با شراب بپزند و بدان غرغره کنند منع

سیلان مواد را بکند و ملازه و حلق را نافع بود | چون خشک کرده در دهان نگاه دارند

قلاع را زایل کند و چون [illegible] گذارند نافع بود و درد را تسکین دهد | چون بکوبند و آب آن بو کرده

نرجس
[illegible]
[illegible]
تمر
نوشادر
نیل خام
لولو
[illegible]
[illegible]
ورق الغرب
ورق الکرم
ورق البلوط
ورق [illegible]
ورق السوسن
ورق الخلاف

جانوران طلا کنند سود دارد و برد در زخم نهادن در بستان تا نفع عظیم دارد و ورم زخم را
بنشاند برگ خشخاش چون چشم بلبل بران نیفتاده باشد جمع کرده بر زخم گذارند
یا داخل مرهم کرده زود بخته شود خوب گردد جرگ کوشی چون با بدهان ناشتا حل کرده بر زخم
گذارند که کژدم گزیده باشد طلا کنند نافع بود انشقاق لب و گزیدن افعی را سود دهد مرغ باشد
بغایت خوش صورت و تاجی بر سر دارد که حضرت سلیمان علی نبینا علیه السلام او را تشریف داده چون
چشم وی بر کسی بندند که جذام دارد بهر طرف شود و چون زهره وی بر کسی نهند که سگ دیوانه و جانوران مانند نافع
بود چون او را سوخته خاکستر آن را بر زخم ناسور بکشند بهتر شود و چون بر او بر روی زنان مانند اورام
بر طرف شود در روی ایشان بغایت کلفناک سازد چون روغن و کوشنا و در روی ناینده زد بارش رویند در هم
اراده داشته باشند چنان کنند چون تاج وی در زیر عمامه نهند بر خصم فیروز شوند مار چوب
کوبند چون داخل روغن بلسان کرده بطریق مرهم با پیه مرغ و کندر و روغن باهندی گوشت بر رویاند
در زخم ناسور بود نافع بود کاسنی کوبیدن برگ تازه آن بر روی زخم گذارند نافع و در ریش گوشت بر رویاند
چون کوفته بر ورم گرم گذارند دفع ورم کند چون آب وی بپاشند مانند مار و عقرب گزیدن آنها حیوانات را
نافع بود ورق وی کنار از و سنج را نافع بود در روغن تقریس و درد زانو را سود دهد
و سوختگی آتش را نافع بود همه رنگ آن خوب باشد چون خشک کرده بود در مرهمها صلب گذارند
بخته شود و چون با اعمالات بپزند درد و ورم زخم بنشاند خاصه دمبل باب کوکنار بر اورام حلق
گذارند و کنار در روی طلا کردن دفع ورم کند افلاطون زخم بند کوبند چون روغن وی بگیرند
در مرهم کنند بخته جراحت بست بغایت نافع بود چون سوخته خاکستر آن بر جراحت پاشند سود دارد
بهتر از ان رمانی باشد چون آب بند و بر زخم کوشه لب و احفان طلا کنند ورم بنشاند
چون داخل مرهم بخته جهت زخم رود و دهان زخم بر طرف سازد چون در دهان گیرند اگر آن حریه
بزهر آب داده باشند مضرت زهر حربه باز دارد و دل قوی سازد والله اعلم بالصواب

دوقا
سنج الا
حرف الها
هلیون
هندبا
هوفاریقون
حرف الیا یاسمن
یاقوت

فصل دوم در بیان وصیت استادان در این علم و آداب آن محافظت خود نمودن اما بعد

بدانکه آموختن این علم جراحی علم فوری است و ابعاد از علم حکمت فاضلترین علمهاست
و هر که در این علم علتها و مرضها حادث شود در آن اگر جراح بمعالجه آن نپردازد مردم هلاک
شوند سبب دیگر آنکه مردم را در دنیا دشمن بسیار است و کسی زنده نتواند باشد که او را دشمن نباشد هر علاج
امراضیکه حق سبحانه و تعالی علاج آن نیز پدید آورده مگر موت را که خلاص از آن ناگزیر است پس هر گاه علتی یا زخمی
در ظاهر یا باطن بهم رسد یا زخم ناسور یا قرحه اعضا حادث شود باید که جراح آن بداند و علاج کند و بسیار بوده باشد که
زخمی مردم طریقه ندانسته هلاک شده اند پس واجب است در این علم که شخصی که خواهد یاد گیرد مهربان و خدا ترس
و مطیع باشد و اجر آن از حق سبحانه تعالی طلب نماید که بعیب بیماران در دل این قصد داشته باشد و نزد استادان
دیده باشد چه این علم را بدلیل نتوان آموخت و بمطالعه الجمهور باشد رسیده باشد ناصح و درست گو باشد
و کاهل و منکر نبود و هیچ کس چیز ندارد حذر بسر و بر برود و از درویشان طمع نکند تا بصلاح بپیوندد و کار
نقد بصلاح و رونق که باید چابک و دلیر بود از سخن گفتن و از هیچ کس اندیشه ندارد و خیره باشد زیرا
که در بستن زخمها دلیری و مردانگی باید و دانستن داروها که کمال در این کار واجب است تا عاجز نشود که
اگر کسی را روی زخمی در جای آن علت بکار شود کار و قربانی حد از کلمه سر خدا را رسد و ضایع شود سبک دست و
مبارک قدم و پرهیزکار و روزه دار باشد که مردمان ستور کارها را صعب چیز و نزد مردم غیر سخن
نکنند و الکن نباشد و اخبار از مردم را بر احتیاج می باشد و هیچ کس عیب خود را پنهان نتواند داشت
اگر بخلاف الحجه گفته شد عمل نماید خدا و رسول در حق او لعنت و باید کرد هر کسی کار را از اصل و فرع آن با خبر باشد
و حاسد و نمام نباشد زیرا که این کار عظیم است و در عمل دستکاری که آن در گوشت و پوست بود در استخوان مردم
چون بریدن و دوختن و داغ کردن و استخوان شکسته را باز بستن و پیوندهای از جا رفته را باز بجا آوردن و پیوند
و رگها را بدانند و ریشها و شناختن داروها که او را بکار است در زخمها که چه تاثیر نتواند کرد و در چه عمل صنعیان زخم
در زخمهای که صاحب آن را تب دارد و بیهوشی باشد که بسیار بوده که در کمی چشم زدن ضایع شد و لوازم و ادب جراحی آنست که چون

زخم بر بندد

نیم بربندد بستد

صلوة بر حضرت رسول [illegible]

وعلم ضماد آنهم راستن رسانند بی زخم هیچ چند

بلحال باشد اما مرهم او بکوبد پس از آن مرهم بکند ازبلد و

چون [illegible] الی ادود در آن زخم تامل نماید وجای صاحب زخم [illegible] بکند

درها بلند که عرضش باشد و بهی [illegible] نیکاه در دو خت بالکلیه بپوشانند

وتن او مرهم آمد شد نکنند و از آنجا در رو ها و طلاها و ضمادها و جینهای که لازم باشد از [illegible]

این کار و [illegible] بیفکنند و بدوزند [illegible] مثل خمار [illegible] بهمان [illegible] است

وسکه [illegible] باشد و [illegible] دو مرهم [illegible] خود از آنجا و [illegible]

وطام [illegible] آن در دماغ [illegible] سازند [illegible] ایشان آن کس بار [illegible] دو [illegible] کنند [illegible]

وچون [illegible] جهت [illegible] اشتعال [illegible] از [illegible] سفند که استادان [illegible] دو [illegible] بار میکنند استاد [illegible]

مین جهت [illegible] باشند [illegible] این کار و دفع از [illegible] باشد که از [illegible] و [illegible] و رود [illegible] باشد

موران [illegible] ابن [illegible] سود [illegible] و [illegible] گردد [illegible] مرد [illegible] سلطان [illegible] شد

انجاعت [illegible] و قصاب و [illegible] شوند و آن در [illegible] و [illegible] کرکو [illegible] زخم [illegible]

بسالهای [illegible] باشد و [illegible] مرهم راه [illegible] کرکو [illegible] باشد [illegible]

وآتند [illegible] و [illegible] لبسان او و [illegible] باشد [illegible] نماید [illegible]

یااهل [illegible] و [illegible] دو [illegible] بدان [illegible] برو [illegible]

تندو [illegible] باشد و [illegible] کرکو [illegible] باشد [illegible]

[illegible] ظاهر شود [illegible] هلاک باشد و [illegible]

[illegible] باشد و [illegible] دست [illegible] خصوص [illegible]

[illegible] بسیار باشد و [illegible] است

[illegible] از [illegible] نیرو [illegible]

[illegible] و [illegible] رسد و [illegible] رسد

[illegible] رسد

هر فصلی از هر سال

چون نگاه دارند و هر جا مقام کنند و [illegible]

و صاحب زخم را هر جا مقام کنند بدانکه هر فصلی از فصلهای [illegible] و اغاز هر یکی از برجهای انقلاب

و اشربه هم خورند بدانکه هر فصلی کلی باشد و [illegible] و میزان و جدی

حدی دارد و میان ایشان تفاوت آفتاب بر برجی رسد [illegible] باشد و میزان تا ابستان

فصلی از وقت [illegible] باشد که آفتاب [illegible] و این برجها حمل باشد [illegible] از آن تا اول سرطان

و این برجها حدی دارد دیگر آن [illegible] رسد بهار باشد تا اول سرطان بعد از آن [illegible] تا اول حمل

هر وقت که آفتاب با اول حمل رسد بهار باشد تا اول حمل [illegible] قرار دارند اما فصل بهار را آمدن آفتاب

باشد تا اول میزان [illegible] علامت شعری [illegible] بر نیاید غایت که بهار باشد در این وقت که [illegible]

و هر [illegible] فصلها [illegible] باشد [illegible] باشد و [illegible] روزها در [illegible] این فصل [illegible] سبب

میوها برسد [illegible] باشد [illegible] در این فصل [illegible] و در زمستان [illegible] هوای سرد [illegible]

محتاج باشد [illegible] و در درختان [illegible] آید [illegible] باشد [illegible] انقضای [illegible]

الفصل

سواد [illegible] آید [illegible] و کلها و برگها بروید و [illegible] علامت [illegible] و در این فصل [illegible] باشد

شاید [illegible] و در [illegible] این فصل [illegible] اما زود علاج [illegible] که در [illegible] باشد و [illegible]

و خارش [illegible] اندام و [illegible] و در این فصل [illegible] بود از آنکه [illegible] و خشکی و سردی [illegible] اما در این فصل [illegible]

و قراحات [illegible] باشند و هر زخمی که در این فصل [illegible] نشود [illegible] و بهارها [illegible] مگر آنکه مکان صاحب [illegible]

می‌کنانند [illegible] و زود به باشد [illegible] بالاید و دیگر آنکه [illegible] زخمها [illegible] معتدل [illegible] و شراب صبح

بیرون آید [illegible] است [illegible] و دیگر مقام [illegible] نموده و زخم [illegible] باشد مگر زخم [illegible] تا

دو روز باشد [illegible] بسیار [illegible] و مقامهای [illegible] اکرم [illegible] زخم [illegible] باشد [illegible] واجب دارد

هیئت که معتدل [illegible] و در سایه‌ها و [illegible] کردن [illegible] نقصان [illegible] و [illegible] و اسلامت [illegible] زخم و دهم

و علاج از گوشت [illegible] ساختن و کباب [illegible] زیادت شود [illegible] گوید [illegible] جان [illegible] موجب [illegible]

بود [illegible] که جایز دارند بوهای [illegible] و در این فصل [illegible] باشد و [illegible]

زخم [illegible] ضعیف [illegible] و این [illegible] زخم [illegible] از دوغ و [illegible]

و از [illegible] بر [illegible] کردن زخم [illegible]

و عود [illegible] کند [illegible]

و [illegible] تازه

کنند

علاج دمبل

نکوهد و نعم ریکدد مرهم های مفصل باشد تا مرهم سنداف کنند تعقد
علیان سرطان اصلی شود و مرهم دارو سفید باشد و آن در بلغ کالی خطی و نعیه
بهاران اگر بستل باشد آرد جو بیارند و بلغ و ... نرم کنند و آلیب آن
بیغ هر نیک اوست و طلب باشد چون چند روز بگذرد و بر آن ... [illegible] ... ازو اکی آکی ارا [illegible]
لاب ... در نم کنند لیس از آن آلو ... اضافه کنند ... [illegible] ... باشد لطریق ... دنبل آلو ... [illegible] ... باشد مثله ... انکه
مرهم اضافه کنند روغن کل سرخ اضافه کنند ... [illegible] ... باشد معجل و دهنه ... از آن

علاج آتشک

نکاید کنند کوره اضافه کنند روغن ... با ازدی ... ایقل ... اکنند ... صعب باشد ... [illegible] ... آن را انکا ... فندق
مرهم الدره الی آلو زخم آتشک کرست با ازدی ... اوده ... باشد الا آنکه ... باشد و آن را ... کند و
باشد و نافع نباشد و هر کس که ... جانب بگذرد حجامت کنند ... نماید آلو ... آن کند ... سوختی ... شقال
فصد از جانب ... مثل کوفت ... سفید باشد ... السیل ... بد هند ... ببیار ... آید ... سفید ... بلیت الوقه
الغل و دارو مثل آن ... ایند ... زیبق ... بند ... آلو ... ثای ... زعفران و شقال ... شود
او یابیرون آید ... سفید ... صفت مرهم ... زخم ... نافع بود ... طلب
بکذارد تا آتش آید لیس از آن ... سه مثقال ... شقال ... ورق نقره ... مرهم ... الایدو ... دهند
روغن کاو که ... باشد سفید ... مثقال ... آگاه ... کند و ... آهک ... بند بگاه
ویعنه بکذارند و آب ... دارند ... صفت مرهم ... ابتدا طوق زخم بند ... شسته ... آن ... دارو دهند
این مرهم نافع بود ... لاب ... ابتدا ... مرد ... و ... دارو ... بابیت ... بیکان

علاج تیر یا پیکان یا امثال این‌ها بیرون آوردن

مابیران چنین ... روغن ... سفید مصری ... بکذارند و ... روغن ... الوضم تیر و پیکان
... سفید ... اسفید ... مرداسنگ ... سفید و ... ازند ... الدکند ... ویفد
سدبار ... که چو ... ستما ... کنار ... سرد ... سنک ... مرده ... باشند و الو ... خند
انده ... کی ... به اینت ... کرد ... کوله ... ازم ... کشیده ... باشد ... ابیر ... بیه
و ضجه ... و شنبی ... کاو ... دو ... کلوله ... کرد ... زخم ... استخوان مانده باشد ... شم
کوید که آلو ... بیرون ... آن ... موضع ... کذارند تا بیرون آید ... ازان
وبو آن ... کرد ... لیس
جنین باید ... کنند
حوضه ...

علاج زخم شمشیر یا کارد یا خنجر و امثال این‌ها که تازه باشد

به بند دو آن باشند

چند روز [illegible] باشند [illegible] طریق [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] سفید [illegible] نقع داخل کنند [illegible] باشند [illegible]

[illegible] داخل کنند [illegible] باشند [illegible] باشند [illegible]

[illegible] روغن زیت [illegible] باشند [illegible] دهند [illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible] آن [illegible] کنند [illegible]

نافع بود [illegible] زخم [illegible] آید [illegible] روغن [illegible] زخم [illegible] کنند [illegible]

[illegible] روغن [illegible] نافع باشد [illegible] بدهند [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]

[illegible] روغن زیت [illegible] روغن [illegible] باشد [illegible] زخم [illegible] کنند [illegible] نافع بود [illegible]

[illegible] مثقال روغن زیت [illegible] کنند [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] آب بود [illegible] قضیب [illegible] گوشت [illegible]

[illegible] باشد [illegible] نافع بود [illegible] آب [illegible] باشد [illegible] زخم [illegible]

[illegible] گوشت مرغ [illegible] آب [illegible]

ابتدای زخم [illegible] تخم مرغ [illegible] زخم [illegible]

[illegible] بکنند [illegible] بوی [illegible]

نقصان
دارد و اگر خون بود که

نیشتن باید زد و ... بدو داد و در این فصل

دهند خیر بود و اگر ... [illegible]

[illegible]

در فصل ...

[illegible]

ودرشتی بود

بایدرون رسید و فراخ زور باید درون نیاید

کرد و در روزها و جمها غلبه بود و دل آن زود ضعیف کند و بدل آن را

لاغر از خوصه را جسم کسی که آب بدیند و جمله جسم باشند و بهترین جسم داران بود

که گوشت آن به آب جام خوب باشد و از آن را جست باید و بدترین جسم و مروار باشد که بار

عمل کند و مردم رنجدار را برابر این زمین نشستن بد باشد چه آنکه هوای جسم را موافق نیست

و باشد که ناصور بود و در این فصل برابری این زمین نشستن و بلو و رطوبت از بلغم فرع بود و در جسد

منزل بلند و خوشی هوا و آب روان و سبزه بود و رحمت کسان آن نوشیدن زخم را

چیزی بسیار زیان بایست بد چیزها نازک و برگ بید و زرشک بالای آن گذارند و از

دود و گرد و خود را نگاه دارد و در این فصل سرکین شتر و دود کردن نوشیدن باید از دود آن گنبد

نقصان رساند از نزدیک باشد که حرارت باهم آمیزد

سبب آن دود کند که نقصان

بدین سبب

او صلح نیست

در خیسلم

بسته دارند که چون باز بسته خوب و انار زیج و لبود و دهان سبک آرد

نشود و در این فصل خیار و مغزان و بهد که از شیره نبات بر بسیار

و هرکه وجع لوزه و لیمو نقصان دارد با بوجه جوب بستند که لعوق نبات تازه بالا بیاورد

که زخم که از جهت روز بگذرد لعاب بهدانه بنهند اگر جهت نباشد و بعد از آن مرهم سکنجبین آرد و ال

کد چه بهتر باشد که آن زخم هر روز دو نوبت بیند خاصه اگر در مهم سرد ان ورود

روز اول زخم قوی باشد و صد و جی مست ازان نافع بود و بیاید و با اشغل بدن بود

و ملق ابنه و سینه و دست خارج شود و اگر از نسلم و هلید و اگر دانند که خشک ازان

مسهل و آنان زخم ان بستر شود و اوام اشغلیک کنند اما در جایه بستن

وفصد کنند مسهل بد بهد و دم واغ کند ناصر و نشف نافع بیت و بود آید

و فصد و خی بت قطع عسر دان و جی مت

و درین فصل بستر ازان است

آکر دینلی یا باشند کرده و دم آورده آنرا سبع و غفار
و بلیغ و جستر و هنیمغار و کل خفیان نمی والا آنرا ستخاری و داشت کار
بدین الماد و حفرت آن شعالکوا کلا رند بالا زیادت حتی وغفار می الشاء و عدد سع
و الفعوا نمی و غیره آورد یا افلا ولا دست آن ایه ایرا و فصل و هیشه ایا بیستم
و مسکن که لاکه بریت تعلیل شیح آن رد و غشکان و احیا عاید الم آید الله و اطرخی و استکلی کنی بر
کبیر و مله که تعلیل اف آن بر رسید بیا بیست کتب فکار و لا بیع و ارد حیوان و بلند اید بیر و بیبیع
جنشد کلارنتدا تعلیل شیح و نمی بیا بلعبا زیبکو تنی بعیه اور کر ع ا ش امسکبلی ادا لی یدعو فوز خ
کاکدو درییتی بعی و دهعی جای زن تا مع احسن فاکه ابله عرصه ددنه بیعتا فی اف ایه بیرون و مشکلا سیکلا ادا
ولا بنم کتاب و غم غمهر نمی تعبر یا شد و حسه بو بی در آخ ایله عطا طابی ی صحیح امرای سکلی الحین درو تغی ده
کلاکدینابا و عرض کاو کر نسی بکاسی سو داخ کسنده پنج کلدی د دیم فرا صای اب و میسرینا و ری نکل ر
کرده مسکلبان دو حیرت خفا دهد کنی تا سیکا و نمی تکلا ارند سی حصه و یتیه لا سر اب آب یا مشعبد د ییبی یت
یکبنا یدای شغا و کتام کر ذب بلا ابنم کتاب و حل نمو شکایت احسن آن لکا نسی زاد فرد شکست و کعل و الفراد درا که
رز افعنی دلخدم بیود و عدم آستر آن بکلا داد ید نزد علو نید و زاد و شکست برد و اثم
فلیسوی آن کر یا بیشتقال ارتدو حکیم و ما ده و اکو جا یا بشند مشده نعه بیع ق ییع کلادرنی نگرداد
در لفظ فرنکلا و ادا ند و حیح آن در آن بعید بی و بیش آن ید و نیبن شیری آن ای کلای ن
نیکا فنه داخیه پس بعد ابع ح آلام بیهم یکا بلدز رجه العبرا ه و دیم دادر
باشند بیه بقیلاح اعم وی الع احدیه الناد ادم
کیمیا یا باشند سبم بوجه نکر د و الحق حد ق صیح ضدد و ادک
کرت قبیله کلکار اید س الان رم
سنا دو

مرهم روغن

سفیداب روغن سفیداب شسته

زیت و سفیداب بغایت نافع بود و الکی الالکیک لاآب

بگذارد و بغایت نافع بود و ده باشند بهتر بود

کافور بزده با آن داخل نمود ده باشند سیر سیر کثیرا سیر سیر

مرهم دیگر که گوشت برو بروید کافور و ابیوت ده باشند دو سیر مرهم سفیداب ده

صفت مرهم [illegible] روغن گل و کرم بر روغن [illegible] باشند دو سیر انزروت و سندروس داخل کنند و [illegible]

صفت مرهم الاجوبه کرد و ستر و لاجورد [illegible] باجمله [illegible] الکرم

اندروت ۲ سیر روغن باشند صفت مرهم [illegible] و الکوحم نکار و [illegible] الا [illegible]

کوفته و بیخته عم الکرم مرهم ناسور نافع باشند [illegible] باشند بهتر باشند و [illegible] محکم به بند

بپزند کنند مرهم سفید لب روغن زیتون بم بکنند [illegible] کنند نافع باشند و [illegible] بسته

کنند و ورق نقره و سرو ورق باو ورق طلا داخل کنند ده باشند [illegible] آن کنند و [illegible] روغن زرد

باشند تا زخم تازه خرده تا بیجه موضع باشند اگر بر بکارش پاک ان کنند و سفید بد آن از آن [illegible] کبعد

کاری باشند المال آن موضع را بقند سفید چون کنند و بدوزند و قنای حجب اندرون باشند

پس از آن صاحب زخم را در موضع سست و سیع نخواباند و بپوشند و بعضای اندرون بندند ده باشند

و داصیع باد پای بد هند و آب بند هند تا سر رفد تا زخم سخی بهم بپاشند بعضای اندرون باشند

و انلاطون را هم ببندند و آب آمال مرهم جا برنا بنا بنده اگر بجه المال ببرد تا آب بند ده

اعتباد تمام بجصاد زخم باشند و جک ببدو کا سخ و تا آب و کاهد در من

او جبیند و بعبر کافوره و کاسخ نافع باشند و بعد از آن

زرده بعبار تخم مرغ نیم برشت و بعد از آن

مرهم صفیدا را بگذارد بر

تا درستان آن را

انداز

آب کافوری داخل کنند

علیه کوفته داخل کنند زود دفع

و بگذارند و اگر بجاهند داخل کنند فایده رسانند و اندکی

شود سابعیت هلیله و صبح و آوار خوش فایده کند زخم کهنه بیفتید و فصد و مسهل و حجامت

لا آب کتیرا اضافه نماید سازد و آوار کنند کرده زخم کهنه نماید محافظت نماید هوای گرم رسانند

و در این فصل انگمها محافظت کنند و در اوایل بجهت بعد و بسبب نقصان عظیم رسانند

آلوده زخم آتشک و آبله باشد در اوایل شراب مجور دارد و یا قتاب و آبها بیاخوانید

مشکل شود موافق خورد و غذای شراب مجور حواس و شهر استار بیجم و کوشت

سنه و غذای موافق مثقال شراب و مجع و دو سر آن آب و کوشت بیجان از آن

نعفت سنه بیج بیزند و دو ده ده بیخ بند بیخ نخود و وقت

داغ کرده در آن بزنند و چند عدد تخم مرغ در آن بشکنند و در وقت انداختن تخم باید

جوش زند و اگر از شوربه هند باید که خیر لطیف باشد جهت خوردن زخم دار نافع بهر

و اخلاط غلیظ را دفع کند و مسامات بگشاید عرق بسیار آورد و آبله آتشک را

تمام دارد پس جهت زخم ریش را این مرهم بگذارند صفت مرهم که آبله آتشک را

نافع بود بگیرند روغن گل سرخ و موم زرد و دم الاخوین و کندر و مرداسنگ

و توتیای هندی همه مغسول که باید همه را علی الرسم بر هم زنند و میگذاشته باشند

و این در دفعه اول بر آبله آتشک گذارند تا طغیان نخ بکند و در دفعه

بکشد پس از آن این مرهم را بگذارند صفت مرهمیکه ریش آبله

دالتنک را نافع بود سفیداب حلب شسته یکمثقال مرداسنگ مغسول چهار مثقال
موم سفید ۳ مثقال روغن گل سرخ شش مثقال همه را علی الرسم بپخته ضمیکذاشته باشد
پس از آن مرهم سفالی که از زخمها یافته شده عوض کافور زنکار داخل نماید

[illegible]

یا سرکلاه یا بخشا زیر به خراج زخمی سوزناک و یا صلابت و یا ورم باشد بغایت
بزرگ بود و یا حرارت باشد و آب خواهد فی الحال فصد نماید و حجامت کند
و مسهل خورد شربتهای سرد مثل کاسنی تازه و خرفه و سکنجبین و هندوانه و مغز خیار
بالنک و آنچه بدان ماند و گوشت خروس چوجه و طعام گوشت بره و برگ

[illegible]

که کافور دارد بکذارد حاجت نیست و هر فتیله را مرهم کافور آلوده کرده
بکذارد تا تواند از چیزهایی که بر کار خراج کذارد مثل پوست کدوی تازه و پوست خیار

و بزرگ کاهو و کاسنی و در منزل خوش هوا و وسیع باشد و از اعراض نگاه دارند
و جماع و قی نکند که ماده باندرون باز گردد اما ناسور چنین زخم بسیار ماند
یا نیش بسیار زنند یا مرهم از زخم زیاد گذاشته باشند یا خام سوراخ شده
باشد یا نیش داده یا فتیله کوتاه که بجای رگ علت نرسیده ناسور شده
یا در گرما گرم پوشیده داده یا در سر ناظر بهر فرزده شده باشد هرچه از چهل روز
بگذرد ناسور شده باشد خاصه در شهرهای سرد که ورم صلب شده و سر زخم
ناسور شود و علاجش طریق آن است که آن را پاک بسازند به پنبه و اگر
گوشت را با آب خوب بشویند پس از آن ایشان را بگذارند تدبیر زخم
ناسور و مرهم آن اول خراج مقام تعیین کند و در جائی مقام کند که خوش هوا
و وسیع باشد و رخت پاکیزه بپوشد و موضع زخم را بسته دارند و تردد
نکند و قضای اول الصباح شراب دو خشخاش باشد با نان کعک بغداد
که آتش کم باشد و جائی که از شهر و ده بیرون باشد که بوی روغن
و نان با آنجا نرسد و غذا گوشت بره طعام کند با آن آب گوشت
بخورد صفت مرهم ناسور ۳ روز این مرهم بگذارد تا زخم را
با صلاح آورد لعاب به دانه لعاب خطمی لعاب کتیرا با روغن گل

نمد

منجمد کرده نافع بود صفت مرداسنگ مغسول کرده چهار مثقال موم

سفید سه مثقال روغن زیت ده مثقال صفت روحی ۸ مثقال همه را

کوفته علی الرسم مرهم بسازند تا بطریخه و بگذارد نافع باشد اما زخم سرطان

زخمی بد باشد پر آزار صفت او آن است که اگر بر موضعی باشد که عصب

ندارد داغ اطراف زخم های رد باینده گذارد پس از آن شوربا و عدسیکی کوچک بیاورد

تا همه روز بلیسد و ابو عمال آورده که زخم ناسور سرطان باز کرددد و دارو های

خشک کننده بگذارد و از توتیای هندی و شاهدانه عدس و مرداسنگ مغسول

و مامیران چینی و بسفایج و غذا ملکه در ناسور گفته شد و برگ بید و نیلوفر و کاهو

بگذارد سود دارد و از موضع چنانچه گفته شد و غذا زرده تخم نیم برشت

باشد اما زخم خنازیر در این زخم خود را معاف باید داشت و شربتها

موافق و اطعمه لایق بنوشد مثل شراب عناب و شراب گاوزبان و فالوده

از شیره نبات و چنین بزرگ تیز داغ کنند بر جائیکه از گوشه گوش تا آن

رسد بشکافند و داغ بر آن گذارد و از آن خلاص شود اما بیهوشی دارو بدهند

تا بیهوش شود و بعد از آن بشکافند و رگ را بیرون آورده و داغ

با آتش گذارد و سرخ کرده بر آن میان کشد و لعاب دارو بگذارد و به بندد

وبعضی سوخته گذارد ضعف لعاب دارد لعاب به دانه لعاب

اسبغول ولعاب خطمی لعاب تخم کتان با روغن بادام بپزد تا

غلیظ شود وبگذارد که نافع است وبعد از آن مرهم نقره گذارد

پس از آن مرهم ماميرا پس از آن مرهم شفا پس خشک دارد گذارد

برطرف شود وغذا اطعمه غلیظ بخورد مثل گوشت گاو وحلویات

وخرما وآنچه بدان ماند نقصان عظیم رساند اما فصل پائیز بدان که

فصل پائیز نسبت با بهار فصل ها از اعتدال بیشتر است جهة آنکه خزان بگرمی بهار

تابستان اندکی موافقت دارد وچنان هوای تابستان خشکی بسیار

کرده وفصل بهار بخلاف آن باشد ودیگر فصل پائیز میل بدو طرف دارد یکی

فصل تابستان ودیگر بزمستان نه بیز آب گرم در زمستان رود واز رما

فسرده کرد وتنج کند پس بدین سبب در این هوا اشتهای بد گردد وخارش

صعب پدید آید وورم های بد پدید آرد وهوای خزان چنان خشک است

جمع گویند پس باشی که معتدل تر از همه بهار اما بدین سبب که آن زرد

تحلیل کند این بدن واز آن سبب گسست بیماریها از دی زاینده پس

و شود بدن را حاجت مسکنه در این هوا

هوا بدن را اجابت داده اند که در این [illegible] البلد بجهت

و بدن را نسبت و غضب بقا و صابحی و بسا [illegible] بدون تا بدو وجوف [illegible] انستی

دلیلهای نا سوی و حرکت آید و لطافت [illegible] شود و ضعف [illegible] آب [illegible] ابله

میرسد و اخلاط در [illegible] و کرمی [illegible] واقع شود [illegible] درسیاه مساعم [illegible]

عرق بسیار از آن [illegible] و [illegible] شدن آن هوا [illegible] درحه [illegible] دو وقت

نیز هوای کرم در آفتاب و [illegible] سفید و روغن [illegible] بکلاید جو [illegible] سلعم [illegible]

وانتلک را اختلاک کنند بکی کتی او [illegible] باشد [illegible] مسهل هم [illegible] کنند

کل سرخ [illegible] مسهم [illegible] بعود و [illegible] بکلاید [illegible] افتد [illegible] کهنه [illegible]

علف [illegible] اجل نماید [illegible] و جمیع اخلاط [illegible] روغن [illegible] مسهل [illegible] و [illegible]

که از مهم [illegible] والتلک [illegible] و طوطیای هند [illegible] مسهم [illegible] صفت [illegible]

مصطکی و مرد ارسنگ شسته و طوطیای بادوی با اندا [illegible] نخ [illegible] بکلاید

باشد نافع بود زعفی [illegible] کنند طوطیای سوخته [illegible] روغن بادام [illegible]

که دفع [illegible] کوشته [illegible] بود و [illegible] به [illegible] و روغن بادام [illegible] التلک

طین مختوم [illegible] همه [illegible] خشک شود [illegible] علاج آن [illegible] باسه و

فتک [illegible] الکوده [illegible] باقی [illegible] اما [illegible] و [illegible]

کل سرخ [illegible] کنند [illegible] کنند [illegible]

حنا [illegible] و [illegible]

بدان انکه افلاطون [illegible] صاحب
زخم ببیند کوید که بصعود رسیده ببینند اند یا حرکت
معلوم شد که زخم از انجهت که سیم نکند [illegible] بوده که زخم وان [illegible]
انچه سبب شده آب در زخم بدید با حالات بوده که بحال زخم غیبت بدانکه
کوشت آب بد بوده در حرکت بوده همکان آورند تا به زخم بسبب بدین سبب
بوده بآن سبب زخم [illegible] بیمان بدان عادت [illegible] کاه هیچ
دایم حرکت لبها واقع شود [illegible] بدان [illegible] تابه شعود
ان دکها حون شده بدو آن بر یا [illegible] هر وقت [illegible] ومرهم [illegible] آب دندان
نماید که انچه کفته شده [illegible] زخم را [illegible] سبب نکاه کنند
وکامه [illegible] بالا [illegible] مقام کنند و زخم [illegible] علاج باصفر شود
وترد بوده [illegible] باقی دران کف [illegible] دفع او
جامع و شهوت [illegible] مرهم [illegible] تابه شعود [illegible] بکافند و اکر داغی
دیکر باب [illegible] معلوم [illegible] ازان داغ کنند [illegible] بکافند و صفت
اما زخم خنازیر هر کاه [illegible] فصد [illegible] کرد یاب و فصل
اول بدین [illegible] مرهم بقای [illegible] آن فصل
بیجوف آورند اول [illegible] معاودت نکنند [illegible] هند و [illegible]
سب [illegible] مناسب بد فصلها
خنازیر [illegible] و دواها [illegible] ان
شکافتند [illegible]
دیکر بابند

معالجهٔ زخم خنازیر

دیگر باشد

دیگر اگر دوری درستی افتد و ایم آن ان

دیگر بباید مثلث دیگر بکجو و نضج و ایم آنکه طالب

دایه و بباید برود در تریه بشود [illegible] که بماند سطان را بالا و غاید

در اینجا و فنی [illegible] استانیم سطلان [illegible] ضم اول بدن و سطان بشود و دی

بوی نگاه دارد فلاسوا باشد که چون باید که بپکنند حبه‌های لطیف و کوکوبان باید

شود و سطان نباده [illegible] ستان آن بر سکهان باید فصل حبه و طلیفه [illegible] حمی

و چیزهای بدیخش کرده فشتا آن بر [illegible] غذا در آن کوشت [illegible] استاد و ضم [illegible] صح

علاج آن در علاج سطان کفته شود و معده غذای موافق [illegible] دارد [illegible] و دیم آن کرده

شراب آلو و شراب بید و غنچه بادام و ضماش سعد دارد و دفع شود و حبه و [illegible] فصد بستان

نافع باشد و کحل [illegible] که افلاط آن بعد دفع شود [illegible] ستان [illegible] باشد

کر کشیده بود در آن کوشت [illegible] فصد باید که کهنه [illegible] آلت بلبله حبه [illegible] دفع

و غذای بهاعد [illegible] بدن [illegible] فصد ببارت باشد [illegible] های واجب [illegible]

در آید بسبب فصل باید [illegible] فصد [illegible] غلیظ و [illegible] و خبیثه

بسبب [illegible] سبب [illegible] هوا [illegible] سواد [illegible] و [illegible]

بعض [illegible] و باران باشد [illegible] بدن بمانند [illegible] شود

و سلد [illegible] عضوی که ضعیف باشد [illegible] آکنی

و شنیده و [illegible] و فلج [illegible] باشد [illegible] بیان [illegible] باب

فلج و [illegible] کرده و بواسیر و شقاق

و تشنج و [illegible]

کف

زخم و طان

ونشستن ن

بسیار باشد و در فصلها بر ولی چون فتادن

بیشتر از فصل ای دیگر باشد چون از آتش و آب سرد

و نشستن و بیرون شدن و تو بیخ خفتن از ... و ایشک داد به نقصان کند نشستن ... اسهال ... حرکت های گرم و بدبا

و روغن زاغ و آن چه بدین ماند بسیار باشد چون او تا هوای معتدل باید با بی فصد ... بت ... ی

که هنگام بروزان در درد و از ابسیار باشد چون ... علاج حفظ باید عمود ... فصد ... ی

پوشیدن مثل سنجاب و سمور و قبقان و در خوردن طعام ... خوردن و مثل ... در ما های ... ز

قوت ... پذیرفتن و طعام خوش گوار خوردن و طعام ... خوردن ... مقام ... کرده ...

منزل نمودن گرم و جو نیش هواکه عفونت نداشته باشد ... گرم ... ایند ...

باشد و مقام تنگ نقصان دارد از بوی روغن چراغ دور بودن ... حرارت

و صاحب بلغم را اصفرار حرارت بگیرد و خواص ... آنکه ... خوردن

در مزاج بوده باشد و شراب ... بیماری ... آنکه ... سفید

و آن شراب بود که ... کرده باشد

در فصل

ثقال
مبارچه نخیه نباشد و نباید از تشنج
سکبه که ماش تا نفخ او کمتر باشد و در زمستان از حد اعتدال
اوان بگذرانند تا نفخ او کمتر و در زمستان زیان دارد و میوه‌های بی‌نقصان
مثقال الی اهتار و مثقال زیان دارد بیرون نیاید و آنچه بدین مانند و نخود
و در مقامی که باشد وقت حاجت بدل کردن بیرون نیاید و آنچه بدین ماند بلیغ نمایند
انگور و خربوزه و لیمو و نارنج و ماش و کشک و سکنجبین و دیدار سعی بلیغ و آن بر آن اقتدار
و در مجاری جوشت مثل گوشت مرغ و پیلاو و کشک مگر آنکه فراخ باشد که دوم
و در خوردن باید وقت گرفتن ماده و دفع ابدا نکنند خلاصه آن
ماده در دو کردن که بوده و حمله را با بپزند بکنند راه تراوف
باید حرکت بسیار کنند جا برف بالاتر زردو ریلیب سازد
بیرون بار گردید نخ ها ازان زحم را بریند بردو
[illegible]

علاج حلق گلو و دماغ

مسکه رشته تا اوازان

مثل باشد سبب باشد هرکز آواز نبعه

منفعت نقوعه ازالت سبب بود یا ورم بر یوضع

نقف چون در زمستان دهان بر کشن د خواصه اکر علت

از وعضلها افتد اکر بالغ نه بود کوی نهادن طبیعت نبه بخورد تا اندک

درکذل باشد یا طلق الا مطبوخ ملایم که قابض طبیعت بیتر باشه داروهای قبض رسنان

مادیه را تسکینی دهد ورم دماغ از این فصل حقیقه طلا کنه تا سر کرم باید بزند

حقیقه تخم کرفس دیلک ورم ورشته دیبی فصل طلا کنه و با درد بران نوزد

بجخه تخم کرفس دیلک و ورم حقیقه حرجه کرم کنذارد ورم رفض کتیر دیکر انکه فتیله

بجته کننده

و کنذارد یا در مقام کرم کنذارد بسی حقیقه هوای باستن ... برافتیله کنذارند

و نفس و ورود کملیل باید بر طلاق هوای ... بتابه بر افتیله کنذارند

بخواهد و هرباره که زخم را ... باند و علت نه و دو

زخم را افسرده باند بسبب انکه دو ورم

باند صلب نبه باند

۱۳۰

خواهند داده

بهتر شود با لای فتیله چشم علاجش منقف

سخته کنند اردنا رنق ان زخم ... بیش دلعف نبق ازان

به ... که دران مبالغه نکنند به بیش ... باشد جمعهای زخم

مثل زخم زیت لی ... و دو وقف کردن نکلت شد افتاد انامع باشد ... صفرای و علت کوید کرار حی

مرهم ریسل بکذارند ... که باران بارد و افزا ... نتور ... موافق باشد خواهد

بزنا بید زرداب مثل ... از عقب ... خوردن ایشگاه دارد

بسیار خوردن ... محاربه ... عوامت کردن ارد و طرف ... داغ کرده خوردن ... دلوسا

از بوی ... باشد ازبوی ... ترشی ... و روغن ... باشد واکر شب ... باشد ... باشد ...

از بوی ... ... و اکر شب ... باشد ... بادام و ... خورد ... خورده

وغذا ... بیه ... خورد ... روغن بادام ... خورده چون ... خورده

... نخی ... و ... شیره ... بیاید ... تود

نافع بود ... این ... ... اکرام ...

نافع ...

وبعضی را
نقصان و مرهم ان از زرانق
وخطمی و زنیان ماینا ورسنج وروغن
کنجد دکنم وکتیرا وحلبه وشیر الاغ وشیر گاو وزیتون
ودیگرای نبیند نافع بود ودیگر او وتخم خرخ وکاهو قیصوری دیبه
وماميران وخبي ومشتعل ونبات بگذارند نافع بود ویاغوره کنه از آب گرم شکم ادیم
مرغ ولعاب خطمی واسبغول فروش بحج ار بعضی نه بنت کوفتنا کی نه حوث ینابه بهشه
وارد وکود اب کوفت الطیب الملک انجیر الاود وعنب هندی وفلدس خیار شنبر
ناعوق کنه در طرف نود و صفر البرق اوالعرصم دل ورکنادر منداکف با لله
وبعد ازان بعضی دیورو وارد وکود وارق وسخن کنند وکاه خطمی بگذارند
وارد مرنج وتکلیف بیارند وارد کود با قرص او با کاه خطمی بر ریزند
وبرکنان بطلع وبعد ازان ورق انجیر
بگذارند بعید را اگر فته جوز
بعید تقع

دازه

وتره دارند
وورق نیلوفر و کاوزبان بپخته بگذارند
وآرد جو و تلخه و دیگر ازین ادویه
و گل خطمی نافع باشد و دیگر سرشتن بر سر طلیهای بگذارند
تمر هندی نافع باشد و دیگر ازان مرهم پخته
یا پیاز و مغز الوودانه نافع باشد بسیار ازان بگذارند
روغن گاو و روغن کل [illegible] نافع باشد بگذارند الا [illegible] آن گرم کرده بگذارند
در وقت نگاه کند یا اسفیدان [illegible] و درین امور نافع
بعض داروها که گفته شد گرفته با آب بزند
چنین رنگ به اتفاق و گندم گرفته و سرکه نشت و دانه الصحاف [illegible]
سکه نافع بود و [illegible] به [illegible] الطحلب
که نافع بود و دو قرص کردن اگر زخم در [illegible] سر و قرص [illegible]
و تلخه و گل خطمی [illegible] بجنابی بگذارند
زخم
واین مرهم گذاردن
شحم [illegible] و تره مصطکی
دانه خرمای هندی و پیاز نخ و دیگر
دارو نخود و روغن دنبه بگذارند
برند و مرهم گرم بگذارند
[illegible] ازان علاج

سوختن را از زخم
و سبل

سوخته و زفت و عاقرقرحا بکذارند نافع بعد و بالای آن مرهم [illegible]

[illegible] بعد بکذارند [illegible] با ایشان مرهم [illegible] و اسب [illegible]

این مرهم [illegible] بکذارند [illegible] سپید ازان [illegible] زنگار [illegible] مرهم [illegible] بکذارند

بکذارند [illegible] بیرون کنند فتیله [illegible] بکذارند و مرهم [illegible] مثقال

[illegible] ده مثقال [illegible] ازان [illegible] و بکذارند

[illegible] و روغن [illegible] و اسب [illegible]

اکر زخم را [illegible] و [illegible] و [illegible] بکذارند [illegible] و لعاب

[illegible] کنند [illegible] این مرهم [illegible] بکذارند [illegible] و [illegible]

[illegible] و بالای آن [illegible] و بکذارند [illegible] زنگار [illegible]

[illegible] صفت مرهم [illegible] و روغن [illegible]

دارو بکذارند [illegible] و لعاب [illegible] مرهم [illegible] نافع [illegible]

[illegible] و لعاب [illegible] مرغ چون اندک [illegible] ازان

[illegible] این [illegible]

واکر دیدی

وقت غور کنند باید ... ببندند و نگاه ... بیرون ... و صباح

ند یا ملبب شود کرم ببندند حلوا نافع بعد ... آتش ... آلوده و صباح ... جوان

ولله و ازان کرد از کنند روغن ... و در ... آتش خوردن ... کوشت مرغ جوان

وجسم مالد و چیزهای گرم مالد ... و غذا و نان ... دوا ... خوردن ... در

شراب افتیمون رومی و شراب بنفشه ... مداوم ... تناول ... نافع ... اطعمه

ونیاید و کوشت بره کباب عوضه و طعام ... پرهیز ... بیدان باید ... تا

در علاج... (in red)

زمستان زخم خنجر و کارد و نیزه ... و اکر باید ... ببندند و اکر باید کرد

جای زخم را ببندند با ... و اکر بدوزن باید ببندند و در جای کرم

بدوزند پس از ان ... بالای ان کذارند ... ببندند و دیگر باید کرد

اورا به پوشند و در بین قطعات ... زخم بهتر از قطعات ... و ... شود

بجهت آنکه ... زخم ... شود و ... زخم را آب

ندهند

شوربای تخم خوده

گندم شوربات [illegible]

چرب با نخود [illegible] خرف [illegible]

[illegible] سیر [illegible] که از [illegible]

و آب نخود خمیر نماید [illegible] ازان [illegible] داخل

رقعه الند تا بپزد [illegible] بسیار ازان [illegible]

مذکور داخل نماید و جوش بسیار دهد [illegible] وقدری [illegible]

تازه یا روغن مسکه چهار استار داغ [illegible] شوربا [illegible]

تا ببیاد و ازان روغن را بریزند و پیاز [illegible]

و اگر خواهد [illegible] تخم مرغ در آن [illegible] صاحب [illegible]

[illegible] روز [illegible] بپزد [illegible]

[illegible] و نخود [illegible] روز [illegible] بپزد

نانبته [illegible] چرب نماید [illegible]

روزی یکبار — برگذاشت

زخم را پاک نمایند و نباید گذاشت

چرکین شدن زخم و نشیند و زخم بخورد ندارد

نخی لفتی بسیار نگاه ندارد و مردم بسیار ترز دوا نگذارند

که بسیار باشد و بوی خوش با بخور بیاورند الکهربا ۵ بحلال نقد و دار صینی

زخم را به بندد و به دست نگاه دارد بیش از آن که چرک ... بکند آرد

زخم تازه

مرهم زخم تازه اول گذارند ... نقد سفید آب سرب چهار مثقال

مرداسنگ مغسول ده ۳ مثقال روغن زیت

صفت ... درکار ... کندر لله

سفید آب ۳ مثقال ... مثقال ... کنجد ...

ده ۳ مثقال و برنج ... آرد ... مثقال

و در ظرف نگاه دارد و لیکن ... ۳ مثقال

روغن کنجد ده مثقال — مومی ... ۳ مثقال

لعاب ... اند رفت ... استعمال

خمیر را ... آماده نمایند

منه تا بند مرهم مرهم دیگر

اگر خراج باشد مرهم مرهم نوره نافع بود و از ان که

مرهم سفیداج الذلک یا مرهم [illegible] وغیره احتراز باید از ان بلعم و زنبق

بوی نان و روغن و شلث [illegible] از دو فصل ترشیها [illegible] احوال [illegible]

باروکها و [illegible] مرهم را کهنه کند [illegible] و از اسباب [illegible] کنند [illegible]

بیه آید صاحب زخم را دشوار باشد و از اسباب برودت هوا اگر تردد کنند زخم [illegible]

بهتر موافقت باشد و درین فصل بسبب [illegible] زخم باند و بدن همه وقت

وتلبس کند دنبا نود شود و [illegible] جا مقام کند زخم [illegible] درین وقت الزار اسباب

درد ناک انند ولاغر و از نبض و امثال اینها [illegible] درین [illegible] و طعام کبابه

وعده ای مرا موافق [illegible] مثل تخم مرغ و کلو ثبت کوسفند جوان [illegible]

کردن نافع بود اما در حمام [illegible] سرد کردن [illegible] را در حمام [illegible] کوسفند

زخم خصیه و قضیب باشد و عسل و روغن [illegible]

درین حال موافق باشد [illegible]

[illegible]

انتهی

و چیزهائی نخورد مثل بالنگ و هندوانه و کشک و سرکه و لیمو و نارنج و هرچه ترش باشد و سرد زحم را نقصان دارد و حکیمی در اول بار داند که آبله دار آتشک خواهد بود اگر مانعی از هوا و غیر آن نباشد فصد باسلیق کشد و جوشانده بخورد تا بحار معده او کمتر باشد و قوت آتشک را فصد و حصول مسهل توان شکست و از اکه شراب نتوان داد عرق دارچینی و بادیان و قهوه و چای موافق بود و از برای حلویات حلوای سیاهدانه بعسل و روغن بادام نافع بود صفت حلوای سیاه‌دانه بگیرند سیاهدانه و اندکی بجوشانند پس نرم بکوبند و با آرد گندم آنقدر رسیده روغن بادام یا خشخاش یا روغن ارده که روغن کنجد باشد بریان کنند بدرون بریزند و حلوا سازند اگر بجای عسل شیره قند و نبات کنند شاید و از میوه های زمستان و تابستان اجتناب کند و اگر تقویت قوه طبیعت خواهد علی الصباح شربتی از قند سفید و عرق بادیان و عرق دارچینی بادرق نقره موافق بود و معجون نوشدارو و حلتیت موافق بود و غذا گوشت مرغ قلیه بیخته و قرنفل و جوز بوا و فلفل دارچینی بدان ماند و گاه زرده تخم مرغ خواهد نیم برشت بنهد و گوشت مرغ و اگر حرارت باشد کچری خالص از روغن مسکه تازه نافع بود و خشخاش

ابله و آتشک

ما اینهم
ورغیه و قصب وهر صفت
معجم کرد یا اسله هم بکاید ان بخم ابله و آتشک
صالح کرده است ایکاه با اقل عن بخم اهر معام سفید
کنا اند ناو دبیر شود روغن ریب از اهر حوصله ابدانا حاصل کند
سر مثقال لآب کنند ما ۲ مرکات هدل ی صالح نموده بکلیا نشود بکلید اندو ها م
طوطیای سفالی شستر امر بعد از کوفته علی التیم کرد فیلد شود و بدین سبب
ودیم را بکشند و دم آتشک را ناد و بسر ما نابایک ابا است و بهبی شود بالبدون سبب
کذارند تا دست ایی دارو روی ملایم گوشت ناخن ببرد با اند و بیایشد بدیا باشد
کرنا قص باشد خشک دارد بر قصب و هر جای عصب باشد کرد کهانی ها مکه
کرباشد اغاز را بیدا شد وبد کنند و بکبه فالج آورد بدان جهت کرد کهانی را به
وسبب خیک خشک دارد و آن را بکبره و ماده دست آنها عمانند و علتهای
آید و درد عظیم آرض شود و هرجا که آن جا و عقب دارد دجا هان را
بار یک و کوبند و عصب را نکهای کنند و در اصل قصب از عصب
بدان سبب دروی آفتهای عظیم افتد و باشد که زخم صنوبری شود
و ستر کرده و در تنگیا با کودک و دو آن باب بیشتر
خاصه آکو دم کند در این صورت
مرهمهای ملایم
کذارند

صفت

صفت مرهم که

زخم عمیق و زخم قضیب را

نافع باشد بگیرند روغن زیت ۲ درم مامیثا ۱ درم صبر ۱ درم [illegible]

کنند بسایند ۲ درم [illegible] ۲ درم و روغن و موم را بگدازند و تخم مرغ با

موم سفید سه درم دوا را بسایند و روغن تخم یا اندکی سفیده [illegible] و آماس را

در روغن بریزند چون نیم گرم شد و خاصیت این مرهم آن است که بخوش آورند [illegible]

آب [illegible] مرهم ساختن [illegible] باشد و نضج کامل کرده بماند علی الصباح شب [illegible] لطیف

[illegible] خاصه آنکه [illegible] آب کشنیز و [illegible] نقصان بسایند و اندکی بیخ بسایند

[illegible] باشد و بعضی از عفونات و [illegible] بریزند و آن را بشکنند و بعد از آن

[illegible] مرغ [illegible] و سفیده تخم مرغ در آن [illegible] کنند و بعد از آن

[illegible] روغن باغ کرده در آن [illegible] و [illegible] دو باشد [illegible]

[illegible] اعراض دو [illegible] و مسهل

[illegible] فصل و بیرون

آرد در آن بریزند و از تب [illegible] حمام [illegible] باشد و سبب [illegible] استخوان

و باشد تا بهتر شود و [illegible] در حمام حالی باشد [illegible] آنکه

[illegible] استخوان [illegible] ماده [illegible] اندک [illegible] نمود دیگر

مالم سفالی کنند [illegible] است که [illegible] ملاحظه باید [illegible]

ناقص کنند این [illegible] جهت [illegible] شود [illegible]

دانستن سیاید [illegible]

[illegible]

زخم عمیق

و زخم قضیب

دواهای چشم … راید …

عزاره

راه به بینی ده … بکی بلکه … نشت

جهبات بکی عزیز است و بکمر از این بینی … نکند تا جا رهلاک … و ذات

که انان را ضعف … آید و در این امر … خواص ازاندرون دماغ و حلق … از دهان

نشود و اگر … ضعیف … اعضا … شود … نوبت … در حال … کند

بگذارم … دار … علاوه … بیایند … از چشم … چشم

خورد و … و معالجه … عفص … چشم

حسته … چشم … بگذارد … که بگذارد … الانفعال … چشم

بگیرد … لعاب … و لعاب … کنیرا …

از دماغ … چشم … بیرون … باکام … و حلق … و مقام … اطلاطلاق …

این مرهم بگذارند … شبه … انچه گفته … مثقال …

بر موضع نزدیک اعضا … جلبغوزه ده مثقال … پیه … مثقال توتیا … سه مثقال

کوزاندوقنجیکه

ایه ار

ع الرسیم مرهم مجربدر ان کهنه خندن

عصفور اکراجرت ودیره پاک عفص تیبیان مردار سنک

بکذارند واکر درد ورون علق بکمار دارند واکر خصیه ختک نکد مردار دعوارون

لعاب به دانه بکمار دارند ورد دعوارون زرکلی دروغ

منقول شلنانج عدس عسل وکل مختوم بکمار دارند ورد دعوارون

مرهم بروورقی ولد نافع در دیره بدن ارون دروغ

مجربدر ایکی نبذ دروغ ار حلوا اوریجه ناپاک نافع در سفیده

باجیر باکنته موضع بچه تیتلاد روغن وقتلادار ... اکنده مرهم ... زخم

لعاب الدانه نفحیه بروبت لاز ونازورون سنک ... مرهم ... اکر ... ایله

وراز دخن اوچی تلیا ... وراز صورت سیمان ... نافع در

... نافع در ... مرهم ... ارده وبیوبیه کتمه

زخم کوهنه

تاریخ ... در فصل ... مرهم ...

رنقیها ... تقیب

ودر معجون ... وارد ... وار لبربی نیون ... آب

... نگذارند وارند ... مازوی ... اعنی ... ومسح

بخیساج مرهم ... ابن مرهم ... نیکو آید نرمه

لا ابسکر ... انعا ... مجموع ... ادهان

تکفا ... کلاننه ... ومانند ... و اگر ... ابن مرهم

با سیاد و ارن لا کالنند ... و اگر ... ندبه رنیزد

ومرهم ... و در ... بدهد ... اوان ... نیکو ... خطی ... غلیظ

... اگر ... بزند در ...

اگر ادرعنی گرم ... مرغ ... بیض ... و ... نیک ... بنفشه

نکلاب ... ونعنعا ... تخم مرغ ... ونعل ... ازان

دیگر صفت ... در ان ... صلابه ... اسفیداج ... ازان

وهرداز ... نشست ... صلابت کرده ... بیمار ... وارد

کرفته ... درآن ... بادیان ... صفت المرهم ...

... مرهم ... کندارند ... قطع ... آید

الخ

باید نیز

کارد کج بقابض تیز و زبده

و دران نیامی نیز باشد ... قطعه ... شفق

و از فولاد ملایم [illegible] سوراخ [illegible] آن جوهر را

[illegible] جوهر [illegible] آب بیاید [illegible] بخیه [illegible] بیرون آید

ان را الت از روغن زیت جوش [illegible] و غیران بماند [illegible] می کمال جوهر [illegible] که از میان [illegible]

کار می فرماید آلات [illegible] کند [illegible] بیا [illegible] انجا [illegible] آرند [illegible] بسیار [illegible] زند [illegible] از آن

یکبار زند الت بنفش خوب [illegible] گرم کنند [illegible] روغن [illegible] نموده [illegible]

روغن زیت [illegible] کشت [illegible] جوهر [illegible] که دران روغن [illegible] که ازو [illegible]

[illegible] بپیچد بران زخم بنهند و در وقت [illegible] در غلاف [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

پیکان از بدن بیرون آرند از فولاد جوهردار ملایم باید دران گیرا خوب داشته

باشد و خورشتی داشته و [illegible] باشد که [illegible] بشکنند از ابرو بدان [illegible]

پرگیر تر جنس جراح خواهد که تیر یا پیکان از بدن کشد در ضرب اول خوب و محکم باشند

بگیرد و اگر صاحب زخم نیز تاب [illegible] دارویی به هوش [illegible] در جمله اول [illegible]

بدر دهند بعد از آن بخواطر جمع پیکان بکشند و اگر [illegible] از کشند و پیکان

وردونا

بعض محلهای بدن یا وردان حسب بدن حالی نشتر کیفه بر وزند

موضع شکستگی ودانه ها بحر ... وفیه نقیصه بخواهد رسید

زخم هی یا نقصان ... کفه دارد ... نقصان ... بیا دو حبه از به

بالدرون ونند مرحمه تدارک دارد وارد ... فصل ... و ... از به اداره

که زخم بالای سر بدو ... دارو ... و در ... نظام ... احمد ... و ملاطون

خالی شود اثر از در میان ... که ... بیعت ... و ... ز ... از صعود ... ندانیم

درمنان ... و جای ... لا کلید ... سلطان النساء ... بغیر ... بیان

زخم ببند بگوید بدان صنعت ... بیرون ... مع ... الراسه

وجراحان ... زبینه ... اورد ... اروغن ... اورد

زخم کاری ... ثلث ... جهد ... از ... که ... بیرون ... اورد

زخم ربسته ... اراز ... وانرا ... بدیر ... بینه

وجراحان آن کلوبها ... ... کسمه ... ازخون نامی

روغن ... کسمه ... تیسست

سازند ... دیست

جب

ازمالند

وانجا نیفتد به بیس

علاجه وی هنوز ار ان ... [illegible] کنند آرند

چون برخیزد و بچکید و ... [illegible] خرد کرده ... [illegible]

از بیرون آوردن کلاله رحم را ... [illegible] بلکه ... [illegible] بیرون آورند ... [illegible]

و تا از رحم بر ... [illegible] بیرون آوردن از اعضا ... [illegible] رحم ... [illegible]

فاستفاقتی بیان ... [illegible] و ... [illegible] بیرون آورد و ... [illegible] بیرون ... [illegible]

بجنبد ... [illegible] بیرون آید ... [illegible] باز ... [illegible]

... [illegible] بیرون آرد ریخته کرده ... [illegible] واز ان ... [illegible]

یکطرف ... [illegible] باید ... [illegible] نیست ... [illegible]

بیست ... [illegible] باید ... [illegible] کنند ... [illegible]

... [illegible] بیرون ... [illegible] ... [illegible]

... [illegible] و دیگر آنکه ... [illegible]

و در رحم [illegible] شود گاه ... [illegible] نشست [illegible] کنند

بس گفته‌اند [illegible] و در آن [illegible] بند [illegible] نیز

و جراحان [illegible] نیشتر [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] آید [illegible]

و موضع نیشتر [illegible] و اطبا و جراحان [illegible] گاه [illegible] بسبب [illegible] ان

نشتر از [illegible] بشکافتن [illegible] بیشتر [illegible] آید از [illegible]

نشتر [illegible] و آن موضع باید [illegible] بیرون آید [illegible]

نشتر با چاره [illegible] باید [illegible] بشکافت و چون [illegible] آید و [illegible]

که [illegible] نیشتر [illegible] به آن [illegible] بسیار [illegible] و در آن [illegible]

[illegible] و [illegible] اما نیک [illegible] بجوب [illegible] است [illegible]

نیش بسته [illegible] باید [illegible] از فولاد هموار باید [illegible] باید [illegible] که [illegible] باید

[illegible] و نیش [illegible] زیت [illegible] و [illegible] صلابت [illegible]

بدین [illegible] انا بیرون آید و [illegible] داغ کنند [illegible]

باید [illegible] و خون [illegible] اما [illegible] بدان داغ [illegible] نیست [illegible]

اگر [illegible] بسیار آید [illegible] اما [illegible] داغ کنند [illegible] اما [illegible] خواهد [illegible] عضو

[illegible] و [illegible] آید [illegible] هموار [illegible] بدان طریق [illegible] باشد

[illegible] داغ کنند [illegible] و [illegible] وران

داغ کنند

مع [illegible] خنق

[illegible]

عصاره داغ [illegible] را عقب [illegible] خواهد

ندان کاکل [illegible] بیرون [illegible] بیماری [illegible] خواهند [illegible] بزنند

سوخته نقل و از [illegible] الا دادن [illegible] خسته باشند [illegible]

باید کرد [illegible] طلاق [illegible] خورب [illegible] شغاف جوار [illegible] فتد و [illegible] اول

[illegible] حنا زیر یا کنار [illegible] گوش رسد باید [illegible] که [illegible] ان بینه [illegible] واجبان

نکته حنا زیر [illegible] گوش [illegible] بخوابانند [illegible] بزنند [illegible]

بر حنا زیر [illegible] گوش [illegible] کنند [illegible] حرام [illegible] بیرون آوردن و داغ [illegible]

بیرون آورند به [illegible] و داغ بران [illegible] و چنین [illegible] و ان [illegible] بیرون [illegible]

با [illegible] سازند بعد از ان داغ [illegible] آورند [illegible] فتد [illegible]

مقرر [illegible] و [illegible] المنت بیرون آورند [illegible] و داغ بران [illegible]

که [illegible] بر [illegible] و [illegible] بیرون آورند [illegible] و [illegible]

در [illegible] که [illegible] و از [illegible] و داغ [illegible]

[illegible] دور [illegible] داغ گذارند [illegible] داغ [illegible]

[illegible] نقل داغ [illegible]

[illegible]

معالجه اورام

وصفت پخته

ورد [illegible] مرهم سازند که بعد از صمغ مرهم مرهم باید آید که از جمله

وصفت پختن آن [illegible] که در [illegible] ورم پدید آید [illegible] بلغمی

اما البعد [illegible] که در [illegible] تا [illegible] خرفی [illegible] سکان باره

بسیار با زرده تخم مرغ [illegible] خواهد [illegible] و [illegible] بعض [illegible] باشد [illegible]

و چاره [illegible] آنکه [illegible] [illegible] و [illegible] آید [illegible] زنند

یا سوداوی باشد که سرطان [illegible] [illegible] [illegible] بیرون آید [illegible] پخته

و صلب باشد که [illegible] خواهد [illegible] از [illegible] خریات [illegible] [illegible] ابدا

و دست [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ضماد [illegible]

پخته کننده

پیدا کرد حرارت و [illegible] [illegible] آرد [illegible] آرد [illegible] [illegible] ان [illegible]

مرهم ها که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مرهم [illegible] بگذارند مجموع و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و تخم [illegible] ان و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مرهم پخته کننده [illegible]

انکه

مکیدار کیه [illegible] ازند [illegible] بکذارند

فلیتان را آرد و فراج ان [illegible] ضرمعه بکذارند

[illegible] و انقار کنند [illegible] بلند [illegible] بکذارند

گرم زفتن ترشی و دهن گاو و [illegible] بسرخنیک [illegible] بسرم مرهم [illegible]

[illegible] بکلید با روغن [illegible] و با قلیه با روغن [illegible]

مرهم دیگر بسنبج از انگ و الوو شفتالو [illegible] باشد با روغن [illegible]

و دیگر خیارک و بیاض ازکس چون خوب بکوفته و الوو بلیمند و با قلیه خوش آورند

[illegible] بنقا بیاض صالح [illegible] نه دخواه [illegible] کوفته

[illegible] کنند [illegible] و در مراد [illegible] تخم [illegible] سوزی کوفته

[illegible] پخته کنند [illegible] وحلدیت [illegible] الملک

ورقم را نازک کنند و درست بید و [illegible] و گندم [illegible] و [illegible] دیر

کنند [illegible] و باقلا و تخم خیار [illegible] تخم چند [illegible] کنند [illegible] مرهم پخته [illegible] در بید

کنند و بیخ با آرد و باقلا و [illegible] تلبیت کنند

بپخته به بزند و با روغن گاو و [illegible] بنوشند [illegible] روغن

و دیگر خطمی [illegible] و تخم ریحان [illegible] الکراب [illegible] صنعت مرهم پخته

[illegible] و دانه تودری [illegible] و آب [illegible] واکل کنند [illegible]

و با قلای مصری و آرد برنج و دانه تودری [illegible] تخم مرغ واخل کنند [illegible] و آب باقلا

کلسنحه به بزند و بکذارند [illegible] شامید دیگر خطمی [illegible]

و انتق و ولد [illegible] بخت

و مرهم [illegible] کنند

خنازیر

خسته زردالو مغز تخم مرغ

کدوفته و پخته بروغن تخم مرغ لابد بگذارند

ولا اگر زخم باشد بیش خیزه ان بگذارند ضماد

بر زند و بکوبند بگذارند انتوان شکافتن بیش خرد ریش ان بگذارند ان را بر دار

با بیست او را بخته کنند بیخ خرس اول با بیخ از افسنتین ان بیست کنند

که انرا چو پخته شود هر جا که خواهد و هر جا پیشانی نهند ایرسا بیرون باید

سر و را ایشان اگر بیرون نشیند یعنی اسفیداج و بریز کنند یا چدوار خطای و حلبه

هر روز یک بار بیدو و بالند و پس از ان اکر زخم یافت با طلا کنند ضماد بر او حکمه

خواهند پس با سپیداج بران گذارند و از بلکنکلو و شیر حب با گلاب آمیخته

کنند و حب ان بادرهم و با سیر و باد آوردم یاد کن و ده مرهم گلاو و بامیران و کندر

پاکشیده خالص طلا کنند و خیری لای و اشق بنخشه و زراوند و طیب مرهم بسته کنند

بدان مانند سخته بازند بگیرند آرد جو و اشق یا نشاسته را در ان صابون برزنان

پخته کبیده

و سداب و خوز اسه بوزن همه بپزد و بابا خشاش گیر بتمام و ارده با رنگ

پوست خشخاش و اکلیل الملک و بابونه و بنفشه خطمی بر بیخ خطمی و بنفشه و بیخ کبر

ته پزد و بگذارند مرهم زنجار بگیرند آرد نخود و ارزن و باقلا بیخ و انگور گیاه آنها

و روغن گاوان سته مرهم کعبه بگذارند ایشان

حرز نخسه افضل از اینکه

که فی احوال

اول

دیگر تنقیه [illegible] سبب
که اما آنکه از شکمی باید [illegible] بدیگر علل [illegible]
باشد و ضعیف [illegible] علاج کنند [illegible] مجهه و دیگر [illegible]
[illegible] حاجت افتد [illegible] ضعیف معده [illegible]
و هر کس بیند و هم حاجات [illegible] آلت [illegible] و علاج [illegible] است
[illegible] شکمی باشد [illegible] کنند [illegible] خشک [illegible]
مکتوب آورد اما اگر ماده صفراوی باشد [illegible] کنند و جهات [illegible] بریزند
[illegible] حاجت باشد فصد کنند [illegible] کنند و دیگر [illegible]
و مسهل لطیف و اگر حاجت باشد [illegible] علاج کنند [illegible] قی کردن باشد
و ضعیف [illegible] و لعاب [illegible] و اگر ماده بلغم باشد قی کردن
و سنگ [illegible] کشنیز [illegible] آن علاج کنند و هیچ علاج [illegible]
[illegible] و بعد [illegible]
[illegible] موافق خوردن و بعد [illegible] اگر ماده سوداوی باشد
[illegible] کشیدن [illegible] جدا [illegible]
و [illegible] لطیف خوردن و از [illegible] خلط [illegible] بعد از آن
[illegible] و [illegible] اگر [illegible] بعد از آن
[illegible] گرفتن [illegible] خوردن و بعد [illegible] اخلاط [illegible]
[illegible] داروهای موافق آن کوفته [illegible]

اگرچه ... بپرآرد

علقمونی آنست بیرون آن [illegible] و جهیک نمک بسوده بسرکه [illegible]

بخیرات نافع نمک فصد و حجامت طلا کردن نمک [illegible] و خوردن

[illegible] بیرون و خبازی [illegible] فانیذ و غیره [illegible] و لذت خوردن

دار الدحیب [illegible] و بنفشه و خطمی [illegible] و کلیه [illegible] پیچیدن و ابرار

و طین شیرین و بادام و بنفشه و آرد باقلی و تخم [illegible] تر کردن و بر جای

حنین [illegible] و لعاب اسپغول [illegible] خام کردن و لعاب تخم [illegible] بهایت

واز خیرات [illegible] کردن و در میان آن خوب [illegible] نافع [illegible] اما آنچه [illegible]

نطلع بلغار [illegible] در [illegible] بیرون و کاهو [illegible] تا که [illegible] آید چون

نباید گذاشت [illegible] و ناخن [illegible] مکند [illegible] و خشک [illegible]

به بیان و [illegible] چنین زخم [illegible] نیست [illegible] الا اگر زخم [illegible] بماند

تا به بیرون آید و اگر زخم کارد و خنجر [illegible] بیشتر [illegible] هلاک شود [illegible]

از آن سبب [illegible] در [illegible] روز [illegible] نا اصحیحه [illegible] مراهم کنند

[illegible] آن شخص قوت [illegible] و این [illegible] نوع دارو [illegible]

و [illegible] و [illegible] این نوع [illegible] کنند

[illegible]

علاج زخمهار متفرقه

خون ... درستی

بر سینه و شکم ... [illegible] ... بسینه ... و کارد و تیر ... [illegible]

و مرهم ... [illegible] ... شکسته ... [illegible] ... تیر ... [illegible]

... [illegible] ... که از ضربه ... [illegible] ... بخواه ... [illegible]

با ... [illegible] ... در مقام زخم خورده و دور ... [illegible] ... یک ... [illegible]

ریگ ... [illegible] ... و مرهم کلاله ... [illegible] ... بدن ... [illegible]

زخم ... [illegible] ... و کلاله و غیره ... [illegible] ... بیرون ... [illegible]

بدانکه ... [illegible] ... نجاست ... [illegible] ... اما ... [illegible] ... مرهم ... [illegible]

زخم ... [illegible] ... از ... [illegible] ... ازان ... [illegible] ... بخواهد ... [illegible]

ببندند ... [illegible] ... زخم ... [illegible] ... بخواه ... [illegible]

بر موضع ... [illegible] ... بایست ... [illegible] ... ببندند ... [illegible]

از ... [illegible] ... زخم ... [illegible] ... کنند ... [illegible] ... ازان ... [illegible] ... سوخته

به ... [illegible] ... ببندند

از عصب [illegible] درشت و لید بوده [illegible] است [illegible] خون [illegible]

از سینه و درشت و بعضی زخم را [illegible] کنند و [illegible] باید [illegible]

و نیم گرم کرده از ان [illegible] از بند و بعضی [illegible] از بعضی [illegible] حساب [illegible]

و الا اگر [illegible] خون [illegible] شود [illegible] شکافته و [illegible] بگذارد و [illegible] خون [illegible]

ببینند و اگر زخم را [illegible] بدون [illegible] و [illegible] از جوف زخم [illegible]

و اما [illegible] بکرد [illegible] از قصاب [illegible] کنند [illegible]

و بعضی [illegible] بدهند و [illegible] بلکه [illegible] صاحب [illegible] زخم [illegible]

شود با [illegible] بدهند [illegible] از [illegible] آب [illegible] صمغ [illegible] باشد و [illegible]

آب [illegible] از آرد [illegible] از کندم [illegible] کند [illegible]

[illegible] بگیرند [illegible] کذشت و [illegible]

کشته [illegible] در پشت [illegible] و دانه [illegible]

و [illegible] پیش [illegible] و سیاه [illegible]

از [illegible] و روغن [illegible]

داخل کنند

زخم شکم

شوره و آب زخم [illegible]

اب بجهت زخم دار

و نبات چوب [illegible] روز تا بشود باید بپزند

باید کرد [illegible] پس از آن و [illegible] شود باید بزنند

پس او را بپزند [illegible] اگر آب خواهد به بدن طرح [illegible] کنند و در ریگ [illegible] پس از آن با آب [illegible]

کار بندید چوب [illegible] و نشکنند و نرم کنند و آب را داخل کنند [illegible] و اگر [illegible]

پس صاف کرده با زنجبیل [illegible] زخم را خوب [illegible] بهتر آید [illegible] پس بشوید [illegible] مرهم

از اول [illegible] گلاب عرق [illegible] بگیرد و [illegible] زخم را [illegible] بزنید روغن زیتون [illegible]

پس از آن [illegible] این [illegible] مرهم [illegible] بگذارند [illegible] مشغول [illegible]

پس از آن [illegible] مشغول کرده با میزان [illegible] و تا [illegible] مرهم [illegible] مثقال

ده مرتبه به دم [illegible] مشغول کرده [illegible] مرهم [illegible] روغن زیتون الااق [illegible]

می گذاشته باشند و بعد از آن این مرهم [illegible] روغن [illegible] بلور [illegible]

ادویه را به [illegible] آب [illegible] باشند [illegible] ۴ مثقال [illegible]

موم ۳ مثقال [illegible] کنند [illegible] داخل [illegible]

[illegible] مرغ [illegible]

کنند این مرهم را گذارند

روغن ده ل مردار سنگ سفیده ده ل مرکب [illegible] سرشک ع

[illegible] ده ل [illegible] [illegible] مثقال زرد چوبه ع زنگار نسخه

کندر [illegible] عرق ده ل [illegible] نیم مثقال [illegible] ع الرسم مرهم [illegible]

زخم کاری و کهنه [illegible] ده ل [illegible] ده ل [illegible] [illegible] صنعت [illegible] [illegible]

سفیداب دو مثقال [illegible] [illegible] [illegible] سفیده [illegible] [illegible] [illegible] کنند

این مرهم زخمهای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] زخم را [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] صفت روغن [illegible] [illegible] انزروت

گرفته ع الرسم مرهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] الرسم مرهم [illegible] این مرهم

ده ل مردار سنگ سفیده [illegible] ل سفیداب [illegible] مثقال ع الرسم [illegible] آنکه جراحت

صبر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سیم آنکه

[illegible] و [illegible] [illegible] کنند زخم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اروی

سر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

زخمه [illegible]

[illegible]

پنجم آنکه غدد آرد بعضی کبیر است بعضی گرفته نیز

و غدد آن ظاهر نبود و باشند زان بسیار و بعضی از آن بزرگ نیز از آن زاید

آن گوشته [illegible] شد و بعضی از آن اخرا آرد و بعضی از آن ملتحم باشد و آن [illegible]

ریخته در اجزای آن پدید آید و بعضی از آن [illegible] حرارت افتاده است از جرب [illegible]

و بعضی در باطن باشد و بعضی ابتدا [illegible] خطر باشد بسیار [illegible]

و کرده و مثانه و در لهات باریک و در جراحت چگونه [illegible] از آن جهت [illegible] سبب

و دیگر باشد و در لحم جراحت را احتمال [illegible] جراحت [illegible] و قوت [illegible] کسی را

[illegible] خطرناک باشد در طبع آن زبان [illegible] بگردد [illegible] و باقی افضل [illegible]

و عقب آن شده گاه باشد [illegible] کند و بعضی لغت [illegible]

منقطع شود و گاه باشد که از زخم [illegible] نفوذ [illegible] مرکب و بعضی شغل [illegible]

جراحت [illegible] پدید آید یا فراق یا [illegible] شغل بغیر [illegible] و در [illegible]

و [illegible] ملتحم گردد [illegible] ملتحم [illegible]

و [illegible] از آن [illegible] لطف [illegible]

به شود

درضعف زیر سبب قرآت نسخه‌ای بانداده

بیرون آمدن بی‌کم و زیاد بانیه ضعیف اگر آن بیعفت بخت بانکاه نافع

عرق گاه زیاده باشد رفع آنرا بضعیف رفع صبح بخون رفعو و لعفر مفرحات لا اکراه فرام

اگر العفر را از قرابتها بخون بسیار آید و نتعت دللعو و لعفر بماد ارفع و در جیب رابیم

زرد و بسیار باشد بخون و [illegible] بسیار زرد و [illegible] کیان باید ببهار رفع و در جیب

رنجم زیست باشد آنرا بخون باشد از حرف خنک ببند باید بخورد و در بیمان قرابت بغیر چون تو

اوریند و فاده بران نهند و حکم آن ببندند و لکن جارند تا در بیمان قرابت تا آنرا ندارند یابسیند

دیگران را آنچه با جز رفته دیر درست شود و از طعامها و شراب ها چون اندر باید

وبیر ببیر باید بخوردنا جز جیب آماس بکنند و درست کرده و اگر جیب آماس کند فرقه

یک‌لاب بسیار کرم بمنضم بر جز جیب نفخ تنی خیر تند منشه تر از آبار ریسی رنج شرتی بنیت

و شراب فایق بخته اشتر و بر دو در صم کنند آرد آماس آن فم را از ابل کنند و دباش

بابرید گرم را جیب بعضی لعب عضد آرد و اگر سستی بخون بار

نیست به لعضد ما یه باد مجمع بر ایران کند از

خون بان از آن سینه

دار قرابت

کردیم

سر اول

حتی زخم کالا و بنزه و خشخاش و پیکان

بعده اگر پیکان زبان بشکند چنانکه گفته شد و اغلبه الزاب بیرون و لعه بیرون کند

سنبه بر کند و طلبی مخدوم و مرهم گرم و مرهم بندد اگر [illegible] بیرون آید در زیر پیکان

و لعش ... الات حرب برجاخ حواله در زخم [illegible] زخم [illegible] چنانچه [illegible]

بکذارند و در نشستن بابه بیجاره جانان زخم بشود و زخم در [illegible] جراحت [illegible] بسیار بپیچد

و بشکند ان بیجان بیدیدیت و حول جرکلا [illegible] و اگر بیکان ... بیرون تنویه و بیان [illegible]

ببندیابه که ... و اگر خون بسیار رود هلاک شود که و اگر بیکان ... عسب علاج [illegible] بنده و اگر جراحت

و اگر جان ... انه دو اربانخم ... جراحت اینکاده بیب علاج ... بیدیدیت

علاج او علاج قرحه ... و اگر جراحت عظیم [illegible] ان عفونت جراحت بیان [illegible] بنابر

نباید با زبریه و مرهم ... و اگر جراحت [illegible] ... و انه زدن ... [illegible]

دارو ... بنیابا بیه ... تا ... زخم ... بالف ... اینکه بیرون [illegible] کرد

... بنابر ... ... و ... ان ... جراحت

... بیرون [illegible]

و اگر ورم هم باشد از بلغم آید [illegible]

[illegible] فتیله در خون آن [illegible] تازه [illegible] و بالا [illegible]

[illegible] و کرنب [illegible] خشک [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] [illegible]

[illegible] آید [illegible] [illegible]

و از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] تازه [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] فراق [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

۲

بیب

سبب بید و دان مردم از نشتن نقاقه

دیچون رقعه سبب برابر ریخته بهد و بدون اند باید که بعد

و اکر شد اکر ایم تحلیلیات با رقعه کنند تشتت از رحب بیشتر نقاقه

رفو عمل به بیند اند و اکر به ان باشد تحلیلیات نفع زخم را اسهمو باشد بیشتر [illegible]

حرارت نزاب بیشتر از ده یکی بر باشند و اکر بر ان باید ... دلالی [illegible] خلل

و ودعه وانچه برون آمده سبب برو درنج چسبانند و مداوا مشغول خوابانند ... بیشتر نقف

مرحمت را به بیت نکه بارد و مروزند و اکر جراحت [illegible] خوابانند از رحم

درقلب باشد یعنی سرو پای [illegible] بر ان اکر جراحت بالای ان باشد بطل کلمات از دکل

بچون جراحت را به بیندانه قدر بهند باره بر وغن زیت جراحت ترکیف بدان کذارند از السابب مشتغل

رانه بآب و تلود در ب و روغن بادام و در درد ... یا ده موافق و انه اکر جراحت رقعه را سیار تابید

خواص اکر بر رقعه حاصل ریسمان ... هرکز امید بهتر باید در رقعه ان اکر رقعه و تنقیه باشد

درکهای شده یان درون بسیار زیاد است و اکر جراحت ... الرقعه های فرو دیای ... قبل باشد

ضبیع نقف این رقعه را که بیشتر باک شده در میان

از راه عضو ضعیف بکردد و هلاک

[illegible]

ودلالت گاه جراحت

بجهای یا اسیلان خون یا از اطراف [illegible]

بجهت فسخ نوع آنکه خون از آن موضع فرو ریزد [illegible] نه و بعولهان

جراحت کی بر کهف یا یا زدیا [illegible] یا بهلو یا کمر [illegible] نفس

ودر [illegible] آنچه خون [illegible] سیلان کند [illegible] وادوف [illegible] نبست [illegible] خون از [illegible]

دیگر [illegible] از رگهای [illegible] یا [illegible] دبار [illegible]

ودر [illegible] بر آید از رگهای [illegible] واگر [illegible] بیند [illegible] زبان [illegible] منفذ باز

[illegible] اول [illegible] جمع از آن [illegible] دوم [illegible] بند [illegible] اطراف [illegible] منفذ عرق

دیگر از آن [illegible] نصف [illegible] روی [illegible] خون [illegible] فوق [illegible]

وکیف [illegible] درفند [illegible] اسیلان خون [illegible] جراحت [illegible] [illegible] خون [illegible]

[illegible] از آن موضع [illegible] وجراحت [illegible] از [illegible] [illegible] منفذ [illegible]

[illegible] از رگهای [illegible] از زبان واول [illegible] از [illegible] عجم [illegible] سر [illegible]

دیگر از آن [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] کاه

جراحت [illegible] اعصاب [illegible]

[illegible] از [illegible]

دیگر

خانه مانده

دیگر اما آرد

از بهر آنکه عصبها از رطوبت ... نقص خود خواهد آمد

قریب بجز زخم ان ز نقص ... باشد و دارد از میان آن شقاقه ... و وصل لیفه ... عصبها در ... بدان

از میان آن بر ... باشد بدان ... باشد ... عصبهای ... و عفونت عصبها ... ببندارند

علیم ... باشد و انچه در عصبها ... کرده ... و عفونت ... زیت ... بر ...

بکند ... کرده ... معلق ... انکه اما آب ... کند و عفونت ... زیت ... در روغن

ز دین و الله ... انچه در عصب ... باشد ... ازانچه بروغن و ... اللهو صفت ... در ... در دین ...

از بهر آنکه ... که ... روان باشد و ... و اگر ... زیت ... المصر ... بمانند ... در ... اماس ...

علی ... چنانچه روان باشد و ... کرده ... در آن عفونت ... زیت ... بکند ... اللهو

... دهند و اگر ... پیچیده ... بکند آرد ... و اگر ... وقتی

در آن اماس کرده ... روغن ... زیت ... کند ... اگر از عصب ... کنده ... اماس

ان ... حجه باید ... الاماس ... بکند ... دو اگر ... باشد ... بر ...

... عفونت ... خواهم کرد ... و اگر ... بدان ... باشد

... ندیده ... سهو

ورشیلها

از عصبها و رگها و قرحها انرا بعد

بند آورند قیقال [illegible] و آن جراحت را بالا باشد وتحانه [illegible] حال [illegible]

خون [illegible] بکار باید برد و آن خصیه و قضیب [illegible] کنند و [illegible] منقول [illegible]

با بیان عصبها و [illegible] از انجا رباط [illegible] طرف بالا [illegible] ولهاب [illegible] که از ان [illegible]

و روغن زیت چرب باید کرد و [illegible] آرد با [illegible] و آرد [illegible] برود ران [illegible]

که نفشا آب با روغن [illegible] جراحت رسد [illegible] تا جراحت [illegible] از جراحت [illegible] خطر

و روغن بابونه و روغن [illegible] و [illegible] دبیه [illegible] کنند [illegible] در [illegible]

چنانچه [illegible] اگر [illegible] باشد خون را [illegible] و [illegible] در زخم [illegible]

اما [illegible] بیاید [illegible] سفید [illegible] از [illegible] تا انرا

[illegible] و آرد [illegible] و اگر [illegible] حرب [illegible]

[illegible] از [illegible] و اگر زخم [illegible] و بعضی [illegible] را [illegible]

و کسی [illegible] زخم [illegible] بیرون آید و آرد [illegible] فلان [illegible]

[illegible] ز زخم [illegible] کنند [illegible] بعضی [illegible] بیرون آید [illegible]

زخم [illegible] بیرون [illegible] کنند [illegible] بیرون [illegible]

و عسل کنند [illegible]

[illegible] و شحم [illegible]

[illegible]

سکنجبین به تنبیج قرقان

بیاض برص ابتدا [illegible] دوای [illegible] بسیت

وصفوع [illegible] الاسود [illegible] بیرون [illegible] وصف [illegible]

هفت بیت ۱۱ در باب [illegible] از ان موضع [illegible] بیرون [illegible]

که [illegible] ضماد ۲ [illegible] ده [illegible] بیرون [illegible]

در باب الآثار [illegible] جو [illegible] روغن [illegible]

موضع [illegible] بردارند [illegible] از ان حرقه ازند [illegible] روغن [illegible]

[illegible] روز [illegible] بباید [illegible] از ان [illegible] جدول [illegible]

[illegible] ورفع [illegible] کنند [illegible] بیکران [illegible]

[illegible] الصباغ [illegible] نافع [illegible] اقیة [illegible]

اره [illegible] ازند [illegible] خلعت [illegible] حاجت [illegible]

[illegible] تازه [illegible] بر [illegible]

[illegible]

صفت ... از رحم برون آرد ... سنبل ال

اشجه زراوند از رحم ... بامثقال مقدم ... جداست ... خطمی ال ... زنجبیل

بگیر در روغن زیتون ... ال ... بامثقال ... ابن مریم ... رحم ... بالای ...

بامیران خیل ال خطمی ... ال ... بسرشته ... ضماد ... ورثیان ... بخور ... خورد

ابهر ادخل ... مخصوص مرهم ... بسازند ... خبیث ... سرشته ... سرکه ...

و اگر دارو ... بگذار ... و اگر درد ... سرکه ... بدر ... نیک ... گرفته

تا رحم از ... باز آرد ... [illegible]

از آن پاله ... ورحمان ... در لعوبیت ... خوار ارد

صفت مرهم ... بر ... ارحم

منعلال ... بحوز ... نیشته ... اعضا ... خبیث ...

بخورد و اگر ... خبیث ... مقدم ... خطمی ... جدا ... بخطان ... ارزنیان

عذاب ... لعاب ... حلبه ... مقدم ... سفید ... بیرون ... بهم ... بپزد

بلید روغن زیتون ... روغن گل ... میعه ... ربع ... اخضر و ...

سفید اب ... بیخ خطمی ... بنفشه ... مرغ ... آرد

صفت مرهم ... روغن زیت ... شمع ... روغن ... ضماد ... اوزان

دخلطه ... بوان ... ورق فتره

روغن ورد ... سفید

ودمد ...

دلکند

علاج ... زنان

... بر ...

در نیمه بلور [illegible] گذارند تا نفخ

جهت اجزای [illegible] بگذارند تا نفخ [illegible] سفیده [illegible] بگیرند و باز و نفخ

الغرض [illegible] تا [illegible] از [illegible] سفیده [illegible] خوب [illegible] بیاید [illegible] سفیده و صابون خیس و [illegible]

در روغن زیت [illegible] بچوب [illegible] سفیده [illegible] تخم مرغ [illegible] بر آن [illegible]

بر نهند تا همان روغن بماند پس از آن [illegible] از [illegible] سفیده [illegible] از [illegible] کلاه

[illegible] صنعت [illegible] طلا کنند

[illegible] دو [illegible] در کتیرا و [illegible] بگذارند تا نفخ [illegible] کرده [illegible] بر بیل طلا کنند

و بر آن موضع طلا کنند با بطریق مرهم [illegible] شب [illegible] بر آید و [illegible] در دو [illegible]

اگر آبله [illegible] و [illegible] آبله [illegible] آید [illegible]

آبله زند [illegible] الموضع [illegible] کرده [illegible] در [illegible] و اگر آبله [illegible]

بگیرد سفیده تخم مرغ [illegible] طلا کنند [illegible]

و ما ورد [illegible] مرهم [illegible] بگذارند [illegible]

[illegible] بر [illegible]

سبزینه [illegible] زیت و [illegible] وکافور

روغن [illegible] زیت و [illegible] و مقوم [illegible] سنگ [illegible] و فلفل

[illegible] کبید و [illegible] روغن سیاوشان [illegible] زرنیخ [illegible] از هر

[illegible] مختوم روغن [illegible] ناخن [illegible] زرنیخ [illegible] سوخته

و [illegible] کلمه [illegible] و [illegible] و [illegible] دان [illegible]

۱۱۳۴ [illegible] بسیم در زدن [illegible] بچوب [illegible] ازینجا [illegible]

در [illegible] اما که [illegible] و [illegible] نگاه

[illegible] از اعضا [illegible] که [illegible] بار [illegible]

ازاری [illegible] که [illegible] از [illegible] برداره

[illegible] بید [illegible] و [illegible] که [illegible]

[illegible] تا [illegible] منافع [illegible] شود

[illegible] طرف [illegible] و [illegible] صحت

در [illegible] و [illegible] از [illegible] کنند [illegible] بشود

بران بکنند [illegible] و [illegible] ازان [illegible] هر [illegible]

[illegible]

معالجه [illegible]
بچوب چای گرم خوردن

گزند نرساند [illegible] بهتر است [illegible] خاصیت [illegible]

با چوب آس نباشد دیگر [illegible] بهتر از چوب [illegible] عصاره [illegible]

بچوب [illegible] آرد و [illegible] نافع باشد و بار [illegible] بسیار [illegible]

بکوبد [illegible] چوب [illegible] نافع [illegible] نافع

اگر جایی باشد و ازان بهم رسید میان [illegible] سکون [illegible]

دمامل [illegible] و [illegible] تا پیچید [illegible] سکون و [illegible]

اگر جایی از [illegible] باشد و [illegible] از اصل [illegible] نافع باشد و [illegible]

و غذا [illegible] آب [illegible] زعفران و [illegible] خوردن [illegible] سکنجبین [illegible]

بنی از آنکه خواهند [illegible] دران موضع [illegible] سکنجبین [illegible] چوب [illegible]

دار [illegible] آب [illegible] تا [illegible] کنند و [illegible] و [illegible]

نوبت [illegible] نافع [illegible] نافع باشد [illegible]

[illegible] بیا [illegible] و [illegible] و [illegible] ازان [illegible]

نافع باشد [illegible] و

واگر از روغن گل [illegible] بکشند نافع باشد [illegible] آب [illegible]

و بعد از [illegible] بر زند و [illegible] بیفکند [illegible] مرهم [illegible]

و غیره [illegible] بکند و [illegible] آب و [illegible] منفعت [illegible] خون [illegible]

[illegible] شکافته [illegible] اگر شکافته نباشد [illegible] و آن [illegible] ریش [illegible]

واگر [illegible] شکسته [illegible] موضع [illegible] بکشند [illegible] و نفعه

اگر کودک [illegible] حال [illegible] بنشیند [illegible] شکافته [illegible]

اگر خواهد [illegible] نیز [illegible] موضع [illegible] نافع

نیز تواند [illegible] و اگر زخم [illegible] و اگر [illegible] شکافته [illegible]

با نجات [illegible] بنشیند [illegible]

واگر از موضع بلند [illegible] بیفتد [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] بخورد [illegible]

[illegible]

معالجهٔ آنکه از اسب یا از جای بلندی بیفتد

سرکه به ... باد ... خمیر
بمالند و نخود انقوزه باید ... حراره ... اگر ... خالص
و کرم ... ببندند آب برنج را آب ... جوش ... بریزند
چرب ... به جهت ازار ... آزاد ... برنج ... بگذارند ... سر کنند ... روغن
... نقصان ... رنج ... و ... گذارند ... دوا ... کنند ... استعمال باید
... ازان ... رفع ... نقصان ... سکین نشود ... از ... به ... استعمال کنند
٥ جون ازان رفع ... اب ... دلیل ... به ... ملینه ... ده ... روز
اب ... نافع ... بسر کنند ... با ده ... بگذارند ده ... روز
ده ... عرق ... نافع ... سرکنند ... مقام ... خشک بگذارند
دانستن ... شیر ... بوده ... گرم ... خواب ... باید ... بپزد
باید ... بپزند ... ازان ... که ... خواب است ... انجام ... باد ... ازان
... باید ... اگر ... نخود ... انجیر ... باید ... بکشد ... بگذارند
زخم را ... به ... اگر ... نیمه ... روغن ... زیت ... روغن ... به ... گذارند
... اگر ... زخم ... کنند ... نیمه ... ازان ... روغن ... خوابیدن
بجهت ... زخم ... ازین ... اگر ... ادام ... ادام ... روغن ... کرده جوشیده
حنا ... زخم ... بر زخم ... ازین ... روغن ... آورده ... زخم جدید
۲۲ ... اثبات ... شد ... آورده

علاج گوفته شدن اعضا

روغن [illegible] واگر جهت [illegible] و گوفته شدن [illegible]

حلوا [illegible] خورده باشند [illegible] بعد

هرجایی از اعضا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و خون دران [illegible] که [illegible] و سیاه شده باشد و آن جای [illegible] [illegible]

کرم [illegible] [illegible] اند و اگر [illegible] و درم [illegible] [illegible] [illegible] ان

دوم [illegible] روغن گل [illegible] [illegible] [illegible] بیکبار [illegible] [illegible] [illegible]

سیاه شده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بگذارند [illegible] [illegible] کجایی [illegible] [illegible] [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible]

ولکات سفیدل ... ازانکه

وروغن گل تلخ بکند آرد ... و دعه دانه ها ... زهر ... شاخ

اردا ... بکشد مرهم ... استخوان ... بسیار ... [illegible]

ازماش ... بزرد با شکوفه آب ... استخوان ازان ... بکشد ... [illegible]

ان ... بکند ... استخوان ازاینجا ... شکسته ... [illegible]

ان استخوان بیرون ... مرهم ... آرد ... استخوان ... شکسته مرهم رفت

خوب ... و درفت ملالکند ... استخوان ... شکسته ...

روغن زیت ... گرفته ... کذارند ... ۱۱۱ ... و دران ... صدد و ...

بگذارند ... بسته دارند ... به استخوان ... بکند و دران ... اورا علت ...

بنت نه ... با ... ادم ... ۵ ... [illegible]

از ... و ... ادم ... [illegible]

واقعات آن بس کنند زنده است [illegible] نصیحت [illegible] قصه [illegible]

از مرکب آب قصه [illegible] تر [illegible] بس قصد [illegible] بازار [illegible] بالای

باشد در برنج [illegible] دهند [illegible] شخص [illegible]

باشد [illegible] و اکرام دانه [illegible] تمام [illegible]

اردو را منزل [illegible] اعلاطون [illegible] از صدقه [illegible] اولاد

و دست بلند [illegible] خلاصه [illegible] بعد [illegible]

[illegible] بار [illegible] الطاف [illegible] خط [illegible]

هرچه [illegible] کار [illegible] بار [illegible] دلیل [illegible] الطاف [illegible]

[illegible] کار [illegible] آن تاب [illegible] و [illegible] ص [illegible]

[illegible] ایلچی خشم [illegible] و [illegible] عرض [illegible] زین [illegible] بار

چشم [illegible] ازل [illegible] ایلچی [illegible] تا [illegible] از [illegible]

[illegible] اراده [illegible] با [illegible] از ان [illegible] در [illegible]

در روز [illegible] رفته [illegible] است [illegible] و [illegible]

[illegible] تر [illegible] در [illegible] بر [illegible]

[illegible] نمود [illegible] و نیات [illegible] و صالحات [illegible] ان

[illegible] و دو بخش [illegible] اع [illegible] بر بس

باشی

سوختن با آتش
و آب گرم

بیتی [illegible]

سوزنه شنعوه و قسم [illegible] خفته کرده

یکی ایله بیعری [illegible] مع سلطان [illegible]

دوبکی [illegible] ابیات [illegible] ان پر [illegible]

موصفی [illegible] و با [illegible] بکنده [illegible]

با ایله [illegible] آب [illegible]

اوچیلی صنلیع و [illegible] دوغی [illegible]

تازه [illegible] چون اوده [illegible] ناقع

داهی [illegible] ایله [illegible] ناقع [illegible]

دبر [illegible] ارده [illegible] دوغی [illegible]

[illegible] حسب [illegible]

روغن آمیخته [illegible] و اگر [illegible] گشته شود

و ملیسیح [illegible] روغن زیت [illegible] سفیده مرغ

و ملین مختوم با روغن زیت [illegible] بنفشه [illegible] بر آماس

داء الحب [illegible] و اگر حرارت [illegible] بنفشه [illegible] داء الماس

بر آماس خورند [illegible] و اگر حرارت [illegible] بنفشه [illegible]

بگذارند [illegible] بگیرند روغن زیت [illegible] سفیده [illegible]

سوختگی

صفت [illegible] اسفیداج [illegible] تخم مرغ [illegible]

کشنیز [illegible] روغن [illegible] تخم مرغ [illegible]

و داء الماس [illegible] بگیرند روغن [illegible] و اگر [illegible]

[illegible] آماس [illegible] روغن زیت [illegible]

[illegible] روغن [illegible] بنفشه [illegible]

[illegible] روغن زیت [illegible] گل مختوم [illegible]

[illegible] سفیده [illegible] روغن زیت [illegible]

[illegible]

به مرغ

ولعاب گشت او ماییران سست [illegible] ختیت

و دو روز [illegible] بخورد دادنه ره هدم سه بخت داران زرند بعیدار

دو روز اسینک نشسته [illegible] نشان الجود سست با [illegible]

مرام علفه بکد ازنه و اگر موضع [illegible] زیتون ره هدم [illegible] و دو رز [illegible] صبح و شام

و عصبه بو خته شد با شد بر بند روغن [illegible] و وقت [illegible] صبح [illegible]

و جو لعدانه و ماییران د دنباله بیخ عیب سست [illegible] خفتن [illegible] و اگر [illegible] سوختن بابکوم

و نیز نیارت [illegible] الحه بعینا تخم مرغ [illegible] و بعینا تخم مرغ [illegible]

و تو نیارت [illegible] بعینا تخم مرغ [illegible] کتان را با کلط [illegible] با زرای [illegible]

واله بعد باشد با جو [illegible] دوا با الله بعد باشد تخم [illegible] با ابرام [illegible]

الحه طلا لشند اگر [illegible] و اگر [illegible] صبحانه [illegible] خفتن [illegible]

زرارن بابید و صلابه [illegible] بکند با ره [illegible] [illegible]

[illegible] بیاورد [illegible] ره [illegible] و [illegible] بر [illegible]

سوخته گی

بران بنفشه [illegible] این مرهم [illegible] سنگ [illegible] خاکستر

وانکه [illegible] شیاف [illegible] بنفشه [illegible] از [illegible] بابونه

بگیرد روغن زیت [illegible] مثقال [illegible] دانگ [illegible]

منقل و تقدیم [illegible] [illegible] سفید [illegible]

این مرهم [illegible] بگذارد و نافع [illegible] سفیداب [illegible] روغن [illegible]

ایلک [illegible] و مازو [illegible] [illegible] کتان [illegible] و زفت [illegible]

سته و سفیداب و العیب [illegible] زیت [illegible] روغن [illegible]

[illegible] مرهم [illegible] از آن مرهم [illegible] سفیداب [illegible]

نیایست نافع باشد [illegible]

سوختگی از نوره

از آرد جو و باقلا [illegible] با [illegible] روغن [illegible]

نافع است [illegible] صندل [illegible] مرهم [illegible]

[illegible] این مرهم [illegible] کافور [illegible] صندل [illegible]

و مرداسنگ [illegible] صندل [illegible] و دیگر [illegible]

و [illegible] زیت و موم [illegible]

النهاية

گویدن مار و عقرب

ریند اب

دلکند و مروارید نمک و دانه ... جمع

وردو بچوبه دلکند او لعاب و دانه ... عقرب ... دیوانه

بکند ارند ... نشستم ... نمک ... و ... دیگر ...

ما فی جوزبات ورم ... زبان ... صعب ... دیگر ... ان ازاله

وجسم ... بکنده و بعضی ... ان ... دیگر ... بعضی

ریک خطا بدوان نیز ... علت ... بعضی ... و بعضی ... حس

دا ... بعد ... لعاب ... عقرب ... و ... اراده

نه ام ... عقرب ... مانع ... زیت ...

از ایک ... بچه ... از مانع ... بیاض ... ب

بکند در مانع بو ... در ... الطعام ...

دلکند و مروارید نمک ... الطعام ...

نشسته ... بکنده ... مانع ...

فاروقیا [illegible] یامع [illegible]

ریاین خشتندم [illegible] لیزار اامع [illegible] ریاین خشتندم [illegible]

مرهم [illegible] و [illegible] ودندان [illegible] ریاین [illegible] اران [illegible]

لعاب [illegible] حلبه و دانه [illegible] انبه ما [illegible] گلنار [illegible]

بستان [illegible] وجیده [illegible] یکبیه [illegible] ان از الدوران

طحال یکید [illegible] ما [illegible] ان [illegible] مرض [illegible]

شکافان خنازیر

خنازیر اده زشت [illegible] مردم علاج [illegible] ان [illegible] صعود [illegible]

یا پیهان [illegible] جیحم [illegible] مرض [illegible] القلاس [illegible] علاج [illegible]

خو [illegible] یکیه [illegible] وبا [illegible] خو [illegible] ادع [illegible]

او [illegible] ال [illegible] اده [illegible] بسیار ازان [illegible] ما [illegible] برسه [illegible]

بعد [illegible] اولال [illegible] انکند [illegible] بلیه [illegible] الفب [illegible]

چنانکه [illegible] ان [illegible] برای [illegible] باید [illegible] کفته [illegible]

وداغ [illegible] الات [illegible] ان [illegible]

بکند [illegible]

[illegible]

داا اگر بعد ... قید بو

دراکردن باشه ... ودارای ... بر ... وازو

... ... بنشه ... مثال ... ودرو ... ... رفت

... ... وانچه ... باشه ... از آن ... ... آن باشه

... ... وا ... ...

حیوان ... برای ... ...

... ... اوصم

ودابه ... ... ازانی ...

و اول ... ...

... ...

... ...

و داغ ... ...

... ...

... ...

وزرد ... ...

... ...

غلیظ کند از ترتیب [illegible]

پس از آن [illegible] کند [illegible] کند و جماع و بعد [illegible] کل [illegible]

و [illegible] کند [illegible] کند نافع [illegible] از آن [illegible] بلغم [illegible]

[illegible] کند [illegible] جزء از آن [illegible] فرو [illegible]

این [illegible] و [illegible] از [illegible] بسیار [illegible] از آن و نافع [illegible]

با [illegible] نسخ [illegible] نافع [illegible]

[illegible] و [illegible] نافع [illegible]

غلیظ [illegible] از آن [illegible]

[illegible] و [illegible] غلیظ [illegible]

و [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] آن [illegible]

[illegible] و [illegible] از آن [illegible]

[illegible] آید [illegible] داغ [illegible]

[illegible] شد [illegible]

[illegible]

بخورد

ومن عوارض الغنیة از رقم نخستین صفت خنازیر [illegible] رطوبتی [illegible]

باش علت عود اللقه و در بیمه تحفه شعر خواصه [illegible] درستان و حمام [illegible] رقم [illegible]

خنازیر بالیه صعب [illegible] در شعر [illegible] در [illegible] کبیده [illegible] منقطع شعر [illegible] رقم [illegible]

حب فسخ شعر [illegible] و داده [illegible] در [illegible] عرق [illegible] در حمام [illegible]

ودرین نوع خطر [illegible] ایشان [illegible] منفعت [illegible] نوره [illegible]

کسانیکه [illegible] بزنند و [illegible] ضعیف [illegible] خوردن [illegible] حمام [illegible] عرق کند

وبهم استسقا [illegible] و در [illegible] حرارت [illegible]

وکاه [illegible] کنند [illegible] عرق [illegible] جزوی [illegible]

بعرق اللعت [illegible] و از [illegible] بسیار خوردن [illegible]

[illegible] پس از آن

صفت خنازیر

کنند بعد [illegible] تا مخلوط شود [illegible] تربیت

والمداومة [illegible] کتان [illegible] الاع

و [illegible] نافع بغایت [illegible] خنازیر [illegible]

صفت مرهم داخلیون [illegible] کنند [illegible] از [illegible]

دیگر [illegible] در [illegible] و در پا [illegible] سی [illegible]

کمند آرد [illegible] و حلبه [illegible] روغن زیتون [illegible] کنند [illegible] بغایت

و [illegible] از [illegible] کنجد [illegible] بر [illegible] سوده [illegible]

نیفا [illegible] و مرد [illegible] بر [illegible] را

[illegible] و [illegible] مرهم [illegible] و [illegible] الرکرید

صفت مرهم الرسل ایضا مرهم [illegible] خنازیر [illegible] نافع [illegible]

مرهم خنازیر

از [illegible] نوع [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible] کنند [illegible] [illegible] و [illegible] بر [illegible]

[illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

والله اعلم

بسم [illegible] بر آن [illegible]

بگیرید و صمغ عربی [illegible] نیم [illegible] بسرشند

بپزند و اگر خواهد از زیاده کنند نیم [illegible] عربی [illegible] بیامیزد در آن زرنیخ [illegible]

و زفت رومی و در آن [illegible] آرد [illegible] و [illegible] زرنیخ [illegible]

د[illegible] کوشند [illegible] آرد و آرد باقلا [illegible] بیرد [illegible]

مرهم کوفته و بیخته [illegible] از وی [illegible] سعدالله [illegible] بگیرند

[illegible] صفت مرهم که زنگار [illegible] درم [illegible] درم [illegible]

[illegible] و عمل الانبساط [illegible] ۵ درم [illegible] زیت ۳ درم [illegible]

[illegible] درم [illegible] مرهم [illegible] خورده [illegible] از آن داروهای [illegible]

و دیگر [illegible] بگیرد [illegible] زنجبیل [illegible] درم [illegible]

[illegible] زنگار [illegible] مرهم [illegible] سعل [illegible]

[illegible] و بعضی [illegible] درم [illegible]

[illegible] گلنار [illegible] و [illegible] بسرشند

[illegible] دهان [illegible]

مرهم زنگار

لاالجبر ... ان جهت

ودر ذکر و بلغم بلغمیست اما ... آنکه ... بر

ماده ... از خون غلیظ ... در بدن بلغم ... و چون ... غلیظ [illegible]

و ... اند ... بر ... کارک از ان ... پدید آید و ... ماده ... [illegible]

... با ... و ... سبز ... و ... بیرون ... و ... در افزونی ... [illegible]

... صفرا ... بلغم ... پدید ... و ... بیرون ... ازین ... در ... [illegible]

فوت ... ماده بیرون ... شده ... در ... در علت ... غلیظ ... ازین ... [illegible]

بر افزونی ... کند ... کنه ... بیرون ... دفع کند ... غلیظ و ... از ... بیرون ... [illegible]

بلغم ... از ... بیرون دفع ... بلکه ... بلغم ... و ... از ... و اطفال ... [illegible]

بلغم ... و ... خون بلکه ... بیرون دفع کند ... و ... از ... [illegible]

ماده ... از خون ... بیرون ... کند ... دارو ... بیرون ... [illegible]

بر اید ... صحیح الست ... قوی ... [illegible]

خون ... و ... از ... بیرون ... ان ... [illegible]

... نه ... چون ... [illegible]

برفع آن بعض
بپردازد و اتفاق نکنند تا نقصان به بدن
٥ باشند چون دماغ تنقیه شود دیگر به نقصان تحلیل تنقیه و دماغ [illegible] الخ
دارد و بعضی دماغ را مانند ٥ الا انکه تنقیه شود چون تحلیل [illegible] کنند بپزند با قند و آرد جو
باید پخت و سرشتن باید صفحه ١٢٧ بلغم دماغ را از همه پخته کنند [illegible] سیاه و بادیه اگر زمستان باشد
وگل خطمی و خیار [illegible] دوا [illegible] بلغم [illegible] و [illegible] صفت دارو دیگر از همه پخته کنند
انجام داخل کنند دیر بپزند دیگر را دارد بلغم شود صفت دارو دیگر [illegible] و گاو زبان
[illegible] و خطمی و [illegible] و بپزند [illegible] کنند اندکی دهان کنندم
بپزند [illegible] آرد با قند و [illegible] صفت دارو دیگر از همه پخته کنند [illegible]
[illegible] کند و بایکدیگر ١٢٧ [illegible] بپزند [illegible] صفت دارو دیگر
دراب روغن گاو [illegible] دیگر [illegible] با اندکی [illegible] و روغن و اندکی [illegible] آرد
کنندم خدا [illegible] [illegible] با اندک [illegible] و [illegible] تخم جو
چنین روغن [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] کوفته [illegible] تا بپزد

و [illegible] کننده

صفت داروی دیگر

بستانند پیه بز و پیه خنزیر از هر یک پنج درم

روغن گاو و پیه [illegible] بنفشه کوفته از هر یک [illegible] صبر

دو درم تخم مرو کوفته و در آب بگدازند [illegible] تخم و داکر و بات صبر

دو درم و نیم ۳ درم زرنیخ صبر زرد تخم سنبل [illegible] نیم

درم و نیم انجیر [illegible] داروی یک جا کنند [illegible] آب [illegible]

یک [illegible] تازه چوب [illegible] رگها بدان عفص [illegible] جوال [illegible]

۳ درم [illegible] ریخته شود [illegible] غلیظ بر وی لعل [illegible] کوفته

و گرم نباشد [illegible] روغن [illegible] بار ۳

و حجره [illegible] و بهم [illegible] و الو و مغزان [illegible] و الو با [illegible] کوفته

[illegible] نان [illegible] بگذارد [illegible] در [illegible] و مرو

باس و [illegible] نان [illegible] و آرد [illegible] و داکر [illegible]

و [illegible] روغن گاو [illegible] آرد و داکر [illegible]

و [illegible] با روغن [illegible] چون برد [illegible]

صفت [illegible] بکوبند

و [illegible] خطمی و [illegible] بخواهد [illegible] فرزم [illegible]

[illegible] کنند [illegible] و [illegible]

[illegible] گذارد [illegible] آبکینه [illegible] کرده

کت و نار [illegible]

در آفتاب [illegible] مغز استخوان
بگذارند تا پخته شود و مغز استخوان [illegible] کلدانه [illegible] بسته کرده
شفتالو بادام حل کنند پخته باشد [illegible] [illegible] بجهت ترک [illegible] زخم
سرکه کبود [illegible] دارند و مرهم [illegible]
سوراخ [illegible] و زخم [illegible] سر کرده [illegible] بگذارند [illegible]
و [illegible] و مقدار [illegible] شفتالو [illegible] کلدانه [illegible]
زخم سوراخ شود کلدانه [illegible] [illegible] صلایه کرده [illegible]
نبه [illegible] و سرکه کبود [illegible] صفت [illegible]
بارند [illegible] کهنه [illegible] کار [illegible] [illegible]
سوراخ [illegible] بگذارند [illegible] لعاب [illegible] [illegible]
روغن [illegible] [illegible] [illegible] بگذارد [illegible]
اگر [illegible] صفت مرهم [illegible] روغن [illegible]
بگذارند و زخم را بپوشد کنند [illegible] مشغول
[illegible] مرهم [illegible]

اسرار النافع

و غبار بکفا دارد
سنگ غبار آسیای انزروت بیک کمی
و دم الاخوین و منک لقونیای ایا جنکلیای اسرار اسرار النافع
صنعت سنبل ابیری ابا اسرار سنکرتن و جبر
مرهم که بکند ارید [illegible] نابرکنند اگر [illegible]
تدبند بنت مریح دربدن انشان ازرحم [illegible] دفع انا [illegible]
صنعت روغن بلسنج
رسیدن و انچه پدید ارتعانید [illegible] تکیناریند ازان سفیداج
بران زخم گذشته باشد با تاره باشد [illegible] زان
ست در اسرکه پرورده با روغن [illegible] و کفاه دارد
[illegible] لا کافور [illegible] بلکند [illegible]

دفع ورم حلق و دناق

الرصاص را [illegible] کوفته باشد [illegible] عضو [illegible]
مرهم نافع کوفته [illegible] با [illegible] بکنند [illegible]
و ورمهای که [illegible] که صلب [illegible] و انه رود
[illegible] متعلق [illegible]
[illegible]

ملک کهه

بس لعل لعلسنه تنشیه ودیکر ایلدیزاره

صفه یرم شنجرف ه اباس ... لسنه شنجرف ومنغول کنده متعارف

وسدورش از انافع لهو واب ودیرم بر طرف کنده روغن زنبون ده مثقال

... مثقال ... ودیرم کنندارنه والاجسی ان سبعه

نمحه ۲ مثقال ... ادرخ اخه کنندرنکعار دارنه

سقباع سرب ۱ ۵ مثقال ... مراد داخل کنده کردرری درانه‌لدن

تخم مرغ درحکم ... ۱ ... قطره ... یسی ازان

صفه سام مصدر ۱ کوش ازان ... یا ... بیدرم

کوش بیرایه یا کوش کران شعه ... درانه درون کوش

سرن بید دکا مفعف باشه دکا ... وارانه درانه درون ... عسل

وبزر ... یا ... یا کوش ... باشه ... کوردارنه

اما سبب ... سرب ... بالا ... ده ...

معالجه دری کوش

لا دیک نباشد

خوارضه اگر با خورش باشد بست کند

ودرافتد قصد شن اید دهانش خورد و عجایب سکنجبین بر پشت ودرسم ودیگر ارانه

درافتد قصدش باید ضد الله سنشنه بر پیاله ... کرد ارانه ده مثقال

پس ازان ابن مرهم بکار برند روغن گل سرخ ده مثقال

خنداکه اکثنا ... سرخت کنند ... قلع ۳ مثقال

علاج جراحت گوشی

آبکینه سنبل ده درم آتش بریش را بالاب سفیداج قلع ... وجرك

صفت مرهم که جراحت سه مثقال ... سه مثقال بکار برند

انزروت ۴ مثقال سفیده ۳ سه مثقال کنند پس ازان

سرشته ۴ مثقال ... هر موضع از اعضا ... دستیار ...

شاه دیج بعد ... وبدانکه ... ورودی ... وارست

سیش ... سازد

گوشت جراحت ... دست و پا و زیر بغل و سینه ... دست ... بخصه

وزیر حلق وکتف وسر و پا وزیر زانو ... بوردی ساعد ... وزیر

شقیقه وزیر شانه ورگی ازان وبر پشت پا و دکنار ...

ودر پیچها وروی زانو وساق پا وقضیب وکف پا ... سر ۵

به ...

و ۸ عضوی

دهم عضوی را سکن بد شود

او ورم کار بخورد ران و دست برو زیر شده چنان از آن

از جنس ... باشد ۵ مقابل کف ... و جرب بسیار آرد ازان پیه باید منقو

وبعضی بزرنا باشد ۵ و ورم آرد و مقابل ... چون عارض از آنجا آورد

بکند زود سرطان باشد و بعضی باشد چنانچه مقابل بدن ... اسانه

وکار ماده ها باشد که ورم صعب ... دارد حرارت ... عزیزه نفوذ نفس

ام ... بر ابلیه و لا انجا باشد ... مقابل بزرگی ... بیست

از عفونت چرا باشد چون ... بدن ببب ... یا بیجا بدن ... ضعیف شود خواه

دهنده ریحون پخته شود ... وار ضعیف ... احد ب

از جای بشنید که چرک از بالا زیر آید ... دیس ازان چرک احد ب

ده با غوث ... معجم او بلید ... دیگر یک ارد ... منشو

بیرون کن و بعلمه ... کند

اصفا الخصبه

صفت سرطان

بیجان ازان [illegible] بالای آن [illegible] کند
مرهم سوخته بلیدها زیاب زخم [illegible] نشسته [illegible] خورد و زیند
مرهم [illegible] کنند سر لیکن [illegible] زخم و انه [illegible] عمل ده
فتیله کنند ارد و دار [illegible] زیت و بالست [illegible] و از بعد [illegible] و للطف ده
دواب [illegible] کم خورد [illegible] از ان [illegible] نبلید [illegible] حیوان از زبان [illegible]
سکجزان نافع باشد با روغن [illegible] ازان [illegible] اسم [illegible] ازان [illegible]
چو [illegible] مصلب ادیانم [illegible] بیرید [illegible] سپس ازان [illegible]
لکا [illegible] مرهم [illegible] فایده داران [illegible]
دیبر [illegible] داراسته [illegible] حلب [illegible] کنند و [illegible]
مرهم علامه علاج کنند و [illegible] تا با زبعا و [illegible] الا مرهم [illegible]
الملح دماغ بران بیان [illegible] با النعمان کند [illegible] وحصله
سپستان زبان [illegible] فصد کنند [illegible] بران [illegible]
ورکشیده [illegible] ازان [illegible] بمثل [illegible]
[illegible] صعب

دوانه بزرگ

او بر سپس ... بشکم
مرانند الله فصله ... باکره خنازیر ع
رانند سپس ازان مرهم علاجه ازان داغ بر نشیند زرد آب و
بهر سه از افصد و مرهم ملک الاولی باشد پس سپس ازان داغ ... بر نشیند گذارد
گذارد و اگر با اعضا دانهای یا ... بایست قلب برآید و در ... از ... ط
داهیه و دریم صاف ... از افصد و مرهم الاولی باشد پس سپس ازان داغ بر نشیند
و اگر دران و خصیه باشد و ورم گرم یا دانهای یا خ چون کاو ریش ... باشد
از افصد الاولی باشد و مرهم ایلون و اگر خارش در میان ... خصیه ... ان
سرمه ... ان بلیند ... روغن ... و مرهم ... کند و زرنیخ ... بر ... بدهم
در روغن گذارد و اجزا ... و اگر باشد همدار ... بریزند در بالا ... کاغذ
فرمود گذارند و برهر ص گذارد در فصد ... سرخ ... جب ... ص از اعراض
نگاه دارند و بدترین زخمها بالا دیه ... عراض اما ... سرد و ... و باز ... سرو
... بعضه ... ایه ... و اگر ... جهار
باید بر ... ترف

معالجه و تحلیل
مادهٔ جلب

مانند ضمادات نخ و ازاله جماع
بالبدن وضمادات نافع نیست و مسکنات است و جز مسهل نیز
و بعد از مسهل ضمادات نافع چون مضماد باید بعد از آن باید پرهیز
اجتناب کنند که نقصان از آن بچه نسبتهای یکی اشخاد آب و بعد از آن
که و سیاه دانه نخ باشد و بعد بدین وقت درجای آن بالیه و در آن
سبوسات و ترهٔ و اشیای نخ بد شیر ... خیسانیده ... آن و برجه
از روغنی کنند و بر آن ۲ الیه ... نخ فند ... بر جای بینند
رفع نافع باشد بالفعل در هر و در ... در هم ... گنند بالید ... از آن ... از علاج
بلند نشست یا عضوی از اعضای مردم خورد و در ... بیاشند نیز ... آرام
بالعکس آنکه ... عضو است که یادی یا جاره با ... گزیده هیچ جرح ... بست
اگر از آن ... در جای ... نشینه قیلان کف جراح انگه ... از آن ... باشد ... به
سخت ... تر ... باشد و بعض ... اگر ... متقابل ... از آن ... و هر اسب
بسرین ... باشد
متغیر احوال
شبعد

هر کرا اندک

از آن که پاسخ چه دارد سر باید که

از اریکا پاسخ جوارش اوا علما و عیان نباید که دریک بار ملت [illegible]

ببرد آن را زود و برادر او عملا بنا کرده [illegible] چون بیفتد [illegible] الادب

ستم بخود نکند و تردد زیاده بکار [illegible] ناکس پاسخ حیا [illegible]

ستم بخود تکلند اما اینکه نه بیا بیت زده [illegible] فاتی [illegible] بلند

بسا لیح نفع اما اینکه گذارند علیح [illegible] ایل بیت [illegible] و بیح

وچون بسیار آید فی الحال تحفه گذارند از اینکه مشکلات باشد [illegible] وزید

وپیش آن و مرهم ایمان لما مو جمیله بکار به زحم [illegible] ایشان [illegible] عضو

وپیش ان ورنیت کرده و زر [illegible] ومایه ایران بار [illegible]

مرهم وعضو زینت کرده وزر [illegible] اما اکر بار [illegible] تحفه [illegible]

مدح مرهم [illegible] عضو نافع باشد اما [illegible] فی الحال از بیا

خدیو نشسته مرهم [illegible] بایدکار بانشسته گذارند باب

باکس لقمه روغنی نفع جراحت [illegible] بدانند و مرهم گذارند [illegible] وعلیح

بتنسند [illegible] آید بجهت [illegible] نکنم زنده [illegible] سلطان [illegible]

بازد ام وبد [illegible] ودار [illegible] انامه [illegible]

آن لا [illegible] جه [illegible] کنامه

معالجهٔ سرطان

وزشت [illegible] بعد از حنا به [illegible] و پیدار
بیرون زخمها [illegible] با سپیدی [illegible] تیز بود وماده
ان باشد ان زخمهای [illegible] باشد اما زبان ان نیز باشد [illegible] علاج انچه بهترست
افته درد وبان را نیز باشد [illegible] ان باشد [illegible] افلاطون
خطرناک باشد وطریق [illegible] چون رکها بر طرف شود [illegible] وفصد
ان است که بکند اورا که زیاده شود که زیاده شود در علاج [illegible] داغ
[illegible] بکند ارند زیاده [illegible] وماده [illegible] اگر
کوید بهترین علاج ان [illegible] ازان [illegible] خواص
کردن باشد واگر حاجت بطرف [illegible] خطر عظیم [illegible]
کند ارند وبسیار باشد که از داغ کردن وبریدن [illegible] باشد [illegible] نقصان
بعضو شریف نزدیک باشد یا در ان رگها یا شریان باشد بستن
بدان رگ برسد یا از داغ ان رگ سوخته شود ونقصان جسمی سوخته
شد حکیم گوید شخصی را این مرض [illegible] بود بریدم [illegible]
گذاشتم [illegible] انگشت [illegible] [illegible]

فروس

خروس دماغش بلید خشخاش [illegible] مثقال
بکیه و [illegible] و اشیر [illegible] بلیت [illegible] ده
و روغن کاو و [illegible] در بیت [illegible] و روغن زیت [illegible] کاهی [illegible]
[illegible] بیت نبشت [illegible] و روغن [illegible] مثقال
[illegible] ریحان طرف بیارید [illegible] چهار مثقال [illegible]
طرف بنه و [illegible] ریحان [illegible] مثقال [illegible] نافع
[illegible] مثقال کند [illegible] نفخه [illegible] ریحان
[illegible] ابدان [illegible]
دو مثقال [illegible] بالاید [illegible] باشد [illegible] روغن
و دبق از [illegible] زیرا [illegible] باشد [illegible] قان [illegible]
[illegible] بکند [illegible] زعفران
بازکرده و اکر به دل [illegible] از ان [illegible] باشد
حرق بهم [illegible] قانی [illegible] باشد
به سبب [illegible] باشد [illegible] باشد
و این صورت [illegible] دوری
[illegible]

معالجه سرطان

تب [illegible] که [illegible] طبیعی

و عرق درستی [illegible] و اگر [illegible] بعد از [illegible] از دم

خون به پیدا آید [illegible] و اگر منفعد [illegible] بعضی از [illegible]

استسقا [illegible] و هلاک گردد [illegible] و ورم [illegible]

[illegible] و بعضی از قرصه سرطان [illegible] نافع

بواسیر و [illegible] و بعضی [illegible] نافع و [illegible]

ایلاق زوفرشنی [illegible] خفیف [illegible] طلیف [illegible] آید

خفقان [illegible] در [illegible] بعد از [illegible]

و در اول که [illegible] بر [illegible] سود دارد

رشک [illegible] که [illegible] بیک [illegible] غوره

می کشنده سود دارد و [illegible] نافع [illegible] که [illegible]

و حب العالم و لعاب اسفیفول [illegible] که [illegible]

[illegible] و روغن [illegible]

ادمیست

ولعد و غروه کلتان

بسبب التعلب [illegible] که دکلد است

بابد رون بابکوده اکر صداع [illegible]

و دمکاه ضم سلطان نابد رون [illegible] موافق خورند و اکر اسهال خون

[illegible] باعتدال [illegible] و اکر ورم [illegible]

فوت دهند و جلاب [illegible] با [illegible] تب [illegible]

حرارت [illegible] از اطراف [illegible] و اکر [illegible] موافق

و حرارت [illegible] از [illegible] خورند و طلب [illegible]

[illegible] آب [illegible] و غذا [illegible] کوارا [illegible]

و [illegible] خوردن و [illegible] آب [illegible] سرد [illegible] که [illegible] سلطان [illegible]

و از اعراض [illegible] در [illegible] خوب [illegible] رحمه الله [illegible]

[illegible] خورند [illegible] در [illegible] الالی [illegible] کنند [illegible]

[illegible] بنیه [illegible] الکدفته [illegible]

[illegible] روغن [illegible] سقوطری [illegible]

این [illegible] عدس [illegible] نافع [illegible]

[illegible] چرب و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

مرهم سرطان

درلهان را

بهتر کنند بکمیزند روغن [illegible] تخم مرغ

زیبق و روغن بسلکنی در روغن [illegible] و شادنج مغسول [illegible] الکوفته و

و مرداسنگ شسته و طین ارمنی یا [illegible] غاله [illegible] کنند و بیش از آن [illegible]

مرهم زنانه و اگر حاجت باشد مرهم الهان را بدان [illegible] کذارند و [illegible] [illegible]

و اگر جای باشد [illegible] الذنت خالص [illegible] زنجار کنند و اگر رفت [illegible] اما در حفظ

داغ کنند [illegible] که بداغ و بریدن علاج [illegible] و باقی علاج ان [illegible] آید [illegible]

و اگر متن [illegible] باشد صعب [illegible] و اگر درد انکشتان [illegible] و بعضی از [illegible]

مرهم انکشتان

[illegible] و زنبه کویند و ان علت [illegible] تا ان نافت [illegible] [illegible]

و الم و نوزش باشد [illegible] المس [illegible] و بوی بد [illegible] کنند [illegible]

[illegible] آید و ریش و ورم کنند [illegible] نوع زنجار [illegible] خل [illegible] کنند [illegible]

[illegible] را با [illegible] جراح [illegible] [illegible] کنند و [illegible] فرکنند

[illegible] و در اول [illegible] [illegible] طبع [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

ارا

ابرکه حک
کهنه بکند از دو دعو وللعو سیبی آنزله
بیشتر سماق واقاقیا وطلات دیارو
هنوز زرنیخ نشد ع بکند طارد جیب صبر سقوطری
بیشتر ه ازنیت وداله
ونزاته بیع از آن که الله الصبیانید دکاه ه ازالبها را ابض
وانکبیلی بلنبت یا بدون الله بخیزه ای کس ابیض
سر شنه ربلایه نقا ابه کلک کعفن معو افغان
ترکه ایزان حی استعف وطین مخدم دلقو وکرده
وتیاف یا ثنیا بخیره وبن بیعو بیشتر سته
کرم الکنت به کرهت ایزت خورشین عجیبه وارکب
حواصه لسما اصفراح نیانه اشتعال زنجم
اکشعاب ونعناع الکر حرارت حرارت با فع نیخ
وکمینه الکنعاب ورفع کاو دهنه واب بخورند وانه تودرب بسیرازی
به وکباب وخیاری ولعاب اسفید و دانه بلکه با ابیض
پیرنیش وبرخودکلک خطط خوابی ر خورد بخورش بیرت دیزد وقعی نافع
وبعد اینکه کون وکلد سوراخ خوانند کلعف به زیر بکنه ایدان غفار که
عداق لند دلا کلوله بلند ارنجه در دیک لغنه دیده ازتعه در وقت
وحاح بانکا بیسه بنبد زنبکه ودار اعراض از شیب ابزاری ناخنشا میتوان
از اللطلط بالکه سه دور از اطم اکبر تیمه داو
افندی صم نزدان خوره عمه
ارقعا نصفوفند
م

ه موافقا نخوراک [illegible] دردرو[ز] نمه آ[illegible] سرفه کهنه [illegible] نافع [illegible]

تو فنت [illegible] بلغم [illegible] خلط [illegible] آزاد [illegible]

اول پنج ساعت بلند [illegible] ان شود [illegible] ازان [illegible] باران [illegible]

اورفع [illegible] کنند [illegible] گرم گرم دران [illegible] خف [illegible]

ادرفع [illegible] سفوف [illegible] جزیه [illegible] بخورند تا زخم [illegible]

و [illegible] کنند و درد [illegible] کنند و [illegible] غذای [illegible]

ابن [illegible] و کرده [illegible] پنجاه مثقال [illegible] نان خون [illegible]

و مصلح [illegible] لذت [illegible] ازبا [illegible]

انیسون [illegible] کنند [illegible] چون خوانند [illegible]

مرغ جوان با روغن [illegible] بریزند [illegible] انداخته [illegible]

بران بریزند [illegible] مرغ [illegible] کنند [illegible] بادرنج [illegible]

[illegible] زعفران [illegible] بار [illegible]

ه [illegible] ازان [illegible] بار [illegible]

[illegible] خشخاش [illegible] بار و [illegible]

[illegible]

باکتره

باب شیر خشک

ولیب بس کرفت بره بار غوان [illegible] ناخن [illegible] الا کر نیشی زیاب

ناخ باشی و فالعصا ازاره کنند [illegible] و از غذای بد [illegible] عسیط [illegible] زیاب

داره بوی مشک نقاه دلله واز غذای [illegible] دلله و حلیبات [illegible]

[illegible] در حد بوی دلله [illegible] نقصان [illegible] حرکت [illegible]

اما بدانکه نقصان [illegible] وان عضو [illegible] بلجم بوده

باب [illegible]

بدانشن [illegible] هوای [illegible] دلله [illegible] تا نیر کنند [illegible] بازوغن زیت [illegible]

دیا [illegible] نبیند هوای [illegible] بران بالند [illegible]

[illegible] آرد کنید بران بالند [illegible] این علت [illegible] زیت [illegible]

بوشیدا در عرق [illegible] این علت [illegible] سبعول [illegible]

تخم مرغ کرم [illegible] تخم مرغ بار آرد کنید [illegible]

[illegible] دلها [illegible] معتدل [illegible] این علت [illegible]

سیار [illegible] بران [illegible] ازین از کرم [illegible] بیرون [illegible]

بشن چراه [illegible] بهتر [illegible] دارد [illegible]

دفع کرما [illegible] بوده

ودیم کچه نهی سس ایران گذارند

از آب ترنج گچه بخیز جیران داکر شنیح یا سیاه زرنیخ و زاج اثرش بیشان بکشند

از نبات بخم گشکاش اجبه دبلیه [illegible] تا بلاد ابیشان بکند مرهم را ابه

ازجا زرنی دیمتو سکلاش با بونه [illegible] اکر خراب ابدوجون غرنی بکار و مرهم ازده

شمامه با [illegible] مرهم ازان کذارند اکر زخم خفیف [illegible] دکلک از زرنیخ [illegible] ازانید

معالجه بوزخنکی

کنند مرهم ازفیته [illegible] سدا مرهم ازان خلاص کنند اکر کاه ابی [illegible] لف سعید ازحلق بکیرند ناوخ

دکلما زنیخ و مرهم ازان [illegible] زرنیخ اذار کنند و معه سرکه ده

دیم کرم ازان کنند ازمند بندند ابا بنفشه ازاستک بشسته و فقط انسیت

و موصیات حلق کاه ذرنه بلواد ازحلف کچه بیب جرد از ابدو و فانه و فقط بسیمند

اکر زخم و بیرده با آب بریزند و دست و پا را ابدو [illegible] حار و جرب ابراد

و تقنته بزدیا الدو با نش بدیل الف ناخ نان دبرو غن کرحلدا

دوابرده حالصعا ازان خلاص کنند و قصا الجرب خرده و اکر حرارت شد اب

و مرا نشوید آب سکدشت بره الا الی با ب درخم را از بوکلاه دارکه وارکش نارخ

سفید با کزنچی و بزلیا و زانه معوذیت نخته سعوالله داکر کارشیع کنند

الجبر یا یار وغن ...اث تا برا ازان کفته بیرز و بلبله ازده همغم

برهم جانش زاعفازده بد غسیت و کنده

ونه سنده و بکنده ازا ...

باب چهاردهم

در لرزفت بلرزه و زیر اندام او

[illegible] سبب آن کردانیدن اخلاط [illegible] و ربیع و چون

و اگر کلام [illegible] بجوشیدن [illegible] ناکاه [illegible] بلی [illegible]

به باشد در بدن و چیزی [illegible] چسبیده باشد و چون [illegible] انقعد [illegible]

آن چیز [illegible] باشد و [illegible] باید [illegible] و [illegible] ایند و [illegible] ایله [illegible] داوی خوانید

فی [illegible] از [illegible] و دلغ [illegible] اخذ [illegible] خون برند

ورق [illegible] مصطکی و زیره [illegible] در بدن [illegible] عمل [illegible]

علاج زخم ناخون

و چون [illegible] باشد [illegible] و [illegible] در [illegible]

و در بدن ماند [illegible] خصوص [illegible] باید [illegible] زخم [illegible]

حلوا [illegible] ماند زخم [illegible] بیابان [illegible]

[illegible] زردچوبه ال [illegible] ناخن [illegible]

[illegible] و دیگار [illegible] بالای [illegible]

[illegible] و آن زخم [illegible]

[illegible]

علاج ... وبا

ترکیدن ناد ...

غذا شربت از ابیات ... شربت ... (صرصر) ... دیوسی

صباح شربت ... بخورد و ... دیگر بدهد ... دو بار ... بدهی ... دنبه ... ارسال ... دست

... بخورد ... ترشی ... دیگ ... بعد ... بکلی اللّه ... ارسال ... خفها ... از ...

کباب ... گوشت و ... ازان ... ترشی ... ولیکن ... از ... بعد ... ادویه ...

و ... ترکیب ... و ... [illegible]

و ... اب ... اربعه ... بعد ... نخبه ... عصاب ...

و ... چند ... ازانه ... دو ... دو ...

را ... پیدا ... چند ... خوراک ... و ... ماه ... علت ...

آنچه خلط ... پس ... العلل و ... بیشتر ... عدد ... ایام ...

[illegible] باب [illegible]

... نه ... ریزه ... آورد ... مرد ... بیشتر ... مرغ ...

... کند ... نارد ... محکم ... ارایام ...

صفت ... باب ... ریزه ... شمال ... زن ...

بجلی

... مرغ ... کند ... ماه ... شمال ...

... شمال ... روغن ... باب ... خیار ...

... کرده ... بنشیند ... وبا ...

... ازان ... رفع ... [illegible]

... بچه

۲

دفع بواسیر

خوب و خطای با

منفعت نقرس ... ۲۱۲ علت [illegible] تبخیر

واقع نه نقرس و قند و جذام ... بدان [illegible] ... مقعد را [illegible]

در بواسیر ولد اصل ... در اوایل ... بعضی روز [illegible] از آن [illegible] و نیفع

و بالا چه ان مثانه و دماغ [illegible] موافق ... [illegible]

باک ناله و فصد [illegible] و جهت ... و از آن [illegible]

ع الصداع شربت [illegible] باحرق ... و از آن [illegible] و از آن بیخ و دیگر

سقیا برآید [illegible] و بخور و معاش کاو ... و [illegible] دماغ

منفعت [illegible] منفعت [illegible] نقرس ... منفعت معجون

برای [illegible] و روغن روباه ... سرطان [illegible] نقرس [illegible]

و نیفع [illegible] و هر روز این معجون [illegible] و از آن روغن [illegible]

و از آن [illegible] ... بهتر است و از آن [illegible] العرق

دفع بواسیر [illegible] خصیه و روغن ... نافع است ... لعاب

و داب [illegible] ... منفعل [illegible]

ولعاب بزرالرجله و بزر ... و ...

کتان و ... لعوق ... با ... النافع ... و منفعت ... قلم

با روغن ... و در ... با ... زعفران ... [illegible]

... نافع ... سماق ... زعفران ... روغن

سرد ... نافع ... [illegible] ... زعفران ... [illegible]

دفع البواسیر

خادی ... و روغن ... [illegible] ... بواسیر

و منفعت ... مرغ و روغن ... [illegible]

و ... بواسیر ... بر اطراف ... [illegible]

که نافع ... درهم ... افیون ... درهم ... استعمال

... افیون ... بیضه ... درهم ... [illegible]

... کلیان بیضه ... درهم ... [illegible]

نافع ... و روغن ... حب ... [illegible]

غنی ... مقل ازرق ... [illegible]

و ... درهم ... نافع ... [illegible]

مقل ازرق ... [illegible]

که ... سکنجبین ... نافع ... [illegible]

که ... و ... و منفعت ... [illegible]

... کار

باهوم

وروغن گل سرخ

وروغن حنا بکند ازین روغنها بنفشه ج مقعد [illegible]

مرهم [illegible] و لعنت [illegible] بشقاق ناخن کعب [illegible]

خطمی [illegible] بخورند ارجحیه [illegible] ناخن [illegible] ناخن

و تیماج بران با شنه [illegible] و روغن بکاهان [illegible] و رفعه بالخمیر

روغن [illegible] الورد [illegible] و روغن خیری [illegible] عجب

روفای [illegible] روغن [illegible] و کمون [illegible] دیگر [illegible] سیمان

هر امیکه بیرون امدن مقعد را ناخن [illegible] بیرون ناخن [illegible] در درجه

مثلا [illegible] و باو شیر [illegible] بیرون بکند [illegible] و بیرون

بکلاب [illegible] براکی لذا ازین [illegible] کنند و دیگر [illegible] بیرون

وزاج [illegible] بگداخته [illegible] ورون [illegible] ابله و انگر

با آب [illegible] نفع دارد [illegible] در [illegible] بیت

اسید [illegible] کند [illegible] شکسته [illegible] اکر

ابن [illegible] تا [illegible] غلط [illegible]

مقعد
دفع بیرون امدن

صفت آتشک

تا قسم [illegible] شد و تمام آن گسترده [illegible] بیانیه
و بعد [illegible] و فصل چهارم از اقسام [illegible] تعیین [illegible]
و فصل [illegible] و فصل [illegible] و فصل [illegible] [illegible]
و چهار [illegible] آن که [illegible] دیابی [illegible] ۱۲ [illegible] از آن [illegible]
و در [illegible] فصلی [illegible] خلط [illegible] مخالف [illegible] باز [illegible]
و در [illegible] و آن [illegible] دانه و آن [illegible] آتشک [illegible] و [illegible]
و ملوکی که سیاه دانه و در [illegible] و آن [illegible] نشسته [illegible]
و از [illegible] و در [illegible] [illegible] [illegible]
یا که [illegible] شد و از ۳ [illegible] آبله [illegible] از آن [illegible] [illegible]
ابله [illegible] ارزنی و [illegible] کند [illegible] از آن و [illegible]
آتشک [illegible] [illegible] ۱۲ [illegible] و خیارها [illegible]
[illegible] آتشک [illegible] طبیعت [illegible] و [illegible] بخیه [illegible] و کام [illegible]
گرفته باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شکل [illegible] آتشک [illegible] مداوا [illegible] و [illegible] قرحه [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] آبله [illegible] [illegible] خلاص [illegible]
[illegible] حدث [illegible] [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] اول [illegible] که [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

علاج شخص که در حمام پا در آب خضاب [illegible] از این علت

باجامه یا لوای ریبلا بکشی بکموع بعد از خضاب مجمع نصحم اثر [illegible] نوع

ودیره خرزه مایه انچه از قفا ضب ممیع شیخ و جوزبند ۳ ما و از خط

وجرب تجربه شیشا فروق الشمر ورثیه یوتان ومعلم بکاحرم وزیع از نوع

ربطانی نتکنید روغن گرفته روغن مزبوران نجاحجت بالیبا روزدکار دا

دای شخص راه با پشتی ز انوحران زخم داشت سوالح دخیمی شیشا کهو وجب جرب

روغن دار بود و لعاب البیه مدد و ۳ دفعه حمامه والند زحمها

صنعت روغن زردچوبه

بعضه سال کها از روغن مدبود ولعاب بیجعا از صبیعه ویباغ نفعاف کفرزرد پخته بکه

باب صنعت روغن زردچوبه ۵ بیجعاز صبیعه با ظرفی مس با ۱۰ م

با مع لها منجم مع ممرو مکصوص روی آتش وظرفی منعت ۳

سا ایبیا با زرده ۵ روغن صاف بنکیب خواهد آمد زیر ترک کنند

بر ۲ م نند بیلی ۵ از ارابند بکهر روغن ونرد زرد چوبه

هاده ۲ م درود ولتیبا ودینه بلعاب سفید بکذارند

دمدار با جسب حسن

کنه

و نزد مست سبقت بیابان باغ دشت خرد

از فنه به افعد شود بسیار و علما کمک خرد و فرزندان

رفته ذلت مرغ البته شد کمال او با نعمت بجنبند خواهران

شکل خورد روز یک ساعت تا ده متعال با عزیز خویش و جامع زمانی

باب ازین زمانه سفر شد بسیار پایه مسئله با شیر کشتند از شعر و بلند

زن نیز ازان جملة للعرب با قضیب خصیب اراده باز آفتاب و جلال شعر

ابتدا ریش اخضر و للازان و خلق کنند خورد با ستیز و وصف

چون اکثر حاجی محصور ات در بیشتر و بدان ببینند ملح از بیداران

اگر خدا بگیرد بیشتر گفتند نه قضیب بسته با قلم با به یعصا الیه خواند

شعف زمانها نامدار این سرام کمند اره و کاه ما نار ما ادم و قضیه الحکیم

ابداث آن مقابلیت طبق تا عزیز اینها مراد بدار تعد الا الیما

صحیح بگذارید این مرام نیز ازانه

حبه ان الیم

ا

١ ماه ١

رابکشند نرم شود
و باز بنهند بعد از آن برنج بر سر زخم بسیار زود درد اندمال پذیرد
و مرهم را بزنند که از آن زخم برنج آن را این زخمهای ناسور و کهنه را بیفزاید
در دست بیابند و جمیع آن را بر زخم نهند این مرهم جهت زخم کهنه
و گاه باشد که زان و این مرهم را اصلح کرده باشد که بر آن زخم بازماند
و درست باشد و گاه از این مرهم ... باشد و بلال آید است بجای زخم
تداوی آن زخمهای اصعب و آنها که با هوا بنشیند بعد عفونت بر کرده باشد
لا یتعالج آن ورزش کند به سر زخم با هوا که بجنبد ایکه حیض کند
و حارالدین این مرهم را عیب اخراج کند یا ایکه در نیک عیب کند
و حارالدین فروطه و نخم را ده روز از طرف کند عال و روغن زیتونیا
االا نمک سلمان فر فروطه و نخم سفید مصری حرف عال اقراص طرطی غبار
بکوبد کنند سفید شش مثقال مو ۳ بنک ساف اقرا اکسیر مهره ارد
بنیاد مثقال زرد پوره و افعه مثقال و اجرا اکبر کبریت مثقال
تا بیدا ببند و روغن را در با طلا کنند و در با جوش بسیار جمیع ات سکنه و دو لقمه
و جوش بدهد آب زنک ... مثقال

علاج زخم ناسور و کهنه

کوفت

استسکر

ز لفافات کهنه حیض و زنبک کهنه و غیر عود و ... و دارچینی
داغلان ... استعمال ... و غیر ... اجره و داغ ... بریع
شسته ... و اگر زخم ... حرب و تیک ... بلیسه ... تعقد
مرهم مفصل بکار برند و اگر زخم خیار ... خصار ... بسیار ... ضایع
و خیار ک ... بالا آید ... سال ...
سنان نیزه و خنجر و ... منشا و ... کاه ... فورا ...
عضوی از اعضای ... مرهم ... که اعضا ... که
بر عضوی و ابنی و دوا ... زخم ... باید و این مرهم ... از آن
و کمال ... بر ... شود ... عفونت ... بیکار ... و از
که فوت ... بهتر شود ... فزخم ... خوب ... کند از انا و دا
گذاشت مرهم ... لله ... و ...
پیه ... آید و اول ... علاج ... دلو ... و ... شعب ... بابت
و سبب ... و ... یا ... بلغم ... بسب
دواء ... از این نوع ... که ... یا ... و ... اعراض ... کنند
... و طعام ... و غذا ... ان ...

... مرهم

مجرب است
این در که رانند مغفرت شربت ممتاز ونیلو
این در که دانند ع الاج الصباح شربت عنبر و اثر منبعیا سنبع متعدل
از قوی یابد ع العباد یا بنات جلد انجر عکس و اثر خوشبو الطعامات سنبع
بنفشه از قند با نبات باحت با با حاجت کش اکس شراب خوش بکنیه بدن
لذت بره لخ منعص با دویه حاره با با احیات و دار صینی بر من مکیه
نبات وقته وعرق بید مشک و عرق بادیان و آب مغفرت حکمانه
دیاره نخود و قصد و حجامه الله نشطیه دانه از تعه و هی بیرون آید
بارگرد و بعضی را یک دانسا نشه و بعضی بیرون نیاید و بعضی را یک دانه
بیجاره و در بدن که ب ان بیرون بیاید و بسبب قوت بدن یا بکیات
و حنیای یا زرد خولدهیش و نشه با با دنشه پیرون بیاید از آنکه به و بامو
دیگر درد کنند و خداء بسیار ان اطعمه و بعضی را اسهال خون و بعضی را وکمر باطل
بعضی را کام مشوش کند و بعضی را زبان ورم کند و بعضی را امالیه بیرون آید
و هر کس را نبو مرخ و بعضی را اسهال و حصور احتاطات با طرف
و از خانه بیرون نباید و حمام در خانه
حمام حبی النقه و غیره
در دیگ

کمی بند اعراض خواص ... نوبت ... اخی

باشد و اکر از اعراض خواص ... ان اشیا ... آید ... پدید ... نمیکند

در چوب چینی ... خیزها پدید ... کی ... خراب

زیادان قرار دارد و ... نقصان ... زنی

و یکبند و اکر ... با دیگر چوب ... و ... نات ... و ... بند

و اعراض این بدترین از زهر ... با ... نیست ... بند ... آن ...

الف ... در میان ... بعد ... میکند ... ضعف ...

معالجه ابله و اتشک

... خوصه ... ... مفعول باید ... ابله ... اوضح ...

و زرد چوبه و کتیرا ... رحم ... و این ...

با موم زرد ... وان را ... بکذارد ...

چون ... بکند ... صنع صنوبر ... بکذارند ...

روغن زیت ... موم ... ریکاب ... ... بسیار کنند و اکر ... ایشبه ... و ابروانند ...

بب

باسیب ... قیفه ... الزوفین
مرو دارچینی آس خرنوب ... واند روشت و دم الزوفین ... بکاک جمیعرا
روغن زیت ... واند ... بطرطیا ... مرغ ... برام ... نعفعه بلند ... اربه
... ملیما و مرو دار زنبک ... ... بطریق ... بعید بخمیر مرغ ... لعاب ... سیب ... مرام
ونا ... دارچینی عدس ... ورد ... ودر روغن ... کلک ... ... ان ... وبا دارچینی ... مرو دار زنبک
مرام ... بنفشه طلیه ... بند روغن ... شربتی ... صبر ... و ... رطب مرو دار زنبک
مغص ... مرام ... بلند ... ... بنفشه ... و ... ... بخیم ... صلیبا
شست ... شتال ... ... بنفشه ... شتال ... روغن ... نبیذ ... سنبل ... بخیم ... و ... مرام
یار روغن ... کلک ... ... شیر ... وزن زیت ... مرام ... طلیفون ... مراد ... و ورد ... شیرین ... است
نام ... ... کلک ... و ... ... بنفشه و لعاب ... طلبه ... و لعاب ... خطمی ... مرو دار ... سنبل ... فعل
مرام مرطوبه بلند ... اربه ... مرام ... رقبه ... روادا ... کلیه ... خشک ... ... آب
وردا ... صداع ... طرطیا ... سعوط ... ... الحیقا ... و آب ... ...
... غب ... الثعلب ... ... ولعاب ... باید ... قطونا
... خیار ... [illegible]

۲ بار در ۲ دفعه بیت

سفید بلند الصفرا نافع است مرهم عسلی نافع مجرب است

حسب شنا ... دار زهم الملم باندرس ... اطفال

ابیض و بوی بادیدا ... منفعة ... بانداز ... خواه

ریشی اراد البیض ... مرهم ... ازاله ... بدارد

مرهم عرب صبیب

معالجه و انلک بکیره ... نافع است

مسیح بلند الصفرا نافع ... ایله ... مرهم

ویخواه کل بلکه آنکه ... صبیب ... عنبر

روغن ... مرهم ... سفید ...

۱۱ ... روغن ... خلیفه ...

مرهم حلیلیه و این مرهم ...

بلکه ... زیت ۱ ...

نافع ...

مرهم الاحمر ...

مرهم [illegible] مرداسنک [illegible] صنعت امتلکه

[illegible] مرداسنک [illegible]

بیغره روغن زیت [illegible] ششه [illegible]

طوتیا [illegible] مرهم [illegible] ازاله [illegible] مرداسنک [illegible]

ودخی [illegible] خولع [illegible] الاجزا [illegible]

بیغرید روغن زیت [illegible] ادم [illegible] ششه [illegible] طوتیا

وبا [illegible] معمول [illegible]

زهره [illegible] دکتیره [illegible] مرهم [illegible]

مرهم [illegible] طوتیا [illegible]

ودلیک [illegible] روغن [illegible] طوتیا [illegible]

سفیده [illegible] مرهم [illegible]

[illegible] کوزلره [illegible] روغن [illegible] لب [illegible]

لب

مرهم کوزلره

بایشان خاک [illegible] نفت [illegible] سکندرانه [illegible]

در خمیره فرنگ در خمیره [illegible] مرکب [illegible]

خیر و روغن [illegible] لوری [illegible] ابته [illegible]

در غرب [illegible] در کوشتیح [illegible]

صبر سقف طلا [illegible] و دماغ و جسم [illegible] زینت [illegible]

سیم و مس [illegible] گوشه [illegible] و دماغ [illegible] روغن [illegible] والیدوش [illegible]

[illegible] طلیاتی [illegible] سفید [illegible] سرکه [illegible]

شسته [illegible] در زیره [illegible] بکفنا [illegible]

و دو دهم روغن [illegible] سرکه [illegible] و دو دهن [illegible] زبان [illegible]

و قوتیه و نان و روغن [illegible] ابنه [illegible]

و دم ملاذه و ملق و افعال [illegible] بسیار [illegible]

که جو [illegible] خراب [illegible] و العد و زنجیر [illegible]

بنویسد [illegible] و از میعاد [illegible] الله [illegible]

[illegible] بستم [illegible] الله [illegible]

کنند و [illegible] و صلح ان لا اله [illegible]

ص ات

دوباره چون نشستن [illegible] از سنگ [illegible] فرنگی [illegible]

مارو بخوان [illegible] که [illegible] [illegible]

این معالجه بسیار نافع است [illegible] بسیار نافع است [illegible]

از کجا خیزد [illegible] [illegible] [illegible]

بعض ضعیف [illegible] چون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

برای آب [illegible] طغیان خواهد ابتدا کند

از آمدن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

با صفت کوپیلد دکر تمام است بیش
در شهرهای فرنگ و ملک لستناخ بجهت خوشبیار و دارک
صفت قورت بدان سبب چو ... و ابلاغ برصفت
صفت ... خلاف ولایت ... رفضا باید وبون در ویلکه
مخصوصاً کرد از ان ولایت و در تفلیت ... و در صحرا هو ... باز ... زنکیت
هوای ... ونفت ... کوه نزدیک ... آید ... بعض ...
ضرور ... ... باشد ... به جنبه ... و ... ... و ... و ...
هر کجا کویند در شهرهای ... باشد ... ... و ... ان
کسی ... اورا درین ... ایلکی ... ازین ... جهان ... ان
و اکر اورا ... دانکه و ابن ... زیاد و زبان ... کوید ... ار ...
و ... ابد ... باب و ... باشد و فیلان ... بکند ... انسان ...
دفع کنند بعد از ان ... باز چون نقش کنند و ... عرق ... باب ... اندرون
بازبند ... از ... چون ... ان ... کنند ... در اندرون
نشتف ... سال ... ان ... باشد
... اسم ...
اوخ

۲

که زبان را

بفرنج بروی اندر دهن اندرون ملک لثه و حرارت ریختن

شیر گیرند و ریش را و ریش کنند و معمولا ... زبان الصبر

قرحه ... و ... ان ... بار ... دارند اندرون

بگیرد روغن ... و ... وقت ... ان ... داخ

... بگیرند ... در ... خیار ... بکنند

وجه حب ... و ... ان ... معجونی ... خبر ... عالم

با حضره ... روغن ... کنه ... کفه

فرح ... کنند ... بروند ... ان ...

عدد ... بلور ... زبان ... ان و ... واله ان

... ده ... زبان ... و ...

بیان ان ... و اعتبار ...

... ان ... و ... بغیر ... ان

... [illegible]

چوب
ادب چینی

وارده روش و انع عصب حسته مرام نحوط حوریقن اعقد

وکنه رطوبات فضولیه ایله حوب چینی سنده [illegible] مردم

رطوبات بخار [illegible] بلغمیه ویرا ازالنی اخراج [illegible]

بلکه ازیدا [illegible] حشیش تندر وکذا حصاب خفیف [illegible]

لا ابدید ایلنه چوب منعوت و غیر و بطرح [illegible] اخرج

حوائی لکا [illegible] اسهل شعر [illegible] [illegible] و باردر

سیکونفت [illegible] [illegible] عضا [illegible]

وکس [illegible] اه [illegible] ادرار دو [illegible] [illegible]

قرحه یا نقد و ایکه بیار و انکه [illegible] و [illegible]

محرک [illegible] اه موضعیه [illegible]

انکسار ایکنید و نعضا عظم اللعد ذکر و چوب چینی حورلقن

ورم بهم رسید [illegible] ایله دالت [illegible] مخصوص

النت و لکن بیمار بیمار ان ائز [illegible] ملک لوفت

درطان و انقلاحه و [illegible] امراض جذام

دهقف

معده

و ترجانش از آواز و درد و قولنج سودمند و سلسل البول و ناسور کهن صفت حب

دت زیبق و گوگرد و ... و درد و بلغم و ... بهم جمع ... و درد و علت

دیبق و بلغم دانه را ... وزن ان ... و ... بسیار

بعل و القطع دیگر ... و بلغم بلنده ... دارد ... ملکه

و در بیع بلغم و لوفت بیع ریح دارد ... حب

و در ... کند ... و در ... بعد اول

بر صبر ان ... و ... عرب ... کشته ... است

و درد ... و در ... کشته ... بعضی ... و بلبل

و جای ... بعضی ... از ... غم ... شند

و اعراض نکنند و عیش است با ... صاحب ... گوشت

بره و بز ... خورد و رخت ای پاکیزه پوشند و فرش خوب

گسترده از ... و ... گشته ... و دیدن

و گردو عناب [illegible] سبب گرم کند و طعام [illegible] از طعام

را نیم پخته [illegible] از نان [illegible] و [illegible]

و از شیر و [illegible] ضعیف [illegible] کند [illegible]

[illegible] بپرهیز کند [illegible] و از اعراض [illegible]

شب [illegible] بپرهیز کند و از [illegible] طعام خشک نخورد [illegible]

[illegible] و بالای طعام [illegible] و از [illegible] پرهیز کند [illegible]

و بعد [illegible] صالح [illegible]

[illegible] و [illegible]

لگاه دارند [illegible] مخصوص از [illegible]

[illegible]

[illegible]

زانه الله مع افق در حرب کس باشد
وحوم طلب به ینه با حس یا اوقعود و ملک تن ازوار
طبیعت کردانه به ینه اسباب ترکیب فعت بیش دیاس عفص
عرق اقلنه اخلاط سبب و مینه ورم ریح ایراد
کنند و کوفت زاسینه و حرکت سبب تراید ضعف و ورم غشاء
وضعف دل اند آستینه و شرود آمد شد دل راست در باطن عضو باید داد
زیرا باشد اخلاط و ورم ارجا حرکت دایه بدل ارت اتبه آلنه اول عاده
در سر و روی بباشد و لیکن از یکه جوب خیرا تا برع انبال التعرب
ابتدا کند و تخوط آب و لقوت بترد وارفیت فال نافع
باعث سبک سبع لیلیج روز اول آب و ازفیه نفسه بکردد عرق
به مسک بیونشد رستان تخوط آب لللا سس طلکه اشمد الحه
دکوفت بره بارغوان و دار جنب و بر نغت ارزن آرد
تیز کا و زبان نیم سبال الماری
به جسته و خوراک

سپیدی نوشتن خوب وفرش نامعلوم

لقوه زوفا سته حرارت بیخ و ضعیف نامعلوم ... چون بنفشه از اول

که بیماران بیمارست ... اول عموما غیره آن ... آنرا چون ... سیاه

علاج نیز نافع است از آن این چون پنیر باید ... اول ... بهتر

در روز کوفته آب کوفته پس از آن ... بیست ... یک مثقال

خشخاش خواهند خوله ... یک ... مثقال

ایضا ایکه چوب چینی ... استخوان ... بیک ... مثقال

کاوزبان ... چیلکا ... اول ... بیک چوب چینی ... ... بیست

کاسنی تازه ۳ مثقال ... ۲ دانه چوب چینی ... مثقال ... ... وزن

الکمیت ده مثقال ... پنج مثقال ... گاوزبان ... ورق

وعرق بیدمشک ... آب ... کوبیده ... ۵ ... کوفته ... مثقال

و چون ... بالای آن ... ... از آن ... ...

بیدمشک ... ... بلبل

۵ مثقال

بادیان [illegible] مثقال [illegible] نبات بریخت
بعد از [illegible] مثقال نیز [illegible] زعفران [illegible] صبح بخورند [illegible]
[illegible] را اضافه [illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible] آب [illegible] کرده [illegible] از
[illegible] را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و نسبت به [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] مثقال عرق [illegible] [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] مثقال [illegible] [illegible] بریخت
[illegible] دیگر [illegible] [illegible] [illegible] مثقال [illegible] [illegible] رضا [illegible]
[illegible] مثقال اضافه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اضافه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اضافه [illegible] ضعف [illegible]
[illegible] [illegible] به [illegible] قاریقون

بعد از انقضای [illegible]

بعد از انقضای ایام حیض خون بعد از حیض [illegible] واگر اینها به صفت خصوص

یعنی از یک طلب [illegible] بار دیگر بدهند از ان احکام [illegible] و نفوس [illegible]

که فیها و الا [illegible] بس [illegible] وبر از این [illegible]

[illegible] و [illegible] به دهند با هم [illegible] بگیند [illegible] حیض [illegible]

[illegible] گشته و حیض [illegible] بلند [illegible] انچه [illegible] بلند [illegible]

[illegible] ایام که و حیض [illegible] بلند [illegible] انچه [illegible]

یعنی از ایام بیرون آید و [illegible] تا سه ماه [illegible] خواند [illegible]

یعنی این که از ایام [illegible] طلب [illegible] حیض [illegible] بخواند [illegible] حیض [illegible]

می تواند [illegible] و از ایام [illegible] شته [illegible] حیض [illegible] آب [illegible] بلند [illegible]

[illegible] روز و یک ماه و از [illegible] از ان نقصان [illegible] و [illegible] بیخ [illegible]

را الا [illegible] گشته [illegible] حیض [illegible] ضرور [illegible]

[illegible] که از ایام [illegible] نفوس [illegible] کرده [illegible] بعضی [illegible] از این [illegible]

حیض [illegible] بیرون آید فیلان [illegible] [illegible] آن [illegible]

تا آب [illegible] بیرون [illegible] چراه [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] اصطلاح [illegible] حیض [illegible] بعد از [illegible]

[illegible] بیرون آمده [illegible]

[illegible]

دراب کبیرم

در اینکه [illegible] ون اعلام [illegible] رخت [illegible] سبلی نه

بوینه و هر بیته بدن آلف [illegible] بنوغ [illegible] الهوه [illegible] درعرق

والعراض کسنتا [illegible] رده کلوبه [illegible] در [illegible] عرق [illegible]

در وقت حدوث مرض بیمن [illegible] ر کعه دریکی [illegible]

وعلق بزیم [illegible] دمنصبی درنا [illegible] دا [illegible]

چاره بیانی الادرار [illegible] لا العلیه [illegible]

بیان بیته [illegible] ان جانوران در [illegible]

رنبیه وانهدران [illegible] امثال [illegible]

صحرای ایلان جاندران [illegible] جوزه بیست [illegible] بنزند [illegible]

دمکلری [illegible] منه [illegible] چیلدان [illegible]

وذرفصل [illegible] ان [illegible] درفصل [illegible]

زمانا کار [illegible] وکراران [illegible] کله [illegible]

ابله [illegible] جرب

[illegible] مثقال [illegible] [illegible] ارزن [illegible]

[illegible]

[illegible] خواهد [illegible] [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

به [illegible] [illegible] صبح [illegible] مثقال [illegible]

[illegible]

[illegible] دیگر [illegible] [illegible]

[illegible] بکوبند [illegible]

[illegible] بخوراند [illegible]

[illegible] بخوراند [illegible]

آب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] تمام شد [illegible]

صفت خضاب الازهر [illegible] بخوابد [illegible]

[illegible] خضاب [illegible] تکرار [illegible] بگیرند [illegible]

[illegible] بریزند [illegible] پس [illegible] سرکه [illegible]

وان [illegible] ورق [illegible] در ظرف شیشه [illegible] بعد [illegible]

با [illegible] مشک [illegible] زعفران [illegible]

چراغ [illegible] شب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وآمله [illegible] ور [illegible] مرهم دكتور [illegible]

بر ورقا لنتره [illegible] انزقيه [illegible] ماكند [illegible] بسته [illegible]

بر وربعه ودخيره ونشيه [illegible] بنوغلوبن [illegible] ودرانسيد [illegible]

نامع لعاب [illegible] كونيت [illegible] بيو [illegible] دزعفران [illegible] آبد [illegible] نخوذ [illegible]

ودرباح [illegible] وكيا [illegible] بعوران بمقدار [illegible] ايرنيد [illegible]

اوبابه اسيبه مخاض [illegible] آدرياك وردي [illegible] جوان [illegible]

وكلاه [illegible] شخ [illegible] زرد [illegible]

وادويه الليبه [illegible] بيدر [illegible] كيلان [illegible]

بو [illegible] ناشره [illegible] ودرجيب [illegible] بولد [illegible]

وردت [illegible] ودالك [illegible] ابرام [illegible]

وديعوقا [illegible] الله [illegible] شبه [illegible]

عنب [illegible] ورد [illegible] اجتماع [illegible]

بولايه [illegible] عناب [illegible] وكيع [illegible]

من [illegible] واك [illegible] بجايه [illegible]

[illegible]

[illegible]

صبر خوانند از اجزای بیاید چوب کنند و از آن شیشه

بیار با بکوب صفوف زیره کهنه صندل چوب کرده دران ریز کنند و با روغن جمع کنند

بادیان صطکی تخم ... جوز را با نبات میان ... دربست با صمغ لاغر عربی ...

طبع ... سبز ... تکنند و او جوز ... و از کیسه ... دربست ... در دو ... حل کنند و از ارد ...

و بیرون طبق ایجو ... کنند و از ... صمغ خشم ... جوز ... و از رده ... بفوار ... دار ... طبیعت ... عرق کنند ...

بکنند و ... تمام ... کنند و از صمغ ... در بیابان ... بالد و از کرده ... دو ... منع ... حرارت ...

و سرا بر روغن کند ... کنند و ... در بیابان ... بالد و در روغن کنند و از کرم ... کنند ... ساعت ... فرونشت ...

مدد ... با یکی ... بران بالد در روغن ... بجوشند ... بپزند ... سر کرده ...

چوب ... الف الله ... بلبد ... روغن ... بندد ... بسیار ... و جوز ... روغن ... دران ...

در بار ... طرز ... کنند ... و از الف ... نرمی ...

با روغن ... بر موضع مالند در حلقه کنند و ... زبان را بسوزش ... و از آب ... طبخ ... کنند ...

چوب کنند تا اگر در روغن ... ناری ... سوزش آن را ... به مرهم ... کنند ... تا ...

در بعضی ... با ... شیر ... و ... مجمر ... آن ... شود و ... شود در ...

عنبر ... سرح

نسخه [illegible] از آن [illegible] [illegible]

و دائم [illegible] گفته [illegible] بیماران [illegible] و دانه [illegible] مجرب [illegible]

از اوجاع [illegible] کند [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] عرق

[illegible] نسخه [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] دارد [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بعد از آن [illegible] الصباح [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] گفته اند [illegible] [illegible] انتظار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نوع [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] قند [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

۵ از [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

نبات سنبل الطيب ... زعفران ازان كوله

ومغز بادام مسكه هر ادوز در دريا بازانو با نبات ... عرض بهار

مثقال ازده حصه جمع بشه ... صداع ... ايدر ... بدون احتياج ايدر ايله

لا جلداى يا چوب چينى جمع ... الوان ... ولاوصم ... وقت ... آلله دن نفع ايدر

ا عضوى ديكر ... بول و افعال ... ثرش ... بشين ... نبيه ... فندق ... ايده

ا يا پينير ... دالقفه ... رودش بول ... روغن ... ختمى ... منفعت ... ايدن

خواصه اكر شود ابيلا اندك داخل كننه بكبريد روغن ... وسياه دانه ... نفع ...

ودچوب چينى اصلاحيه كه چوب ... زيره زعفران ... داخل ... جلد ... ايدر

دچوب چينى اصلاحيه كه ... داخل ان ... اندك ... بيوره باده بعده ابيا كعبا

ريزه كه شيره عسل ... نبات ... خوله ... مرض ... وعضو ... ان ... ايدر

وازيا بس ... آكنده ... مريع ... عرض ... خفقان و صعود

باده بعد شوله شود آب ازكيد ... نبات ... صاف ... شوله ... كوله

بهتر لو لا غيره چوب چينى اصلاحيه كه دان ريزه ... مثل ... ازيره

ضمه رضنل ... چوب چينى ... دعوابيه ... چوب ... ايدر

ودعا و طبيه ن دل ازالع ... جنب ... در

منفعت روغن ... ريزه كه ... دهستان

بدوفقولکرنیم [illegible] ازغیلیا

پا بیداراست [illegible] زیت ... حبیب [illegible]

ودرالا [illegible] مصوبان جمع [illegible]

وزلعه بخم [illegible] اضافه [illegible] الطبیب [illegible]

م دریو [illegible] ضعف [illegible] حسین [illegible]

خولعل [illegible] [illegible]

زخم کرم افتاده که تب [illegible] باب بر دیم [illegible]

[illegible] نافع است [illegible] و مع [illegible]

وبا مران [illegible] رطوبات [illegible] تحقیق [illegible]

کمدارند [illegible] [illegible]

کمدلکف [illegible] [illegible]

نسف [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

دیگر نسخه [illegible]

[illegible] صندل [illegible] درهم [illegible]

[illegible] ایچون [illegible] درهم [illegible]

[illegible]

[illegible] مقدار [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] ایله [illegible]

[illegible] درهم [illegible]

[illegible] ایله [illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

[illegible] ایله [illegible]

[illegible]

[illegible]

بازنبق کوکی

[illegible] دریاق انا ایکرید عجب تختنه [illegible] سیاق

ایصرف ادریان [illegible] ایچ ایکنه [illegible] ب ایر ونابعه بنکه ساق ۲۰ بسم

دیدرفی ادریان [illegible] بارد و نابعه [illegible] بر رکن ایکنار ان دریان

ازدا یرون آلعه [illegible] اعان دریانه بالای بلیک جشم انه انها

[illegible] رسا سیبا [illegible] ردلله بلوغ [illegible] جمیع اعضا [illegible] ایکه ایر صدوت از

دریباید بیرون اندن دانها [illegible] خوکون [illegible] نا ارتکم اوزن ناده [illegible]

ارکدوش [illegible] دنتیب [illegible] ویناب [illegible] ونیتد [illegible] بیامراز [illegible]

اعراض و بخار سعا [illegible] محمد [illegible] دل اجوبه [illegible] بیکت للعصر [illegible]

ششه فقدان [illegible] وجود [illegible] بیک [illegible] [illegible] باسلام

پیدا [illegible] یلدز [illegible] دار [illegible] ایکنه دوا [illegible] اولید [illegible] دی ایچه

کللله اگر صلیب بیکده [illegible] ایکه دردلنه [illegible] تحلیل [illegible]

ازنا لندع [illegible] باید [illegible] اولور [illegible] بیکتد [illegible]

مکذالعه [illegible] تیلب [illegible] اکرده [illegible] کیل [illegible]

درنیحه [illegible] [illegible] ایکنه [illegible]

ولیب [illegible] انا

[illegible]

دوا نهر

دوائی برای [illegible] زرد آب

بروغن [illegible] سفید [illegible] [illegible] نیم [illegible] [illegible] [illegible]

روغن کلنجی و موم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

نشسته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سفید [illegible] [illegible] کنند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

داغ برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روغن [illegible] و موم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

تمت الله [illegible] الرحیم

سعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

وداغ بر آن [illegible] [illegible] [illegible] الله رحم [illegible] [illegible]

ملذالعجم روغن [illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible]

روغن [illegible] [illegible] طعنیات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

روغن [illegible] [illegible] در روغن [illegible] [illegible] [illegible] الایه

شکستن اعضا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اعضا [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] باب ۴۴ چهارم در [illegible] خصوص [illegible] [illegible]

کنند [illegible] ازان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] استخوان

منت استخوان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پوست شکسته [illegible] و استخوان [illegible] [illegible] ابو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بنید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

پس

چو سازند

و روغن زیت بیسم اکر ابریشم [illegible] آن آب حصه

[illegible] بنفشه [illegible] آن [illegible] و ان باده [illegible]

نیشکر در [illegible] شد ابرکاه [illegible] و ان [illegible]

لعوق جهت [illegible] از آن نعیمه با آن [illegible] ازین [illegible] بکند لعوق جالس

[illegible] بشد والعود از آن [illegible] و [illegible] ولا مستعمل

[illegible] بستانند [illegible] تنقیه [illegible] و دهم

بر ابران [illegible] نه بدراج و [illegible] تنقیه [illegible] زنج و دهم

[illegible] [illegible] زیت [illegible] بیند وداد

[illegible] روغن زیت [illegible] ریخته [illegible] وبه بند وبند

[illegible] بیذار [illegible] ریخته [illegible] قسم [illegible] و [illegible]

از النفیه [illegible] نیز [illegible] سیاه [illegible] ریخته [illegible]

دارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لا [illegible] بیان [illegible] اکر [illegible] [illegible] ازان [illegible] داری

[illegible] بندد [illegible] کند [illegible] ربیع الاول [illegible]

[illegible] ریخته [illegible] [illegible]

اما شکستن دیگر خون در زیر پوست [illegible] استخوان شکسته [illegible]

صفت جیتسم [illegible] دیگر بعد از آنکه استخوان بیرون آید [illegible] شکسته

شکسته را ببندد و دیگر وقت بگیرد اما [illegible] آنکه بعد وقت [illegible] سیاه و [illegible]

اگر سه پاره شکسته باشد [illegible] ریخته کند بعد وقت [illegible] کنند

و زفاده بر ایشان بندد تا [illegible] آنکه اگر [illegible] بیرون آید [illegible] و اگر [illegible] شکستن

شکسته بی آنکه [illegible] دیگر خون [illegible] باشد پس [illegible]

کنند بر بند [illegible] و اگر جراحت [illegible] زفاده [illegible] کند

اگر حرارت و ورم [illegible] باشد و [illegible] بیرون وقت [illegible] اما شکستن

ندان جراح [illegible] بر [illegible] زبدان کند و از [illegible] وقت [illegible] بعد

خاد [illegible] کند [illegible] بیرون [illegible]

اگر [illegible] جراحت [illegible] بیرون آید [illegible] و [illegible]

مرهم که [illegible] استخوان [illegible] نقوع [illegible] از حلق

کنند و زفاده [illegible] اما شکستن استخوان سینه [illegible]

حوالی اما شکستن [illegible] خون [illegible]

[illegible]

نوع استخوانها را

ببا با نخود برد و داود ابجوابه ضمیم بکند للعه اوالعه دفعه

در رفت بکند للعه اکر بالا لا با تمام خشم بکند با با کا اول ان آید یکجا

آماس را تسکین دهد و شکسته زیر بیرست نخود و استخوان به اربیت بالا اوانه

اند آرد لا شکستن استخوان بپلو اکر جرب اکر زرد و تخم و بیف الا عم نه

و بعضی حبیاسند و اکر خراد ا بیونفعا بودن زند تا بیت برآید و بعد آرد و وقت

اکر استخوان سینه با پهلو فرو شود نشسته با بنشاند و بیخ آن ازو آردن بنه

و نقش بیکشد بالا اوریند عصاره رفت بکیراند و رشید بکند للعه و مجمع

روی نعیا بخم مرغ روغن نا سرب داللعه ریش و پیشتر نهند د مرهم بعد ازآن

بکند للعه بالا اوعه اکر حرکت پیریک بیت بر ملعه نفع اللاک شود التام بکند

مرهم ارشیت چون ده بیانا یا و ععیبت نفع هلاک شود اند درشت دو نیتی بکیر

ربت اربعیع بکنه مد اکبانکاه ازاتعه سکسته را بعد ازان اعه

نفع لا انزا انکا ندد استخوان که بکند و اکر آن استخوان

و مرهم عسلع بان مرور از اندرون

شکسته شعبه [illegible] بازنده باله
دورست [illegible] ... باکی سنجیدن
اولمه ... بیلمز بعد ... اولدعه ... ساوار [illegible]
ایجند بسته ... الکشف ... شکسته ... بیسیار ... اجابت
معصعص ... شیشه ... جام ... تجربه ... اوادن
اعتاده ... والکلطین ... کرینه ... بیسیار ... یا کرکه
والمعد ... بعقاقان ... شکسته ... ایله ... خیران ... اجرا
عقد ... اوردوی ... اسپار ... الکلی اوشنه ... ابا ... اوله
امعا لحجه ان اما ان ... واکرکسی ... بازو ... بیخوان ... اکرالعه
اداوس ... ابنوه ... شکستکی بازو ... جبیره ... بش ... خواصه ... کناله
دقلم ... بازو شکسته بیابانی ... بندوربلکه ... جرا ... الله
سراشغا اما اکر ... یانه ... بسیار ... بنه ... زمین ...
ورا ... سنین ... زون ... اول الاکی ... کنه ... ممادوف
دیباره بانه ... شکسته ... بندی ... ابعوان ... ودوله ... الطعم
بندو واصل ابنه ... بادور ... ملکون ... انچلکی
ورفاده ماکاله ... ودبجوالی ... رضدان

نخ

بسم الله الرحمن الرحیم

فرح بسیار کند طلب کند اگر [illegible] بکند

و اگر [illegible] اگر [illegible] ازان [illegible] بند و دلاله [illegible] نقی [illegible]

و بسیار [illegible] اگر [illegible] بکند [illegible] اگر [illegible] [illegible]

بد باشد اگر [illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] بیاض [illegible]

اگر [illegible] بد [illegible] اول [illegible]

[illegible] طالع [illegible]

باشد [illegible] کند [illegible]

قسم [illegible] طالع ان [illegible] طالع [illegible]

[illegible] طالع ان [illegible] کنند [illegible]

و [illegible] اگر [illegible]

مشکل [illegible] اگر [illegible] طالع ان [illegible]

[illegible] باشد [illegible] مرام [illegible] طالع ان [illegible]

[illegible] ۱۲۳ [illegible]

در حق زنان [illegible] تا ادرار حیض بیاورد [illegible] بریان و [illegible] در آب [illegible] غرغره کنند

[illegible] بکلی زایل شود [illegible] [illegible] تا غذا [illegible] و [illegible]

سبحان الله از این حب [illegible] بمصلحت [illegible] بکوبند و [illegible] اگر [illegible] [illegible]

زینت [illegible] و در [illegible] بعد [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و آب [illegible] و اگر [illegible] آب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و آب [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اگر [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] آب [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] غذا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و روغن بادام [illegible] [illegible] و آب [illegible]

کمتر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اورا [illegible] کنند و [illegible] و [illegible] و سیاه و [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

صفت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] نسخه [illegible] [illegible] [illegible] این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

۱۱۷۱

روغن کتان ارسکی چشم [illegible] نیمه بکند بعد فدا [illegible] سه مثقال [illegible] بپز

لعاب خطمی [illegible] بعد مثقال [illegible] سه مثقال [illegible] بده

شوربای [illegible] سه مثقال [illegible] شربت [illegible] سه مثقال [illegible] بعد فدا

الان شوربای ماش [illegible] [illegible] [illegible] بکند [illegible] بخورد

روغن لعاب کتان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سکنجبین سه مثقال [illegible] بکند [illegible] سکنجبین [illegible] بکند

در بیمه [illegible] کتان [illegible] روغن [illegible] [illegible] سه مثقال سکنجبین [illegible]

شوربای ماش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شوربای ماش [illegible] روغن

[illegible] سه مثقال [illegible] سه مثقال [illegible] سه مثقال [illegible]

شیره [illegible] [illegible] شوربای ماش [illegible] شیره [illegible] [illegible]

سه مثقال سکنجبین [illegible] [illegible] سه مثقال سکنجبین [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] سه مثقال [illegible] [illegible] شوربای ماش [illegible]

ازا [illegible] [illegible] [illegible] ورق [illegible]

واین مرهم بکذارند [illegible] بیمار [illegible] انشاء الله تعالی

روغن کل سرخ چوب [illegible] لعاب [illegible] کون انزروت [illegible] ران

حاکستر بیارا اکیون حیار [illegible] سبنجی [illegible] خبر کون [illegible]

بعد اکه [illegible] مرهم بکذارند [illegible] اکر ورم [illegible] کنند [illegible] حل [illegible]

مرهم [illegible] [illegible] نرم [illegible] سر کنند [illegible] [illegible] بند

البت لبت ودر [illegible] با یند [illegible] روغن کل سرخ [illegible] از اخلاط

[illegible] سوده [illegible] مرهم [illegible] الله [illegible] [illegible]

کلعه ربکو بیای [illegible] مرهم بکذارند [illegible] انتق [illegible] ران [illegible] خون

[illegible] [illegible] [illegible] عفرت

طرنیای [illegible] [illegible] بیه [illegible] [illegible] ودریوغ [illegible]

واین مرهم بکذارند [illegible] مرهم [illegible] [illegible] روغن [illegible] وموم [illegible]

ربران کذارند پس ازان [illegible] روغن [illegible] [illegible] خشک

سیاوشان ورق [illegible] چهار [illegible] سینه [illegible] [illegible]

درینه سال [illegible] بکذارند [illegible] [illegible] بکذارند [illegible] ورم [illegible] [illegible]

برابر [illegible] [illegible] براین [illegible] [illegible] بر [illegible] [illegible]

[illegible] یا زیاده [illegible] بران [illegible] بندند

ران

کلف

بچون درانه بدون

سنه باشد وجراحت لعل طلا

بکرد و از رفت روحی و پا پیه سرکه پخته

گذارند مجرب بکرد و اگر جراحت نه لعل جنع

بتکه کسته بکرد و اگر نشین خوب کنند بکرد روغن بیان

که لعل رفت را با فتاب اور و از اینش سرکه بکسنه لعل ام

سیلیم کنند در اینجا ان را به بیند مرهم در ضمن نه سه نسه

گذارند ملهم باشد که لعل جدیدی سرکه لعل عوض از ان

دو موم شیره کنند سفید اب قلعی سحوه بو بخته تاه و اخ عدی

شیلند اگر جراحت شد سه بیاز ان مرهم وقت سیست نیم زعفران

زقاک کنند صمغ شیحیه کنده انداخته بیندایند

موم سفید نبج ازار رفت روحی که حقیدم

زیر جید مفصول مرهم عوض کند لعل سیا اگر جراحت ساخته

دارد دلیل و طلابی ازرفت روحی بران اندازند دیا لای ان زیاده کلان

لمه و روغن لعب نامرهم استخوان باید حلدی گذارند ازرفت روحی

واگر ان نباشد این گذارند شمع عسل و بابونه تابستر

در ریش صمغ عربی گذارند

ان گذارند

گره اسنج ... ودون

هذا انوردای گلی بوغاز خلاص آلوم حب ... خیر ... ایله آب

سرم ... کلیلری ... قنطر ... نیم ... ایله ... اونکله ... دفع ...

سبادایه ... جبراحت ... روغن زیتون ... یا ... ایله ... موضعنه ... صرف ...

اکر ورم دللق ... زیاده ... اردوغن ... این مرهم ... ایله ... روغن ... بکنه ... اوله ... دورالله

ریشه ... یا ... چوب ... ارن ... این ... مرهم ... ایله ... سبیلی ... اولان ... درخم

درسنج دنبه ... لاک ... نیت ... وهدم ... سنید ... ایله ... روغن ... جراحت ... [illegible]

نرلله ... طلای ... ایله ... ارزقت ... ارحی ... بکنه ... الله ... مرهم ... ستلتی ... بار ... وابی ...

مرهم ... چوبه ... وچیه ... و ... روغن ... بکنه ... ولو ... عوضینا ... اب ... کرد ... احراق ... زنجبار ...

به بندیه ... لقیته ... وکل ... چنتم ... وترخشه ... بکنه ... ولو ... عوضینا ... سنید ... وکتره ... اوله ... اسبیلم ...

بیبی ... ازان ... کذالله ... بکرد ... روغن ... زیت ... وهدم ... سنید ... وکتره ... اوله ... لکلاه ... اولورلت

مرهم ... سلتی ... نسخه ... ارزقت ... ارحی ... برای ... طلاکنه ... وسلای ... کذالله ... پاره ... اولی ... لذ ... بایه

... سودی ... برابر ... طلاکنه ... [illegible]

... برانه

[illegible]

ورم کنند

نطول از روغن زیت ساخته باید اگر صبر جست [illegible]

مرهم سفید [illegible] روغن گل [illegible] آنچه در [illegible]

مراد آنکه اگر بند [illegible] کنند بند [illegible] بیند و مرهم [illegible]

بپاشد [illegible] پخته [illegible] کنند [illegible] بکند

شکسته باشند با [illegible] بند [illegible] بسته بکند [illegible] انشاء الله

بازو لگاز [illegible] ان شاء الله [illegible] عمر [illegible] وصیف [illegible] ضعیف

[illegible] ال [illegible] [illegible] بندد و وقت [illegible] بکند

از دو لکال نشسته شده [illegible] پیچ [illegible] [illegible] [illegible] بیند [illegible]

باره مالک نشسته [illegible] اگر [illegible] [illegible] ان [illegible] بدو [illegible]

درست مرفق [illegible] [illegible] اگر [illegible] بکند انشاء الله و اگر [illegible] بند [illegible]

عمر [illegible] پیاده از آن [illegible] شکسته [illegible] ارفق [illegible] ثابت [illegible]

و شوربای [illegible] و اگر [illegible] بازو [illegible] [illegible] ان [illegible]

درد [illegible] با [illegible] و اگر درد و [illegible] ان [illegible] انشاء الله [illegible] [illegible] آنکه [illegible]

و اگر شکسته [illegible] پیوسته [illegible] و زخم [illegible] انشاء الله [illegible] [illegible]

کند انشاء الله [illegible] [illegible] انشاء الله [illegible] ازان [illegible] [illegible] [illegible] و مرهم کنند

و مرهم کنند [illegible] [illegible] [illegible] انشاء الله [illegible] [illegible] [illegible]

این [illegible] [illegible] کند انشاء الله [illegible] [illegible] شکسته [illegible] پیوسته [illegible]

حب

اعم یخنه دالحه

وهان یخنه لهوجه در دیرلی

کهنه والک حاضر نسر کلدن دانه ونشی

دانه والا بطوله اماخچه در دیرلقنه شه بکلدازه

نوراغ کنه دروی نوراغ نحو دوکی بکنه اعم اشتی

اروبه سخیص له کتان نحض باروخه وکنه بکلدانه نه نه

کهصدها مرکنه ودربکن قیعه اعم بابه بهار بجه آقی وجاوشی کیوف

دهصارسه وقفی ویسه واونی دکوران شه اعم بکه بکلدانه بی ارزان ایا اعم کرآنه

نه آکومعنه لسه باردخ له وهرکه بکلدازه واردوبکه دانه نانغ بنه نحه

دنک ارزان [illegible] بزرانه دماسی دیرکه درشرخیصه دکها بکه ۱۵۰

عاتمه ونحو ابراهیم کومعنه الکردت ابراده اعم بکه وی وکنه

یبی ارزان بابه سکم کرانه دیعه الراهه کز دیم کی کلنکر ارزان داهه

دووعم ععنتاب ارزان کرانه دووعم نعا نه نانغ بلیسه دفنه

کوهله بلعم رابه نانغ اعم وارنیا

کهران تحص اعم ابه

کهه

نحو

علاج شکستن [illegible]

[illegible]

وازبد الملک گرم کاه فود

لکن جهد الملک تا بعد ... جهد و دارد ها و دیک ... نیز ها ... از نقاط خوب

فاحبه ... ثبات شود الملک ... وانی در ... جزیر ... ما نیز ها ... یا ... ما

در فصل ... و ازیوبفا به الملک ... ب ۵ بر ... در ... ید ... ارکان ... دیرین ... نما ...

آنکه ... الملک ... ینبرکا ازپای بنفشه ... دیرین ... [illegible]

دریا الملک فیاد ... والد ... وانه ورفیه ... ایکه ... ارپای ... کعبه ... ریحون ... از

اردیکه ... ایکا آورانه ... ربای خوبان ... وان اربابان ... کعبه ... وانه ... الملک ... سسکنیه

درگاه ... ادله ... ایکا صعنه ... وعلی ... بیست ... کتفا ... دیده ... انی درود

بیدران ابه ووم ... گنه دار ... ایکا ... صفعه ... خرینی ارانه ... حق ... نبه ... زیره ... وکلف

وانه ... نیز وضع ... ما ... ینبدیا نعام ... خرینی ... کعبه یا دیانه ... ابدا ابد

بیست ... تا ... و ... دارالفد ... ریف ... وتا لنیف ... دکتب ... تواند انی ... ابرو ... غلیه ... الفرد

... ابکت تا ... وز الفدیه ... ایکا ... حاله ... تواند ... ملک ... اللهد ... ولله

وزنخ ودان ... عصصعی ... بر ... جاله ... یا النسم ... اللهد ... جمیل ... کفه ... الملک

اللهم جود ملک معطف خفاری با النسب ... دربار ... ما ... کفه ... اری ... کنه

... ناخوب ... بنجیب ... سسی باریع

... اززاده ... منبه

...

مثنوی

دیجب بیده بابا ره سرور لاملك حطه

بیه بران بنده دنا خانه نزدیك نقد ماه

کنه اکر ... کلیه دستینه ... نیاز کند و مبادا ... نقد و نقوریا کاجیر

۵ تحفه ازوداری با بدید ... کاروی ... دلکه ... بند

بیت ن ... ودر ... دیوان ... صواب ... رسم ... بنده

دکر آب درخته ودکر ... بلبل ... ستم ... روان ... جواب

از فوت ... نقصر ... دکر ... اسپ ... خواهم ... طرب

بتم حلد ... ودنه ... باید ... نایاب ... بستند ... دو ل

جزنه شکسته ... فقه ... ح ... نحرد ... اکرده

۱ شنستی ... بنده ... سه ... نحیه ... جون بخواهم ... آمده

صنع زرد الوس ... ل ... مرباره ... بخوریاز

[illegible]

دو ماه

[illegible] سال [illegible] [illegible] بود

به [illegible] و اگر در درس [illegible] [illegible] بیت [illegible]

و [illegible] که [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بیند و الله

دانه ام فارسی کند سکنه بسته و فصد کند

با کمان بیرون جمیع آن بسته [illegible] علت الصداع آن

و منهک حرارت الصدر و الرحلی یا حضور [illegible] جای حیدری می بندد و جابع

با از بکی برون ردم بوی ارکه و ضماد [illegible] و اطراف

موضع چیز [illegible] منشخ [illegible] و ولی [illegible] قند و آن

با اگر [illegible] شود از [illegible]

بیند [illegible]

نقد کنند در منهک [illegible]

باشد برون [illegible]

در ران رشته [illegible]

مشتمی [illegible]

و بسعدیا [illegible] بنده

باب ۴۲

در خراج و دردیث آن از الالبه فتح شاید ریت ایجا
نشان وی غوره حیوان و نضج آن در بهار فتح و نجب جاهه جمعه
به آنکه خراج رحم علیه و بدایت و شبان آنکه بیاید
بیدار و بیضه و مصروف تمام اطراف زخم برای کل بید بد و بدن باز
زیان نه وان الاسکام دوان ان برای اعضاء ان شود ولله
گویند از ان اقت است ان ریابه صلاح ار است ۱۰ عواح در سیم دید ان
کفه ابله اد فشیه بد ایه وانچه ۱۰ سنخ باب احد عضو
۲ ایجاد از افصد باید کوی مهلک دلفان نه بنقو او نباشد نشدن
باکساله شود تراند ۵ برا عضای کلاب منسک ناها و یا ها باشد
دلفاید بدارند و اکت خراج ۵ برا اندیعنا مسکنند از بعضی و بعضی
دوری کنند سالک دوقا در الالک تمام ۵ بر طرف
شود و الله اعلم ۵ معفو
مهلک نشود

باد وارم

و دیم اگر ... یا الطف

و دیدن در شکم آنست بلند شد یا آیت

بمعنی ... یا رعاف ... اگر زنی حامله ... گذشته ... از حج ... ارزانی

حروف کچه بیرون آن ... بلند شد ... الله ... در ... ان ... [illegible]

بغیر ان به بیرون شعف ... آن ... خود درد و فرض ... [illegible]

[illegible] ... وصیت ... الله ... بلند شد

ان ... و کار و یا ... بسیار ... و آنچه بیرون ... بلند

و مال یا سکن و قوت ... بیع ... و ... در دعا

کنند و اگر ... بیرون آید ... و یا ... سلام ...

و ... در ... شهرد ... کاه ... ابدال ... در گاه

و در ... و ... کاه ... بیرون ... و بیماری ... عافیت

و ... دیدن شد ... یا ... و ... در گاه ... ضعف

در گاه ... شد ... در ... رمضان ...

بیرون ... از ...

وعلت آن تخمه بعضی صاحب

ورم فراخ در سینه که نفخ باشد از امتلاء الله

الدم از غلبه دم [illegible] کلام مختص نبود [illegible]

علت و کیفیه اختلاط [illegible] و ورم فراخ ورم در سر که [illegible] بلغم

وعده ای نفخه منفعت [illegible] و ازان نفخ الا [illegible] اعضا [illegible]

فیه نوبا نفخه وشیت لکا وزکان [illegible] [illegible]

مهم است [illegible] بشره [illegible] خام و صفت [illegible] وبازو [illegible]

شعور با بدن لقاقت لقاحد [illegible] کوفتی ورودی [illegible] ازاله [illegible]

وسکم [illegible] و درون و [illegible] ایران و [illegible] [illegible]

ولت یا و کفنا و [illegible] کنف [illegible] [illegible]

ورم فراخ و قرحه لقامنه تا عاب [illegible] [illegible]

با خد [illegible] اروی و [illegible] با فته [illegible]

[illegible] [illegible]

لقا فنه

لکالحوفیه … بدینه شود … بالا بر لادوار بشکافته … و بیمار شود … در اریای حلوا را

حرارت و سوزش … مفتش … بنجه با … بکلم … آب … بدر از حلق

حاری یا ازحدت … باشد … حکم … تا بیند … شونه شود

هرکاه ان بیرون آید … لا … باصور … بنجه بکند اینه

و اکر … شد باصور شود علاج باصور کند … بکس … پیش

بجته کنه روغن بیدش ریحان صندل … و بنج … دیکر نشسته … دوانه

دیکر … فراخ بنجه … اتق … ابنه … بنج … کرده … بوده

تکرنه … بنجه بکند ابنه … سیاه … بیرون … اتق … بنه

زنجیر … کنی … ترد … واحلیدا … اعداد ان … دلله

… بنجه … و لکدارید … بنرا …

… لادرد بستان بیرون … مستر …

کوفته بکند ارند تا … فضه … حیا یا

… اکر ورم … خلاص … دربستان … سره … خواله

… بیدان ماله … ورکی … نهند … ارقرا …

حجم

انجند کنده

واگر باید آرام [illegible] خواهد [illegible] آرد

باشد و شربتهای [illegible] مسهل نخواهد [illegible] و از بعد [illegible]

واگر [illegible] که [illegible] بخورد [illegible] بعد [illegible]

و تجربه کرده [illegible] که [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] نشیند [illegible] در [illegible]

و [illegible] زیت [illegible] و روغن [illegible]

و اگر [illegible] باید [illegible] از [illegible] که [illegible]

[illegible] پس از آن [illegible] و [illegible]

[illegible] آب [illegible] و اگر [illegible] در [illegible]

[illegible] و آرد [illegible] اگر [illegible] که [illegible]

[illegible] اول [illegible] باشد

[illegible] بدهد [illegible]

[illegible]

ارد

ازاره وجود ضغ

زرده العود رواسی نابیلیب ـ روغن فالصفی

درحمیه تعیلا تحم مرغ و فرنت ـ تحجم کتیه شربه جون

وارادوم کتیه ارحضان ـ تحجم کتیه اللعب ـ وارسیاه تحف ما فراح ایلمان

ترکیب بر ۱۷ ـ ان مرحم لذارده ـ کتیه ـ الکنه ـ تحجم کتیه شیلی ازان ایله کتیه

بایر برید ارکرد ۱۵ خفه ۳ ـ روعم ـ ان ـ کتیه اللعب ـ ودنه یلیبه ردکلیدرون دانح عدیب

درمرحم بذکور لذاللعب ـ روغن نب ۵ درهم ـ سفید ـ ودنه حریرام تحفه نکند اللعب

نیفداب ـ سپید درهم ـ دروازلیاش سبخ ـ ودوسای حب ـ ارحم ـ زیست

ودزه ادم ـ ۳ نحود دانک ان حی لته کتیه ابی مرحم ـ کتیه اللعب روغن ـ ارا ماهم

سفیداب قلعی ازعمعو به جوار نیلی سلم ۷ ابیه مرحوم ۱ ارضم ۲ ۱ ـ ۳ ـ حرا سحیدان

بابنه بلیصم درترکیب استحوانهای قیم و دستیلع و ذانه دران ولیلعه درحرسحیدان

ادرسان بابنه ـ بدانکه استحوانهای و دربدن بابنه ـ صمعه دحت غذا بابنخ

ا ما ندل ازاراسترکه و حیون لاس کسی بادرمی

درا عضا به بیرابد

سنن کبدن ان امتحان ا

+ ببینی که باد [illegible] آید و در سینش [illegible] زود و قلم [illegible]

بینی از بن بیرون آید و تنگ شده [illegible] در زیر آن [illegible] بعد او را به [illegible]

استخوان از بن به دان جا پس [illegible] بابای [illegible] شخص [illegible] به [illegible]

باز درست شود بدان استخوان [illegible] بجای خود برد [illegible] لکیک نه

باز درست شود چون آن [illegible] بر جای [illegible] شود [illegible]

نیز گسستگی کند همچنین تنقیه چون [illegible] مبارکه [illegible] سیل از الله

اینچه [illegible] سبب [illegible] از تعبیر [illegible] شد [illegible]

[illegible] بهتر آن باید [illegible] ما مقابلت [illegible]

بهشت [illegible] کیف و حقیقت [illegible] تا مقابلت [illegible]

قصاب [illegible] چون [illegible] شده [illegible] شخص [illegible]

وردم در زیر [illegible] از این طرف [illegible] شخص [illegible]

که [illegible] تا سر درست [illegible] از آن [illegible] سال [illegible]

چند [illegible] اکس [illegible] قلم [illegible] قریب [illegible]

در بینی [illegible] از آن [illegible] از [illegible] با قلم [illegible]

در [illegible] استخوان [illegible] و [illegible]

پس [illegible] [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] [illegible]

۵ از ازبغداد ان [illegible] ورزکیه

واین عمل اسلام رسید وکاه [illegible] انعکاس [illegible]

روحانیه [illegible] وازان [illegible] از [illegible] حواس [illegible]

دیگت آلات [illegible] باقی [illegible] برج [illegible]

۱۲۸۵ ان یکی بار [illegible] نعمت [illegible] اینکه [illegible] درون فرض

امنعقد [illegible] بیرون [illegible] حکمت [illegible] بیرون [illegible]

جو کل [illegible] از [illegible] بیرون [illegible]

۱۱ است [illegible] اکر [illegible] بیرون

کنه [illegible] اکر [illegible] فلک [illegible]

حکم [illegible] فلم [illegible] ازان [illegible]

۵ [illegible] اینی ازان [illegible] شکسته [illegible]

آرند [illegible] صحیح [illegible]

چون کسی صحیح [illegible] نتواند [illegible] باید [illegible] سخت

ضعف آن است [illegible] چون [illegible] از آنچه [illegible] باید [illegible]

شعر [illegible] است [illegible] باید [illegible] داغ [illegible] ضرور [illegible]

ابر [illegible] کند [illegible] باید [illegible] از ان [illegible]

پیها [illegible] از ان [illegible] روغن [illegible] باید [illegible] موافق [illegible]

بادروغن [illegible] گفته شد [illegible] منفعت [illegible]

از [illegible] و [illegible] انکه [illegible] منفعت [illegible]

[illegible] قوت [illegible] بدن [illegible]

وطلع و کوکو و شیرین [illegible] در آنچه [illegible]

[illegible] نقصان [illegible] وداغ [illegible] احتیاج [illegible] داغ [illegible]

[illegible] جایی که دران [illegible] داغ [illegible]

استسقا [illegible] سینه [illegible] اول [illegible]

الخ

داغ کردن

خنازیر [illegible]

الف بر آن بگذارند بخوابانند

داغ بر آن گوشت باشد که بسته شود و بعد داغ آن

و بعضی را بر جای گوشت از آن باشد که ما فوق آن [illegible]

داغ بر آن گذارند بعد بر آن نشیند [illegible] و نیز جرب

و بعضی بر آن باشد و چون داغ بر آن ریختند بر آن [illegible]

و بعضی خشک بر آن باشد و چون داغ کنند بر [illegible] از آن بطلبند

ده جا بر آن بنشیند و اگر [illegible] داغ کنند زخم را که

باده سپر بر سر چشم و بعضی اگر داغ کنند و در دل آن

هر که چون از آن بگذرد اول آن رگ را داغ کند جای آن درد

بر طرف شود تا بعد از آن چون [illegible] و نجاست [illegible] از این داغ کند

یک دو [illegible] و اگر [illegible] نیست از آن و داغ [illegible]

زخم را داغ کنند اگر زخم کهنه شده باشد صالح شود باز آنچه

و دیگر زخم کهنه چشم و دیگر [illegible] زخم آن قرحه شود

[illegible] زخم را [illegible]

گزیلدانلمار

واقعه

بران نحو اصله دور از راس کنند

به بهترین پدید آید و دور ایمن از سد داغ [illegible] زبانیه از شقه از بینی لالا

داغ کنند با آنکه سقط ایمن [illegible] عضو [illegible] [illegible] با صلب

و دو کرد از خشم از زیر گوش آن [illegible] و [illegible] اگر [illegible] نیستی [illegible] ایستان [illegible]

داغ کنند دیگر داغ زیر حلق [illegible] دیگر زخم [illegible] کنند [illegible] نفا [illegible] دوران

داغ کنند بران [illegible] دیگر [illegible] و از آلت [illegible] نحیف [illegible]

داغ

لیکا [illegible] و برون الاصح داغ بران میان [illegible] [illegible]

چون ورم صلب [illegible] و چیزی در آن میان [illegible] ان داغ دیگر خراج [illegible] از حبس

اوله فی [illegible] و داغ بران [illegible] و [illegible] داغ کنند [illegible]

اگر خراج بر جگر باشد ورم آن [illegible] سینه [illegible] باشد [illegible] [illegible]

روی سینه [illegible] زخم باشد [illegible] از داغ کنند [illegible]

سینه پدید آید [illegible] سینه [illegible] [illegible] بر [illegible] [illegible] چون [illegible]

دیگر جذام [illegible] [illegible] [illegible] با عفونت [illegible] [illegible]

[illegible]

ودلایل

داغ ان بانسه داراکرکس وارکس صم

داغ ان بانسه بران آنسنه داغ زخم نتوان

کهارا اخ داغ بران آنسنه جاه زخم داغ ده دیکر باصدرات

بلیسکر بر دوران آنسنه بعالکبر دورکشه ات انجیر داغ

سنسه نیکه داغ بر جستنه بی بارتیشلی بامصد صادر

ان زخم اودرباری کنرنسه ونیت بزیر ۵۵ بار ۵ باصدر

کنداره برده موضع ده داغ ندان کندرت بامسه بر نخوداه

نزدیک حدلیغ اغه ونوارسکی اولداغ بایدیار بابلید

برزیرن نه دکاه برادی بسنه ربیعلوی دوندان انتوان ابلید

دنبزدیک جکاه دنزدیک بیزه داغ کنارفدان الثب

هر شاخ دکاه بنه زخم نشتی ۵ بیر نقص خیری ناریه ابنتی

حلقه برنش کذاره وداغ ان نفع ادم دالعه

داران علت بنشه

حلقه نعم

وكاه ضعف معده

داغ كذارند ناصر اگر از رطوبت استسقا

بالا به ان بتر بد بدارند لا داغ كردن ا

تنقد و داغ نهند از قسم

اكاه مرض استسقا ملح وكاه بر ان بر اضم بدیر

در رض زیر ناف در بالای ناف بكاه بمنزله معده ادرون

صلع سنبر حكر و وقت و معده عصص لیفت ست ست الات

از اغیرداغ كذارند ورم سست ثبت كرده را لبیت

دیگر سر بر محمد و ورم خصیه دبالا زیف

امدن انزا داغ كذلك لیثت دیگر و دلوان و یكری

وضیف داغ كذلك و بر ركهای با صدور زانو و دو باق و دوایا

داغ كذلك بازم زیر سر زخم ران یكبار كنج زیم

تسكینه و لقبا بر دو طرف زانو داغ كذلك

دیگر داغ كذلك رفیع

ان نشف نیل ارقام محد داغ

تهمتین ابراو ولعسیرو دست رشتاق و دست

دبار ز بها داغ كذلك

محکم ساکن گرداند

را از بریدن و شکافتن نگاه دارند بگیران به نهار

نباشد بجای آن داغ کنند و دیگر تشخیص واقع باشد سر

ملتفت عضو افتاده باشد

در حیز دو بالش و ۳ بال

باب سیم در استخوان یا زخم را بر سر پیوندهای زخم

یا زخم را اندرون بدن در استخوان ... سبب

یا زخم را اندرون پیوندها علاجش ... بعضی از زخم

سبب ... یا تردد بر سر پیوندها ... و پیوندها

انها ... و رگ ... از آن پیوند ... عضو ...

بر سر پیوند رسد اگر بر ... از آن ... و اگر ...

بر شود اگر ... از ... بیاید ...

به سبب ... پیوندی ... جملگی

تحلیل بردن اورام صلب

ورم با برکرد [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] حمام [illegible] [illegible] نفع [illegible]
اگر ورم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ده مثقال [illegible]
مثقال روغن [illegible] [illegible] ده مثقال و روغن [illegible]
اورام صلبه را تحلیل [illegible] ده مثقال و ازق ده مثقال [illegible] ده مثقال
پس از آن روغن زیت [illegible] ۳ مثقال [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] [illegible]
اگر [illegible] [illegible] نافع است
بگذارند نافع [illegible]
[illegible] [illegible]
و از [illegible] لهذا الف [illegible] مجرب

بیاری دهد : سال ۳ درم زنبق سل
بجوشد کنند زرد و روغن گل سرخ ۵ ل زعفران بکنند ۳ ل درم
زرد ۲ ل روغن گل سرخ ۲ ل طینابا یک بکنند شیرین ۵ ل
زرد چوبه ۲ ل مرداسنگ ۲ ل پیوند و در دیا ... درم ۳
ناخن ... مرهم ... روغن گل سرخ ده ل
۵ ل زرد چوبه ۲ ل ماهیزان ۲ ل روغن ... و در اندرون کرده
مرداسنگ دو ل مرهم ... اما چون در اندرون گرفت خوب شود
پدید آید بعضی ... در اندرون ... بدان
پدید آید و در دالم بسیار کند ... در فعل ... یا در
از نیش یا اندرون یا در میان رگها و در فعل ... و در او داد
دست ... گرفت ... حاجت ... باغ ... گفت
... شده ... انیجه ...

سنجیده کند الله

پیچاره از آن اگر انکه کسی درو برخ ... از آن

در میان بیغولها و در ترکیبها دیگر هست معلل اگر کسی سرخ زرد نیزه

کعب ... من مرهم جراحت تبش ... از اینجا ... و چوب و سرخ بیرون

درم ... نیک ... سرخ ... عنب

ورم ... چنانکه ... دل ... نیک ... زیر ... بیرون ... بیرون

بیرون آید ها صحون ... یکی ... ولیکن ... هرگون ... کار ... عجل

کسته ... پیوند ... کعب ... و ملک کار ... نافع ... بود

در این نوع جراحت ... با یکی ... نافع ... بود

شقیق صفحه ... زرد ... حاصل ... در

دعوی ... زیت ... زیر ... اول ... نافع ... بود

و دل و لها ... کتیرا ... ماسک ... نافع ... بود

... نفع ... والله ... اول ... بعلم

بحمد الله

اما ار کاه [illegible] در میان از شکم [illegible]

ازانشیب یا رض [illegible] ه ارینا ن ا ن شکم آید [illegible]

لعد ا [illegible] و که بایات [illegible] سبب [illegible] زو دوا و ادویه [illegible]

بسبب خلط [illegible] با [illegible] در [illegible] ربع [illegible] ندیدن نوع

وجه باشد بود [illegible] برون آید [illegible] از صفرا و خلط

و دیگر آنکه [illegible] قلم را با استخوان را باید [illegible] را بر [illegible] بعد

و [illegible] الطیف [illegible] چیزی که طبع [illegible] اگر این درد را [illegible] ابید

و چون بلغم [illegible] زیاده [illegible] کند [illegible] کند والا [illegible]

و اگر حاجت [illegible] باشد [illegible] از این [illegible] ترکی

و [illegible] سوال کند و [illegible] بسخن آنان [illegible] او [illegible]

تفاوت [illegible] از [illegible] و خود [illegible] بعد [illegible] ایی [illegible]

و حکم شد درد [illegible] شد [illegible] شد [illegible]

حوالعدا [illegible] شد

دیگر . نسخه ...

مرغ و ... و ... ، ... ، ... ، ... ، ... ۲ دل

دانچه ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... از ... ، ... ، ...

نیلوفر و ... ، ... ، ... ، ... ، ... روغن ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

ارزن ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

... ۴ دل ... دانه ... دوده ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

روغن ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

و ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

۸ دل ... ، ... ، ... ۲ دل ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

... ، ... ، ... ، ... ، ... و روغن ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

دانه ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

تازه ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ... ، ...

... ، ... ، ... ، ... ، ...

تمت

صفت ادوی دیکر

جوزماثل یک درهم بنداغ افیون دو مثقال منتخب نیم [illegible]

سکبینج فرلیقا نعیه بدل افیون دو درهم قفه [illegible]

بنغ تفت ۳ درهم جوز بوا ۳ درهم [illegible]

درهم عنبر اشهب ۳ درهم [illegible]

کذالک اکر دوده فیلا ریبه دیجوده [illegible] نلدن مشک اولان [illegible]

مکرر عیض کنده تا ۴۰ روز [illegible] والده‌کی دیکر جوز بوا دو درهم

مهوش [illegible] علاج ان [illegible] ۳ درهم بدل بنغ [illegible]

او درهم قفه یک درهم بنغ تفت ۳ درهم [illegible] بنغ اولا [illegible]

درهم مشک درهم عنبر [illegible] علاج [illegible]

ایسه کنه تا ۲ [illegible] بنغ تفت ۳ درهم افیون ۳ درهم

تا لمده [illegible] والده‌کی دیکر بنغ تفت [illegible] ۳ درهم

تا تووه سه درهم بدل بنغ [illegible]

فرلیقا نعیه جوز بوا

بعا ٢ قنه دو درم کرلی و اردی

صفت طلاء دیگر بدایع نصیه

٢ درم ٣ [illegible] طرلی

عنبر اشهب ١١ [illegible] انزروت کرکنه ل ل ی ی بدیع نعت دو النعم [illegible]

اول ٤ ٣ کنند عملع ان ج ل ا ج ل [illegible] ٢ درم [illegible] ایوان

بگزند ب ج ب ازدال [illegible] ٢ درم جوز [illegible] باجلنشتر سیاه

و سیاه افیون دو درم بازرد [illegible] ازان [illegible]

حه را کوفته بعمل ٣ درمیان [illegible] کنند [illegible] بنوبه

شراب کهنه اضافه کنند مکرر [illegible] خیلی [illegible] ورباغ

[illegible] بسایند بهوش شود عملع ان [illegible] نعت [illegible] بمکرر

صفت [illegible] فلفل [illegible] [illegible] ج ب

ج ل ا ج ب ل ل و ت اشت د ل [illegible] افیون [illegible] ب

و ی و ف ب ن ا ل ا ج ن س ف [illegible] ب

ف ب ا ف ج و ذ ب ه ٥ حه را کوفته بنجه [illegible] نرم [illegible]

در شراب کهنه [illegible] کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

جزئی ازان
بسود و بیند بیهوش شود کسی آرد
بسلید در حلق او کنند حب بیهوشی مقدار
فائده ... بسلید ... ازان القرنفل باریه ... حب ... ارال [illegible]
نصف او و حب ... بیهوش شود ... بسیار ... ابیع ... [illegible]
در کنف ... چند بیهوش ... تا ... [illegible]
و بنج نفت ۲ درم جوز بوا ۲ درم ... ۳ درم ... [illegible]
زیح ۲ درم ۲ درم ... ب ... و ... [illegible]
اضافه کهربا ... شراب اضافه کعبه ... فستق ... [illegible]
بیهوش شود صفت علاج اول در ... [illegible] ... و صفت ...
و صفوف ... ۲ ... مثقال باده مثقال
صفت ... بیاب ... و ... [illegible]
برازان ... [illegible]

لیمو صلابتی

خیلان الطبرزد [illegible] باره ات

کته در هاون چیدن پدید تقص بیس کندی بازه دان [illegible] در بیان

در اسپیاب نا بدید [illegible] بیس کند و از ها کنه در بیان

با ریکرنده تخم ان پیشه [illegible] و بیان بس کنند و [illegible]

ان کذارند و در بالای ان اتش بریزند لذالند و حیب [illegible] اکر نرم

که عدا کرفته و ریزه در ان زیر کنند اریه و بعد باز [illegible]

باز بحرکت آید اکر حرکت نایند [illegible] اکر [illegible] درین

دیگر را انها را داخل بدار [illegible] که این نوبت [illegible] کنند

معلوم که بطریق اول [illegible] دفعه سیم بطریق اول [illegible] سه دفعه عندی [illegible]

تا بمیرد لکار ریک در آن چه خواهند نافع بود [illegible] و روغن ها از جلوا

دا ضرور دا خذ [illegible] خوش دارو کند [illegible] مجرب و قسمه

[illegible] الا الجد بدان [illegible] در طریقه در موضع

فعلم

وقت بعید

سه مثقال کلدکنه

مرهم ۱ درضم کردن وخضار دیر وحلق واطرافینه ۳ مثقال

ونافخه انافع لهو تا نافع عسیب ۲ مثقال جوزالحمام ۳ مثقال وقتی

[illegible]

ودرخشیدان سه مثقال ۲ مثقال سابیدیه پاشیده نافع لهو

[illegible]

انضیه ۲ مثقال خون سیاوشان ۲ مثقال

[illegible]

علاج
زخم شکم و پهلو

داروی جراحت شکم و پهلو را نافع عسیب ۲ مثقال

دم الاخوین عاقرقرحا سوخته حوار سنگ شسته

قلع و سفیداب سرب سوخته ۳ مثقال

سه بیامیزند بپاشند

مگس دارو زخم آن و بقوله در ساق پا و کف پا و انگشتان

در ۳ موضع لکه باشد که خنق ۲ مثقال بطلانش چون

بکو بند بر موضع زخم ابد و انگشتها پاشیده بر شود

کوفتان یلب

سفاله ... سهل ... گوفتان یلب ... گوفته ... بدل ریحان ریحان بدل ... خونی

... خوشی دارودی ... کوفته ... بدل ... ریحان ... و ... عقیب

اشک ولعل ... خوشی ... نانه ... هردار ... یاد ... دارودی ... ابلیه ... شبیه ... ارایی

خشک دارو

شبیه ... بدل بابونه ... خوشی دارودی ... ایرانیا ... شبیه خونی ... نعمان

سنبل ... بدل ... قیصوم ... بدل ... بابونه ... اکلیل الملک

طرنیان ... بدل ... ریحان ... و ... بابونه ... عصاره لحیة ... التیس ...

ابلیه ... زرانه ... و ... بزرقطونا ... بدل ... نیلوفر ...

طرنیان ... سنبل ... بدل ... کتیرا ... شب ... آنچه

... ریشه ... خشک دارودی ... زعفران ... البسکه ... صحاف ...

بدل ... بابونه ... خشک ... تخم ... ریشه ... و ... اصل ...

شیره ... کشنیز ... دار ... خلیل ... ورق ... بدل ... الحرم ...

بانتار ... وهروارید ... کندر ... تخم ... بدل ... بدل

... کتیرا ... الحضر ... عسل ... بدل ... بزر ... الخ

... والعه

[illegible]

مرهم سفید اب
کوفتت سر و روی بانک انفختک
و جراحت و خوردن
کند و جوی دارد
برفت نمد
سفید اب عرب
۲۲
سوم سفید
۲
روغن گل سرخ
ده
بغزیلی معجون
مرهم نموده و
بکار برد

غلبه تلقه

انزالهم وقت تازه ولله خوش دارد

ده محبت نیز ازاز احسند بالله خوش کند الکذارد

تا فرو رفته مرهم بغیر تلقه اول مرهم خشک دارد ان تلفه

وصل ازان بنفیه خفتی باروکه ولله جمعیت خوش دارد این نتیجه

زخم را از درد بس بیم پاک باشد ان اسان نتیجه اگر جای باشد

زخم تازه باشد یا در زیر زخم کوشت زیاد خفتی دارد نیابد

اگر زوی از خفتی کنده دو حکم باشد و دراندفل کوشت جرک

نازه لهم زیت بازید ان حاجت و اشفند و زخم کسی دور باشد

مرهم بیابد داز کران کتابه که چرکی زخم تلقه تا وقتی خود علاج نیابد

خوشی دارد و بنی نموده و هنوز زخم راقوی بسیاری اورد خفتی

دارو جابیست و جمعیت نیز مرهم تا ان دارو افتخ کند

بیشک خوشی دارد و زخم
بتو نقد

لا
حکه ماده فراج خوشی داروی روان مردار سنگ بخون

به بنید بموج شیره خوشی داروی ره زخم را حل کنند زنجبیل

جهلیک خوشی دارو حشیش خوشی داروی دارد

ست استباج سب دارچینی را نافع تا خوب

روان باشد بیاشته خون یا سینه ورم را نافع

ورم را به بنید طالبن مختوم ۵ ل ش دانع علت سعد والله

صلابه بنوع خوشی داروی انجم نوع زخم را دفعه

سرکینی کوسفند آنرا باشه بغوزند با روغن کاو و طلا کنند بدن وضو یا

خشک کنند داروی ۵ ریتیس صمید مصطکی ... سعود الله در ۳ ل

نافع باشد تقشر ای جمعل ۲ ل سبداب سپید ۳ ل مردار سنگ

سکنجزار خوشی داروی زخم سربا کرفتن حل کنند نو فال مسخ صحیحه

باشد به سپیداب طناب ... ۳ ل شناله جمعل ... طالبن مختوم

۲ ل

خشک دارو

و از انفع [illegible] بستر بندیا ازرده
و جمیع سر نوشتها بستر [illegible] از اخلاط و روغن
و از آن حک [illegible] بینند نافع بود و بعضی با این
دفع خارش بود [illegible]
و در دفع کلف سیخ [illegible] بیاید [illegible] بینند لاغر
[illegible] نافع بود و مقعد
و از اخلاط [illegible] و خارش مقعده [illegible] اصحاب
تا اینند و از خلط [illegible] نافع بود و [illegible] و از امه اصحاب
مقعد [illegible] بود [illegible] نافع بود [illegible] و خنازیر [illegible] و نوعی
و رحم صدقه و رحم [illegible] بینند [illegible]
نافع بود [illegible] آب انکور [illegible] ابی زیده و در رحم
کهکیر [illegible] باید [illegible] و اخلاط [illegible] و رحم
[illegible] بتعد از [illegible] و [illegible]
جنبش [illegible] و اطراف [illegible]
و قضیب و سینه [illegible] خارش متعدد و رحم [illegible]

و هر جز [illegible]
[illegible] صورد رفع
[illegible]
[illegible] تازه
[illegible]

صفت روغن مصطکی

بنفشه ان شاء الله و روغن [illegible] شیخ

نافع است و در دوران الله [illegible] نافع است

مصطکی نافع ان شاء الله [illegible] میران [illegible]

انزا ضعف معده [illegible] روغن کنند و [illegible]

بجز به روغن مصطکی در روغن [illegible] در [illegible]

[illegible] و [illegible] و شیر [illegible] الله

اگر روغن [illegible] نافع است و [illegible]

روغن [illegible]

خلص دو استار در یک من آب اغلاله با دو مثقال

[illegible]

اگر چه به سبب [illegible] زخم آتش

خشک داروی که [illegible] بدل [illegible]

تا [illegible] ۲ مثقال مرداسنگ [illegible] نیم مثقال [illegible] **خشک داروی**

زاج سفید [illegible] با [illegible] ۲ مثقال [illegible] [illegible]

کتیرا [illegible] ۵ [illegible] تقلیب [illegible] با [illegible]

[illegible] بپاشند خشک کند ۶ [illegible] [illegible] حب

[illegible] و تقلیب [illegible] طفیلیات [illegible]

۵ [illegible] و استعمال [illegible]

خشک دارو بجهت تقلیب و تحلیل

طفیلیات [illegible] ۱ مثقال مرداسنگ [illegible] مثقال [illegible]

خشک داروی دیگر

[illegible] [illegible] طفیلیات [illegible] مثقال [illegible] مثقال مرداسنگ ۳ مثقال [illegible] بکار [illegible]

[illegible] [illegible] در [illegible] کنند در روی [illegible] کنند

[illegible] [illegible] سوخته [illegible] [illegible]

[illegible] ۵ [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] نشود

واین مرهم

کذلک دهها غدد اخلیه

با روغن گل [illegible] ترش [illegible] والالبوبات [illegible] در درد سر [illegible]

روغن بنفشه [illegible] دارد [illegible] بجهت [illegible]

منفعت آن [illegible] تا الدغوان

روغن [illegible] نافع است [illegible] زان جدید [illegible]

وزهره [illegible] اللطف [illegible] [illegible] روغن [illegible]

ودیگر [illegible] روغن خوب [illegible] بگیرند

بچکید روغن [illegible] روغن اندرون بیرون [illegible] بمصالح

نافع [illegible]

زیر بند به جوش نند روغن جدو از خطی

صفت روغن موم یا [illegible]

در روغن با [illegible] نافع بود [illegible] و درد

با روغن زیره [illegible]

با [illegible] نیم [illegible] با روغن [illegible]

[illegible] ال و درد [illegible] بسیار اند

[illegible] جدو از خطی

نافع [illegible] و دفع [illegible]

الم [illegible] را

شده است و واقعه با سکته و تحلیلی و ورم
وقوف با سکته با این قدر ... جنب ... ۲ لاله
زایل کند مانع روغن با این قدر شیشه روغن
در ظرف ... با خمیر ... ۲ لاله
بلیت و این روغن را ... بپزند ... زرد و ...
از برای تحلیل با زهره ... خاصه روغن ... سکتند
روغن ... زهره ... و ... ۱۲
حرارت ... و ... و کف و ... زرد ...
دماغ ... بهتر کند ...

بجهت چاو شیر ... شدن زخمها و بو زدن آنها علاج

صفت موم روغنی

... ۲ ... زرد ... از ... ۱۰ ... در ... از آن ... ۲ ... در ... ۳ ... ۲ ...

روغنی بجهت سودا و ماخولیا

در آب گلاب [illegible] و روغن

خشخاش در آب [illegible] روغن [illegible]

سفید [illegible] بپزند [illegible]

ربه [illegible] بعد [illegible] باز [illegible]

معطر [illegible] در آب [illegible]

[illegible] صندل [illegible]

پس از آن [illegible]

بجهت خارش بدن

هر دم روغن [illegible] خارش [illegible] بار [illegible]

[illegible]

مجرب

زنجبیل و اکلیل الملک با روغن زنبق و سنبل الطیب در سرکه

زوفا و مامیران با روغن خطمی و دیگر ...

والسه زوفا و صفرا فطوه و بابونه ...

آقلیطی جلبه ... در ... بعض ... الا قهوه

لا لعید ... قهوه ... بحنه ... الا قهوه

در صوم ... بعض ... ناع

و بعض ...

بدان سبب از اثاره دلالت و درد کمر را نافع است

و از امتلا در ... بسبب آنکه

جاوز از ... در ...

ابتدا کند ... باید

من ... آن ... و از ...

بار از ... و ...

و ... کند ... و از ...

با ... اقلیع

وجه دوم حب طلا

افیون را از قبض لطف [illegible] بایدت ترتیب ازان [illegible]

فوت درهم دیاه [illegible] بتمام سکونات [illegible] لا بنفعه

جای خطای درخت ازان بدرخت ماننده [illegible] ازان [illegible]

منقش [illegible] بعض تسلیه با دوان [illegible] رایش [illegible] و یار یابان

هر کس از اما که لذا البته [illegible] نفت [illegible] و طعم [illegible] با [illegible]

اثبات اغراقه بدان سبب [illegible] و طعم [illegible] خطای با [illegible]

چاه بطریق تخم هند [illegible] والله [illegible]

نجابت خوش طعم [illegible] صفت مرهم‌های متفرقه مرهم خطای

جل [illegible] اول [illegible] کنند [illegible]

[illegible] مثقال دو [illegible] با [illegible]

[illegible] اوقیه [illegible] مثقال

[illegible] کرد [illegible] اوقیه [illegible]

[illegible] جراح [illegible] و [illegible]

سنگ سماق

زخم بسایید روغن زیت بجوشتن [illegible] شربته جدا ازان [illegible] قرص حک کنند

دهند و کنند [illegible] بپزند [illegible] درآن [illegible] ملاح [illegible] ازان [illegible] بپزند

ازبار فرو برده و چون بکس زخم [illegible] ابره و للعلاج [illegible] بربسته [illegible] بجوشانند

مرهم جهت [illegible] مثقال [illegible] کرده بر الجلد

برای [illegible] که بگذارند حک کنند [illegible] و در [illegible] کرده دارد [illegible]

اول [illegible] او را [illegible] زند و [illegible] تخم [illegible] الادویه [illegible] و [illegible] للعلاج

روغن زیتون به مثقال [illegible] پنج مثقال [illegible] بیکار ازان [illegible] سفید [illegible]

ریش [illegible] کنند [illegible] [illegible] زعفران [illegible] مثقال زخم پستان

مرهم جهت زخم پستان [illegible] مثقال جمیع [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] و [illegible]

به مثقال روغن گاو ۵ و ۳ مثقال [illegible] کلان [illegible]

بجوشانند و بگذارند [illegible] کنند [illegible] جمع [illegible]

[illegible] و در [illegible] [illegible]

جوز بویه [illegible] ۳ مثقال [illegible] مثقال

۳ مثقال آنیسون [illegible] سنبل [illegible] مقدار [illegible] مثقال [illegible]

روغن کدو [illegible] روغن و [illegible] ۲ مثقال [illegible]

با روغن [illegible] با روغن [illegible] ۲ مثقال [illegible] روغن [illegible]

کافور قیصوری [illegible] ۲ مثقال [illegible] ۳ مثقال [illegible]

سکر [illegible] ۵ [illegible] ۲ مثقال [illegible] ۵ مثقال

شقاق دست و پا

سفیداب [illegible] ۳ مثقال قیلاد [illegible] ۳ مثقال [illegible]

[illegible] روغن یک مثقال [illegible] مثقال [illegible]

مقدم ۲ مثقال [illegible] کتیرا ۲ مثقال [illegible] ۳ مثقال

نشاسته ۳ مثقال کتیرا [illegible]

[illegible] تعجوری [illegible] اگر [illegible]

روغن گردوی تازه و [illegible] ۲ مثقال [illegible]

کافور قیصوری [illegible] لعاب [illegible] اگر [illegible]

[illegible]

خطمی سفید
لعاب تخم کتان
لعاب تخم ۳ مثقال با سکنجبین ممزوج
سه مثقال لعاب اسفغول ۳ مثقال با سکنجبین بنوشد [illegible]
سه مثقال لعاب بارهنگ ده مثقال بنوشند [illegible]
روغن گل و بادام با روغن زرد [illegible] کلیه و دواء [illegible] علاج [illegible] الدنیا ۳ [illegible] ۶ مثقال [illegible]
سرطان سلم [illegible] ورد ۵ و زیره [illegible] ۱۰ مثقال کتیرا ۳ مثقال [illegible] الدنیا
مکناللیف سلم ۵ و زیره ۲ مثقال تخم ۲ مثقال لعاب دانه ۳ مثقال [illegible] و [illegible]
خوشه ۳ درم جنجبیل ۳ مثقال ۳ مثقال ۳ مثقال لعاب [illegible] بنوشد [illegible] اگر [illegible]
شیلینه ۵۵ مثقال [illegible] ۳ مثقال مثل [illegible] [illegible] و اگر [illegible]
با روغن کاو بیخ شعال بالای آن [illegible] گذشته تا آب [illegible] [illegible] [illegible]
هر روز ۲ مثقال با روغن ۲ مثقال قند ۱۰ مثقال [illegible] رود [illegible] بالا [illegible]
مرهم [illegible] الصبح [illegible] [illegible] [illegible]
این بلیه [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible]
اگر [illegible] فالج صالح [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible]
نافع باشد و اگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

معالجه ماده
و اورام

دفع اورام وماده حلب

مرهم حبابداروی قدر وصل [illegible] بالعدل رحم

[illegible] پاک [illegible] حلبه [illegible] بول

[illegible] خطمی بول [illegible]

[illegible] [illegible] تخم [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] روغن [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

٢

زاده بركه ... نادر دعی بیت

دیرلن بعان ... بپرده ... ایاعی بیت

چون بعض اوقف ... جسکن ... ابایک بالف

رکه زاده ... سم خلاصه ... دوغ ... اوراده ... سم اوریسیان ... حسد

دیوک ایایک بالف ... سم ... زاده ... کاغذ دیکی کورش ... جوده بکداره

سم اکرانه ... کاغذ سم ... کوشه ... دیکی ... لیته اعم ... کاغذ

ونرده ... سنت ... سم زینت ... افرکیه

سعدالله ... خراب ... سم ... زینت ... دعیات ... قلع ... ورفا

ورقاننده سم ... خراب ... صح ... سم الدوله ... ادسم ... اره ... سم الفدرال

کلم بیخرشه ... بدل داصد ... ادکه ایرال ... مسح ... عول ... خرج

مرباز سنک سم ... اکه ... مسح ... خرج ... و

سلام ... ستکداده ... بلدن

بدرم اسه ... ایدی

هم اعماله ... انداد

مرحوم خشک کننده

مرهم
گوشت فاسد را
بخورد و گوشت
تازه برویاند

و زرد آب از آن روان باشد
[illegible] باید کرد و این مرهم را بر آن نهند
روغن زیت ۵ درم موم ۳ درم اسفیداج ۳ درم زنجار ۲ درم مر ۵ درم
[illegible] [illegible] [illegible] کندر ۲ درم [illegible]
مرهم [illegible] مرهم [illegible] اسفیداج ۲ درم مرداسنگ ۲ درم [illegible]
[illegible] روغن زیت ۵ درم موم ۳ درم اسفیداج ۳ درم روغن زیت ۵ درم مرداسنگ
اطراف [illegible] روغن زیت ۵ درم [illegible] روغن [illegible] [illegible]
مرهم دیگر گوشت برویاند و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] پیاده [illegible] مرهم اسفیداج [illegible] [illegible] [illegible]
روغن زیت ۵ درم موم ۳ درم اسفیداج ۳ درم [illegible] ۳ درم روغن [illegible]
[illegible] گوشت برویاند [illegible] زنجار ۲ درم مرداسنگ ۲ درم [illegible]
[illegible] نافع [illegible] [illegible] [illegible] اسفیداج ۲ درم مرداسنگ [illegible] عفونت را
روغن [illegible] ۲ درم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مرهم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
اطراف [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

زیت
زنبق بادرنجبویه بیش [illegible] سکر
زنبق ۲ درم ۱ [illegible] عدد ۱ ل از [illegible] زنجبیل [illegible]
روغن زنبق ۲ درم [illegible] ۱۰ ل اکر [illegible] افزاید اومین [illegible] ۲ درم
نشسته ۲ ل [illegible] [illegible] نیم [illegible] ملاح [illegible] [illegible]
روغن زنبق روغن [illegible] تا صعد از [illegible] [illegible] [illegible] ملایم [illegible]
بدل روغن زنبق [illegible] [illegible] مرهم [illegible] ل [illegible] روغن زنبق
عوض [illegible] [illegible] نیم ۲ ل مرداسنگ [illegible] [illegible] حلبه [illegible]
روغن زنبق با کلک ۳ ل موم ۲ نیم ۲ ل [illegible] قرو ناخودل [illegible] [illegible] خشک [illegible]
اینرا [illegible] کوبیده انا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۲ درم ۳ ل
[illegible] [illegible] [illegible] ۲ ل [illegible] [illegible] ۲ مرداسنگ ۳ ل
نام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ۲ ل [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] ۵ ل [illegible] ۱ ل ۳ درم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ۳ ل [illegible] [illegible] ۲ درم [illegible] روغن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روغن زنبق ده ۵ ل [illegible]
[illegible] [illegible] نشسته روغن زنبق ۵ ل [illegible] [illegible]

مرهم کافوریا

حرارت و ورم حارّ للقروح ... ناصور [illegible] روغن سه ل

دورم وردالقبار (؟) نافع للعلو (؟) ... روغن گل نیم ل ... روغن [illegible]

سفیداب ... و قضیب نافع [illegible] روغن کدو ده ل روغن ... سه ل روغن

سفیداب ... اندروت سه ل

مرهم الداسیسی (؟) جهت ... [illegible]

[بواسیر]

کافور سه ل کتیرا ... ال ... زعفران ال نیم ...

موم سفید سه ل ... ده ل موم ... سفیداب ... [illegible]

زیت با ... ان ... [illegible] ... [illegible]

و خضیه ... و ... [illegible] ... [illegible]

... زعفران ... [illegible] ... [illegible]

دیگر ... [illegible] ... نافع ... [illegible] ... سفیداب ...

روغن ... [illegible] ... ل ... [illegible]

... [illegible] ... الیعون ... [illegible]

زعفران یک ... ل ... نافع [illegible]

مه

جو را [illegible]

چغندر و گوشت نیز برنج شیره ۲ مثقال [illegible]

[illegible] و دارچینی ۳ مثقال مقدم ۲ مثقال ساده [illegible] [illegible] [illegible] سفید

والعود الله [illegible] کندر ۲ مثقال [illegible] روغن [illegible] آب [illegible] [illegible]

زنجبیل ۲ مثقال زرد چوبه ۲ مثقال [illegible] و روغن [illegible] گوشت تازه [illegible]

سه شبانه روز در میان [illegible] و دلگیری [illegible] [illegible] [illegible] مثقال

جهت گزیدن جانوران نافع است [illegible] ۲ مثقال [illegible] شیره [illegible]

از برای [illegible] ۲ مثقال کندر ۲ مثقال [illegible] و دارچینی [illegible] [illegible] ۲ مثقال

زخم گوشت [illegible] نافع [illegible] [illegible] خشک [illegible] [illegible] ۵ مثقال [illegible]

[illegible] و پیه [illegible] نافع است مرهم [illegible] ۲ مثقال مقدم شیره ۵ مثقال [illegible]

هزار اسپند ۲ مثقال زنجبیل ۲ مثقال [illegible] و روغن زیت ۲ مثقال

مرهم [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] ۲ مثقال شیره [illegible] ۲ مثقال [illegible]

۲ مثقال مقدم شیره ۲ مثقال چوب [illegible] ۴ مثقال [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

معالجهٔ گوشهٔ لب

خشکی دارو

روغنها مرداسنگ

زیت ده ل مرداسنگ سه ل مرهم [illegible] ده ل

زیت ده ل خون سیاوشان سه ل مرهم [illegible] روغن [illegible]

سه ل خون سیاوشان سفیده ده ل مرهم [illegible] کنند روغن [illegible] ده ل مرهم [illegible]

انزروت سه ل سفیداب ... کنند اما زعفران [illegible] بنفشه سه ل خون سیاوشان سه ل مرداسنگ سه ل

و در املج مرهم [illegible] طلیان کنند طباشیر سه ل [illegible] سه ل سفیده ده ل مرداسنگ سه ل

مرهم سفیده سه ل مرداسنگ سه ل لاجورد ده ل مرهم سفیده [illegible] کنند بدان [illegible]

مرهم طبیب [illegible] روغن کل [illegible] سه ل [illegible] از اجزا [illegible]

مرهم [illegible] کنند [illegible] سر [illegible] [illegible] و دهان [illegible]

مرهم بالغه در چشم کرده [illegible] سکت [illegible] [illegible] مسیحیه

در طرف [illegible] باشد وان صحرای [illegible] سعد [illegible] نیست [illegible] شده

عمل [illegible] بر [illegible] آید [illegible] اگر [illegible] دیولی [illegible] [illegible]

[illegible] آید [illegible] عمد [illegible] اگر [illegible] [illegible] [illegible]

روغن آید [illegible] اسلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

عفص [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

سعادای یا حضرت عالم

مرآتیع ودلداران ... ودلداران چاه ... عون بزرگان آید در

مستانه رسالهای انیس ... ابر ... فسر کنند درون جان جاودانه

مزید خجانه ... [illegible] ... حیدان قدرت حافظ ... فسیح ... حالی

ازینه وجنانه بیان ... از فانه ... گردید ... ازان کرد الله ... فردی

عقب ... رعنائی ... بر کعبه در حلقه ... ازان ... عیش ... قدرت مرآت ...

ربیان ... عقب ... اورا جمع ... صدر ... و اجمله ... باتنا

سعادت ... جمع ... ورد جمیع ...

احد ... الزمان ... ... اکنون ... ابروی ...

بیت رفعت ... ورد ... دریا ... کار ... تمنا

در ... ... حسن ... قال

اطراف ... مهد ... کند ... عاقر ... جمیع ... حال

ه‌ل ورق گرده سر ... ازان ...

زنگار ... ه‌ل ... درد ... بیش ... روغن زیت ... عباس ... ه‌ل ...

ه‌ل ... آب ... روغن ... ه‌ل ... روغن ...

سه روز در ... روغن ... ه‌ل ... انزروت ه‌ل ... اگر ...

تا آب ... و روغن ... ه‌ل ... روغن زیت ...

نبات ... ه‌ل اگر ... [illegible]

فربه ... ه‌ل ... نوع دیگر ...

دفع زالو

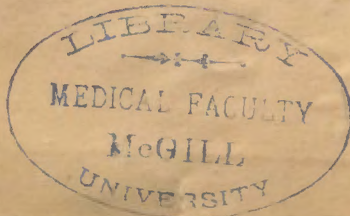
مرهم ... اگر ... [illegible] ... نوع دیگر ...

نوع دیگر ... [illegible]

ورم خصیه

نوع دیگر تخم شبت را کوفته در آب کرده باشند و بر خصیه ببندند نافع است نوع دیگر
زهره گاو ... کند تخم ... برخصیه طلا کند ... از آب ...

صنعت عظیم واللّه ... تمت الکتاب بعون الملک العلام


LIBRARY
MEDICAL FACULTY
McGILL
UNIVERSITY

Anonymous.

DR. CASEY WOOD
HOTEL DE RUSSIE
ROME, ITALY

June 1/37.

Manuscript in brown leather :

A Persian treatise on eye diseases of unknown period, entitled : "On the Surgery of the eyes and the application of ointments on them and an explanation of the eye-diseases extracted from Plato (sic !) and others."

Not dated, probably about 80 or 100 years old MS.

[Poor caligraphy most of it.]

Notes, on request, by Dr. Max Meyerhof of Cairo, who purchased this rare MS for the Wood Collection of Ophthalmic Literature, McGill University Library, Montreal

— · —

C. A. W.

الفرق بين الماهية والحقيقة ان الحقيقة
لا تكون الا الموجودات الخارجية والماهية
اعم من ان تكون موجودة في الخارج ام لا

زيد كريم بمت
مبتدا خار مجرور

قال [illegible]
مصدر مجرور

حائني عبد الله
قال در حلت رتعريف
كه عبدان السهب

والله يقضي في بياضه
ساوله وبا بحيح الادبر

دم البلال ذو كي تابو حلال
احمد عمر حالي جلوه در حال
نوبت لتالو نه اهل سيانه ثانية وثالثه
احمد ستاد لكم ستاد و ال

